

دانش

۳

پاییز ۱۳۶۴

فصلنامه رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

❧❧❧ چهار گفتار از علاء الدولہ سمنانی

❧❧❧ گامی چند با کاروانِ حلقہ

❧❧❧ اشعار

❧❧❧ ینگال کی فارسی ، اردو اور عربی تصانیف کی فہرست ، تلاتہ خصالہ : ایک تعارف

❧❧❧ فارسی شعراء کے دو نایاب اور غیر مطبوعہ تذکرے : آئینہ حیرت اور طور معنی

❧❧❧ کتابوں پر نقد و نظر

❧❧❧ استدراکات



قابل توجه نویسندگان و خوانندگان دانش

- ❧ مجله سه ماهه «دانش» مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره می باشد .
- ❧ بخشی از مجله به مقالات فارسی و بخش دیگر به مقالات اردو اختصاص می یابد .
- ❧ مقالات ارسالی جهت «دانش» نباید قبلاً منتشر شده باشند .
- ❧ به نویسندگانی که مقاله آنها جهت درج در «دانش» انتخاب شود ، «حق التحریر» مناسب پرداخت می شود . «دانش» می تواند جهت همکاران خود در خارج پاکستان کتب و مجلات مورد نیاز را تهیه و ارسال نماید .
- ❧ مقاله ها باید تائب شده باشند . با ورقی ها و توضیحات و فهرست منابع در ابتدا ، مقاله نوشته شود .
- ❧ «دانش» کتابهایی را در زمینه های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی معرفی می کند . جهت معرفی کتاب دو نسخه از آن به دفتر «دانش» ارسال شود .
- ❧ هر گونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به آدرس ذیل جهت «دانش» ارسال فرمائید .

مدیر مسئول دانش

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵ - کوچه ۲۷ - ایف ۶ - ۲ - اسلام آباد - پاکستان

۳

دانش

پاییز ۱۳۶۴ - ۱۴۰۵

دوره ۱ - شماره ۳

فصلنامه رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

مدیر مسئول : رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله : سید عارف نوشاهی

مشاور افتخاری : دکتر سید علی رضا نقوی



تلاش

بسم الله الرحمن الرحيم

فہرست مطالب

بخش فارسی

۱ چہار گفتار از شیخ علاء الدولہ سمنانی

نجیب مایل ہروی

۷۱ گامی چند با کاروان حلہ

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

۱۴۵ اشعار

رئیس نعمانی - معین نظامی

غلام نظام الدین - مظاہر مصفا

بخش اردو

ہنگال کی فارسی ، اردو اور عربی تصانیف کی فہرست

۱۴۹ „ثلاثہ غسالہ“ : ایک تعارف

ڈاکٹر کلثوم ابو البشر

فارسی شعراء کے دو نایاب اور غیر مطبوعہ تذکرے :

۱۵۹ آئینہ حیرت اور طور معنی

ڈاکٹر اکبر حیدری کاشمیری

کتابوں پر نقد و نظر

۱۸۳ (فارسی ادب بعہد سلاطین تغلق - سبع سنابل

فارسی اصطلاحات سازی ، کتابیات)

عارف نوشاہی

۱۹۹ استدراکات

چهار گفتار شیخ علاء الدوله سمنانی

شیخ ابوالمکارم وکن الذین علاء الدوله احمد بن محمد بن احمد
 بیابانکی سمنانی **❖ سر سماع** ۷۳۶ هـ ق ۱ از بزرگان محققان
 در عرفان اسلامی است شرح حدیث ارواح المؤمنین **❖** آنکه که
 سیمای تصوف اسلامی و در سده هفتم و هشتم بر اثر تنوع و تطوع
 آراء و آثار مشایخ مشهور این دوره در مذهب و در مری باهم که
 بر اثر تسلط آراء نازک و شیخ اکبر، محیی الدین بن عربی (م ۶۳۸) و
 استقبال صوفیان از آثار او؛ و نیز به دلیل اقبال بقول سالکان از
 تصوف عشق آمیز و ذوق انگیز، روش و طرز سیر سلوک علاء
 الدوله سمنانی، از جهاتی، با شیوه متداول و بسندهای صوفیانه
 عصری، کاملاً متفاوت بوده و به بسندهای عرفانی و تصوف زهد آمیز
 رایج در سده های چهارم و پنجم میلادی می نماید، **باهتمام**
 به بنادر نگارنده، **نجیب مایل هروی** طرزها و بسندهای عرفانی و
 صوفیانه سده های هفتم و هشتم، دو جویبار زلال و روان را در نظر
 آریم که یکی آراسته به دست آراء صوفیان عصری باشد، و دیگری
 بساخته دست آراء و اندیشه های پیران قرون چهارم و پنجم - خاقانه
 امام محمد غزالی - درین صورت علاء الدوله را در کنار جویبار دوم

مقدمه

تقديم به روح دانشمند فقيد افغانستان،
عبدالحی حبیبي - نضرالله وجهه -
بخاطر تحقیقات او پیرامن زبان فارسی.

شیخ ابو المکارم رکن الدین علاء الدوله احمد بن محمد بن احمد
بیابانکی سمنانی (و ۶۵۹ - م ۷۳۶ هـ. ق) از بزرگان محققان
دروغرفان اسلامی است دارای روشی خاص و مستقل. آنگاه که
سیمای تصوف اسلامی را در سده هفتم و هشتم، بر اثر تتبع و تطلع
آراء و آثار مشایخ مسلم این دوره به بررسی گیریم، در می یابیم که
بر اثر تسلط آراء نازکی شیخ اکبر، محیی الدین بن عربی (م ۶۳۸) و
استقبال صوفیان از آثار او؛ و نیز به دلیل اقبال مقبول سالکان از
تصوف عشق آمیز و ذوق انگیز، روش و طرز سیروسلوک علاء
الدوله سمنانی، از جهاتی، با شیوه متداول و پسندهای صوفیانه
عصری، کاملاً متفاوت بوده و به پسندهای عرفانی و تصوف زهد آمیز
رایج در سده های چهارم و پنجم همانندتر می نماید.
به پندار نگارنده، اگر برای شیوه هاء طرزها و پسندهای عرفانی و
صوفیانه سده های هفتم و هشتم، دو جویبار زلال و روان را در نظر
آریم که یکی آراسته به دست آراء صوفیان عصری باشد، و دیگری
ساخته دست آراء و اندیشه های پیران قرون چهارم و پنجم - خاصه
امام محمد غزالی -؛ درین صورت علاء الدوله را در کنار جویبار دوم

می بینیم که به تسبیح و تحمید حق تعالی نشسته است .

باری با آنکه پیر سمنان ، اقتضای راه گشاده شده مشایخ و سلاک قرون گذشته - بخصوص تتبع راه حجة الاسلام ابو حامد محمد غزالی - را می کرده ، ولی از خصیصه های نو و برداشتهای تازه و باریک عرفانی - که خاص اوست - برخوردار بوده است ، بطوریکه در آثار موجود سمنانی ، نه تنها بسیاری از نکات و دقایق پیشینیان ، تفسیر و تعبیر شده ، بل بسیار است فوایدی که عصریست ، و فقط در نگاشته های سمنانی می توان ، آنها را سراغ گرفت .

دیربست که نگارنده این سطور ، به اهمیت فواید مزبور در آثار پیر سمنان ، پی برده ، و به تحقیق و تأمل بر مؤلفات او پرداخته ام و نکاتی ارزنده در آثار او دیده ام که نه تنها از نظرگاه مفاهیم و مصادیق عرفانی حائز اهمیت است ، بل از دیدگاه تاریخ تطوّر و تحول عرفان و تصوف ، و تاریخ سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی مسلمانان ، و شناخت گوشه های تاریک از زندگی ایران و مشایخ صوفیه ، مورد توجه است و جای تحقیق و تدقیق دارد .

در نگاشته های پیر سمنان ، نکاتی دقیق ، پیرامون مباحث خدا شناسی ، لطایف سبعه ، رجال الغیب ، جسمانیت خضر ، فلسفه ستیزی ، پیکار با آراء ابن عربی ، آراء و اندیشه های بخشیان و بودائیان و تناسخیان و نفوذ آنان در دستگاه مغولان ، بسندها و آداب دیوانی و درباری عصر سلطان ارغون (۶۹۰ - ۶۹۶ هـ) ، چگونگی سلوک برخی از مشایخ سده هفتم ، انتقاد بر طبقات اجتماعی سده هفتم و هشتم و ناتوانیهای آنان ، اختلاف مذهبی میان شیعه و سنی ، و نکاتی پیرامون حکومت الهی و ولایت اهل سیف و ویرانی جهان اسلام بر اثر حکومت غیرالهی مغولان ، آمده است که بسیاری از مطالب مذکور

را نمی توان در دیگر نوشته های عصر سمنانی سراغ گرفت . نگارنده در خصوص آراء ، آثار ، اصحاب و ... علاء الدوله سمنانی کتابی پرداخته به نام ، پیر سمنان ؛ نقد آراء و آثار ، و بتفصیل ازین ارمغانهای سمنانی یاد کرده ام ؛ از اینرو در اینجا بهمین اشارت بسنده می کنم و بشارت چاپ و انتشار آن کتاب را می دهم . باری ، هم اکنون که عروس وقت و فرصت ، رخ نموده است ، و به همت رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد مترصد چاپ و نشر رساله های کوتاه فارسی سمنانی شده ام ، درین نوبت ، چاپ چهار رساله کوتاه او را در نشریه ، دانش ، به فال نیک می گیرم و می دانم که این ، لقمه ایست از خوان حکمتهای مشترک ما ، که به سوی لقمان می برم ، و بِضَاعَتِیست مُرْجَاة که به جانب یوسف کنعان می فرستم .

و اما در باره این چهار گفتار :

۱- سر سماع

رساله ایست در تحریم و تحلیل سماع ، که سمنانی به خواهش دوستی ، در ۶۸۷ هـ نگاشته است . باید توجه داشتیم که سمنانی از جمله مشایخی است که طبع آنان با سماع سازوار نبوده ، و همانند پیرانی چون مجدالدین بغدادی و مولوی معنوی ، سماع را تجویز نمی کرده اند . سمنانی در نوشتن این رساله مختصر ، به احیاء غزالی و یا کیمیای او توجه داشته ، و از جهاتی ، همانند او به این موضوع نگریسته ، و بیش از آنکه به دقایق عارفانه - عاشقانه سماع و به تأثیر آن بر طبایع و امزجه سلاک پردازد ، به نقد و بررسی ، و تفسیر و تأویل فتاوی ائمه مذاهب اربعه از جمله شافعی و ابو حنیفه - پرداخته است . نیز همین مطالب رساله سر سماع را ، علاء الدوله در باب

ششم از رساله «مالابد» با تفصیل بیشتر و با توجه به نظرات صوفیه آورده است که در واقع می توان آن یکی را تکمله این رساله بشمار آورد.

باری از رساله سر سماع، یک نسخه در مجموعه رسایل او (ص ۱۸۹ - ۱۹۳) - که به خط مؤلف به سال ۶۸۷ هـ در سمنان کتابت شده - در دارالکتب قاهره (۱۱ - م مجامع فارسی) موجود است. (طرازی : فهرس المخطوطات الفارسیه ، ش ۹۳۴) .

۲ - شرح حدیث ارواح المؤمنین
 شرحی است بسیار عمیق و عرفانی از حدیث ارواح مؤمنان که پس از خرابی بدن شهادی ، چگونه و در کدام حضرت از حضرات الهیه قرار و آرام دارند . این شرح را سمنانی به خواهش ابو المواهب محسن - که او را فرزند اعز خوانده - نگاشته است .

روایتی را که سمنانی ، در شرح حدیث مزبور ، به شرح برگرفته ، مأخوذ است از «مشارق الأنوار النبویه من صحاح الأخبار المصطفویه» که رضی الدین حسن بن محمد الصفانی (= صاغانی لاهوری بغدادی از فقیهان و لغویان و محدثان بنام (م ۶۵۰ هـ) بر اساس احادیث صحاح فراهم آورده است . (رک : حاجی خلیفه : کشف الظنون ، ستون ۱۶۸۸ ، ابن تغری بردی : النجوم الزاهره ۷ : ۲۶ ، یاقوت : معجم الأدباء ۹ : ۱۸۹ ، الجزری : اللباب ۲ : ۲۴۲) .

این حدیث را - با اختلافی اندک در پاره ای از کلمات - مسلم قشیری در صحیح خود ، ذیل باب «بیان ارواح شهداء در جنت و حیات آنها نزد خدایشان» آورده است (رک : صحیح مسلم ، حقه محمد فؤاد عبدالباقی ۳ : ۱۵۰۳ ، ش ۱۸۸۷) .

ازین رساله ، دو نسخه موجود است : یکی نسخه ایست به خط

مؤلف، مورخ ۷۱۳ هـ، که در دارالکتب قاهره - ۱۱ م مجامیع فارسی - نگهداری می شود و اساس کار نگارنده در تصحیح این رساله بوده است باعلامت اختصاری «قا». دیگر نسخه ایست ظاهراً از اواخر سده هشتم، که در مجموعه ۲۸۴۴ (ورق ۳۲۱ ب - ۳۲۸ آ) در کتابخانه سپهسالار تهران محفوظ است و در قسمت نسخه بدلها باعلامت «سپ» نموده شده. (رک : طرازی : پیشین، ش ۱۴۲۵ احمد منزوی : نسخه های خطی فارسی ۱۲۲۵).

۳ - شطرنجیه

این رساله را، بیشترین فهرست نگاران از جمله مؤلفات و نگاشته های سمنانی دانسته اند، در حالی که چنین نیست، بل رساله مزبور، متضمن نکاتی است عرفانی - آموزشی، که سمنانی با تمثیل جستن به ابزار و آلات شطرنج، به بیان آنها پرداخته، ویکی از مریدان، گفتار او را درین خصوص، گویا با پسند و سلیقه خودش در اواخر سده هشتم، تحریر کرده است.

شطرنجیه حاوی دقیق ترین مطالب انتزاعی و تجریدیست که به نظر سمنانی، سالک، با توجه به آن، می تواند خود را از قید و بند جهان مادی و شهادی برهاند و به کمال مطلوب برساند. (ازین رساله، نسخه ای نفیس و منقح به شماره (۴۴۱ حکمت) در کتابخانه مرکزی رضوی موجود است که نگارنده از فیلم آن - که در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران هست - استفاده کرده ام. (رک : فهرست نسخ خطی و چاپی آستان قدس رضوی ۶ : ۴۴۱، دانش پژوه : فیلمها ۱ : ۶۵۹).

۴ - فرجة العاملين و فرجة الکاملین

این رساله متضمن عمیق ترین و دقیق ترین یافته های عرفانی

علاء الدوله سمنانی است که نگارنده آن را ، پس از ،، العروة لأهل
الخلوة والجلوة ،، و رساله ،، بیان الاحسان لأهل العرفان ،، از پخته
ترین نگاشته های سمنانی می دانم . در رساله مزبور یاد شده است از :
شمه ای از حوال اخى محمد دهستانی ، تفسیر امر ،، کن ،، تأویل
اولیات و احادیث اوایل ، تفسیر شطحیات بایزید و حلاج ، وقایع
صوفیانه و انواع تجلیات الهی و مشاهدات عرفانی .

سمنانی این رساله را به خواش عزیزالدین محمد دهستانی در
سال ۷۰۳ هـ ساخته ، ، و چون مطالب آن ، موجب شادی دل
سالکان عامل و تفرجگاه کاملان دریا دل آمده ، نام او را در غیب
فرحة العاملين و فرجة الكاملین نهادند .
گفتنی است که آنچه جامی در خصوص ترجمه دهستانی مذکور :
در ،، نفحات الأنس ،، (ص ۴۴۵ - ۴۴۶ ، طبع توحیدی پور) آورده ،
براساس همین رساله و ،، رساله اقبالیه ،، (= چهل مجلس) است .
ازین رساله ، نسخه ای به خط مؤلف ، با تاریخ ۷۰۳ هـ در
مجموعه رسایل او (ورق ۲۱۱ - ۲۲۷) در دارالکتب قاهره - ۱۱ م
مجامع فارسی محفوظ است که اساس کار تصحیح ما بوده است درین
چاپ . (رک : طرازی ، پیشین ، ش ۱۶۶۶) .

نجیب مایل هروی *

* زاده در ۱۳۳۱ ش در هرات (افغانستان) . سابق : وابسته تحقیقاتی انجمن تاریخ - کابل - اکنون

: وابسته تحقیقاتی بنیاد پژوهشهای اسلامی - مشهد . (۹۵۲ : ۱۳۵۲)

آثار : ۱ - صور ابهام در شعر فارسی - ۲ - تصحیح العروة لاهل الخلوة و الجلوة علاء الدوله

سمنانی - ۳ - تصحیح آداب المریدین ابو نجیب سهروردی .

(۱)

سرّ سماع

بسم الله الرحمن الرحيم

وبه نستعين

(۱) شکر سميعی را ، و ثنا بصیری را که به شکرانه عطای سمع و انعام بصر که ، «فجعلناه سمیعاً بصیراً» (۱) کس قیام نتوانست نمود . و سپاس یگانه ای را که سر وحدانیت در متابعت احمد به خلق نمود . و درود بر احمدی که سرور کاینات و مهتر و بهتر مخلوقات است و بر یاران و اهل بیت و متابعان او تا روز قیامت ، والسلام .

(۲) اما بعد حمدالله تعالی دوستی ازین بیچاره از سرّ سماع سؤال کرد و رباعی شیخ سعید ، علی لالا قدس الله سرّه با او گفته شد :

رباعی

اشکال طریقت نشود حل بسؤال

نه نیز به در باختن نعمت و مال

تاجان نکنی ، خون نخوری پنجه سال

از قال ترا ره ننمایند به حال

(۳) اما آنچه فی الحال از امر حضرت عزّت به دل رسید و بر صفحه دل نقش بست ، هم در حضور او به کلک بنان در سلک بیان کشید و این چند کلمه بر صفحه کاغذ ثبت کرد ان شاء الله که ملامت زده نشویم هر چند که راه ملامت گزیده ایم و از سلامت در ملامت

گریخته ، و سلامت دین درین دانسته ؛ به مدح و ذمّ کسی فربه ولاغر نشویم . قولوا قولوا فما اردتم قولوا . (۲)

بیت
در ما نگیرند هر آنچه هستند گویند

چون آینه وجود خلقان مایم
ماسلم الله عن المحادثة الخلق ولا رسله فكيف أنا . (۳)

(۴) فی الجملة بیاید دانستن که چون خواست تا سرّ، کنت کُنْزاً مخفیاً فآردت آن اعرف ، (۴) آشکارا شود صفت تجلّی مریدی حق در تجلّی سبقت نمود نور مراد از آن تجلّی بظهور پیوست مرید چابک سوار بر اسب مراد در میدان خالق به چوگان قدرت گوی قهر و لطف بازیدن آغاز کرد ، گاه از عالم غیب به صحرای شهادت می انداخت و گاه از صحرای شهادت به عالم غیب می انداخت تا همه اسرار بر صحرا نهاد . آنچه محبوب حقیقی به لفظ گهربار می فرمود که : «اول ما خلق الله تعالى نوری» (۵) اشارت بدین سرّ بود و مراد از مکمن (۶) غیب چون خواست تا ظاهر شود از پرتو شعاعش ذرات خلق پیدا شد . هر چند میدان سخن وسیع است اما بر مقصود اقتضار کنیم درین مقام . (۵) اولی در هر وجود ، نوری از هستی هست تعبیه افتاد که اگر آن نور نبودی هیچ وجود ، صورت نبستی . پس در خاک و آب و باد و آتش ، درهریک نوری از آن تعبیه بود چون مرکب شد وجود حیوان از برکت آن حاصل (گردید) و آن انوار مفرده به سبب ترکیب زیادت قوت گرفت و استعداد قبول فیض و رحمت رحمانیش حاصل شد . انسان که خلاصه موجودات است و از خلق ممتاز ، حکم رحیم به حکمت قدیم قالب او را از عناصر اربعه ترکیب فرمود وجه مناسبتش باحیوانات ؛ ازین روی نوری از انوار روحانیت در او تعبیه کرد

آشنایش با روحانیان ؛ ازین قبیل سرّی از اسرار الوهیت در او ودیعت
 نهاد ملائکه مقرب را به سجودش امر کردن بدین سرّ بار امانت این
 سرّ بود که فرمود : « و حملها الانسان انه كان ظلوماً جهولاً » (۷)
 (۶) ما را سخن با سرّ سماع است خود ناگاه به کوچه دیگر بیرون
 افتادیم با سر سخن رویم که سرّ سماع در ازل هر ذره ای از موجودات
 که خطاب « اَلست بربکم » (۸) را سماع کرده بودند امروز چون نسیمی
 از نفحات « انّ لربکم فی آیام دهرکم نفحات » (۹) بر جان ایشان وزید
 ، خواستند تا به همان سر منزل باز روند ، فریاد از نهادشان بر آمد :
 آن ره که من آمدم کدامست ای جان

تا باز روم که کار خام است ای جان
 راه بر آن کوی حقیقت که مشایخ طریقت اند ایشان را به مداومت ذکر
 فرمودند بر قضیه « فاذکرونی اذکرکم » (۱۰) کلمه آهن صفت لا اله
 الا الله را بر سنگ وجود بشریت زدن آغاز کردند . نوری (که) در
 هریک از آن تعبیه بود بظهور آمد و این نور را نار عشق گویند . درین
 سنگ اجزاء وجود بشریت انسان باقی بود دخانی با آن همراه آمد و
 سبب این دخان است که به نوریت نرسیده است ناریت در مشاهده
 حقیقت آن درک توان کرد . در کتابت چگونگی آن دشوار توان آورد .
 این نار را به سوخته نور محمد رسول الله احتیاج آمد از آن در وجود
 انسانی درین مقام تمکن یافت به کبریت نماز حاجت افتاد و فتیله صوم
 در می بایست و از روغن زکات ناچار بود و کعبه چراغ بضرورت
 درکار ، تا در گنجینه خانه دل که اسرار الوهیت در آنجا مودع بود
 روشنائی این چراغ انوار روحانی و حقایق اسرار سبحانی مطالعه افتد .
 رفتیم با قالب که از عناصر اربعه مرکب است : از خاک نفس تولّد
 کرده ، از آب قلب در وجود آمد ، از باد سرّ برخاست ، از آتش روح

پیدا شد. و این مجموع همه حیوانات را هست. اما درین مقام نور روحانیت تجلی نکرده است و درخانه وجود روح به خلافت ننشسته، هریک به طبیعت خود مایل اند: نفس را مذلت و کاهلی پیشه است، قلب را به عمارت دنیا و شهوات دنیا میل است، سر را هوی و خود پرستی در سر است، روح را کبر و غضب و امثال آن صفات است. چون نور روحانیت متجلی شود روح در مسند خلافت متمکن گردد. «تخلّقوا بأخلاق الله» (۱۱) اینجا دست دهد، نفس را مذلت به حکم، و کسالت به ثبات مبدل شود. قلب روی به عمارت آخرت نهد* و به نعیم اخروی مشغول گردد و آن علم و معرفت است. سر هوی و خود پرستی از سر بنهد و عاشقی و خدا پرستی پیش گیرد. روح را کبر به رحمت و غضب به غیرت مبدل شود و لطیفه سر در ضمن. «قد افلح من زکیها وقد خاب من دسیها» (۱۲) درج است فهم کن. «قد افلح من زکیها» یعنی: خوش وقت کسی که کرد سر در سر او عمری بگذاشت خوش خوش اندر بر او. ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء (۱۳) «وقد خاب من دسیها» یعنی: بیچاره کسی که باز ماند از در او جان عود نساخت بر سر مجمر او. ذلک هو الخسران المبین (۱۴) اعاذنا الله و ایاکم عن الخسران و احلنا دارالرضوان. (۱۵)

(۷) اما نور روحانیت و سر الوهیت که در وجود انسان ودیعت است. بعد ازین ترکیب بوده چون روحانیت به عالم الوهیت نزدیک تر

* اصل: نهد + تلذذ

بود از انوار دیگر که در قالب انسان تعبیه است زیرا که عناصر اربعه مدتی بود تا از آن حضرت دور افتاده بودند خواست تا سلسله شوق شان در جنباند و از قرب حضرت شان یاد دهد در عبارت «ذکرهم بایام الله» (۱۶) به سماع اشارت آمد. اگر نیکو بنگری همه حیوانات در سماع باتو شریک اند اما چون استعداد و کمالیت ندارند از آن مقام عبور شان ممکن نه. آخر از روحانیان این آواز می آید که «وَمَامَنَا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ» (۱۷) از ادیب شاهنشاه ملائکه مقرب فریاد «لَوْ دُنُوتُ أَنْمَلَةٌ لِأَحْتَرَقَتْ» (۱۸) به عیوق می رسد. این * مقام جز محمد و محمدیان کسی را نباشد درین سماع با همدیگر جز ایشان دم نتوانند زد ما خود از مقصود دور افتادیم و به حکایتی دیگر مشغول شدیم باسر سخن رویم و از سر سماع شمه ای بیان کنیم.

(۸) سالک چون در عالم بشریت سلوک می کند کدورت ثقل و کثافت بدن سبب مجاهده و مداومت بر ذکر از روی روح روحانیت یاک می گرداند اگر در اثنای سلوک سماعی کنند جایز باشد و عجب نباشد که آن حجابات سبب شوقی که از ازل در سر هر سرّی از اسرار ربوبیت که در هر ذره ای از ذرات بنی آدم موجود است منخرق (۱۹) گردد و روح روحانیت را خطاب «أَلَسْتُ» یاد آید و به برکت سماع در عالم معنی به خلافت بنشینند. و انواری که در وقت ایجاد در هر عنصری تعبیه بود از مکمن غیب به عالم ظهور ییوندد و دست موافقت درگردن مرافقت اندازد و به نور روحانیت به سر الوهیت که در ایشان ودیعت بود واصل گردند و به تازگی ندای «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» (۲۰) به گوش جان سماع کنند.

تأقیامت شرح عشقش دادمی گر کسی بودی که باور داشتی
 (۹) هان وهان تا در حق علمای اسلام بدگمان نشوی و نگویی که
 آن بیشوای امم امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه می گوید که : سماع
 حرام است . و شافعی رضی الله عنه می گوید که : مباح است . و حق
 جز با یکی نیست اینجا نظری دقیق می باید ، این نکته را فهم کردن
 که مصطفی صلی الله علیه وسلم فرمود : « اختلاف العلماء رحمة » (۲۱)
 و در باب سماع ابو حنیفه رضی الله عنه به امر « انصر أخاک ظالماً »
 قیام می نماید و بر عوام الناس که نفس ایشان ظالم است رحم می کند
 و به منع * سماع ایشان را نصرت می دهد چون می داند که ایشان به
 نفس شنوند منع کلی می کند و او را نظر بر عوام است زیرا که می
 داند که خواص را اشارت در حسب حال کافی باشد التفات ایشان در
 فروعات به تقلید نباشد .
 (۱۰) و آن مبین حقایق شریعت ، گرم رَوِ طریقت ، شهباز حقیقت
 شافعی رضی الله عنه نظر بر خواص می دارد که ایشان سالکان طریقت
 اند . و می داند که نفس ایشان سبب مجاهده ای که می کنند و محاربه
 به اشارت « رجعنا من جهاد الأصغر الى جهاد الأكبر » (۲۲) با عدو
 « اعدی عدوک نفسک الّتی بین جنبیک » (۲۳) بیش گرفته اند نفس
 ایشان مظلوم است امر « انصر أخاک مظلوماً » (۲۴) را انقیاد می نماید و
 به جواز سماع اشارت می کند و می داند که عوام الناس بر طفیل
 ایشان از کتم عدم به وجود آمده اند نظر از ایشان قطع می کند و رحمة
 علی الخواص سماع را مباح می دارد . آنها که اخصّ الخواص باشند

شرح سماع ایشان درین مختصر نگنجد .

بیت

آن کس داند حال دل مسکینم کورا هم ازین نمد کلاهی باشد
(۱۱) آنها که نفس ایشان ظالم است از اصحاب شمال اند و
آنها که نفس ایشان مظلوم است از اصحاب یمین اند ، و السَّابِقُونَ
السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (۲۵) اَخْصَ الْخَوَاصِ اند ، جماعتی اند که
درازل خطاب ، السَّتْ ، به گوش دل سماع کردند و مرغِ جانِ شان
به جواب ، بَلَى ، مشرف شد ، امروز چون سماعی شنوند عجب نباشد
که همان مرغِ روحانی در پرواز * آید و در هوای هویت به بال و پر
حقیقت پروازی کنند که زاهدان و عابدان به سالهای دراز به روزه و
نماز در آن مقام که ایشان طیران کنند یک قدم نتوانند زد . این بیچاره
می گوید :

من زاهد خشک و عابد سرد نیم

جز مردِ سماع و باده و درد نیم

من تابزیم نرد غمش خواهم باخت

زین شیوه اگر توبه کنم مرد نیم

(۱۲) باری اگر این مقام نداری به نظرِ ارادت در اصحاب این
مقام نگر ، و درحق ایشان حسن الظنّ باش (تا) از فایده مایده ایشان
محروم نمائی چه حق تعالی فرماید : ، اَنَا عِنْدَ حَسَنِ ظَنِّ عَبْدِي وَ
لِيَحْسَنَ ظَنَّهُ . (۲۶) اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي حَسْنَ الظَّنِّ بِخَوَاصِ عِبَادِكَ وَ
اجْعَلْنِي (۲۷) مِنَ الَّذِينَ يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ . (۲۸)

★ ★ ★

★ اصل : به خطی دیگر : آواز -

(۲)

شرح حدیث ارواح المؤمنین

بسم الله الرحمن الرحيم

(۱) سپاس بسیار و ستایش بی شمار آفریدگار مفردات و پروردگار مرکبات را؛ و درود بی اندازه و محامد تازه بر سر و سرور اخیار، احمد مختار، محمد امانت دار؛ و اهل بیت نامدار کامگار؛ و یاران فرمانبردار بامقدار؛ و متابعان ایشان که سریر دایره شریعت او دارند همچو بزکار باد *

(۲) اما بعد؛ این مختصری است در معنی حدیثی که فرزند اعز ابو المواهب محسن، پاکیزه روزگار، سماع می کرد از «مشارق الانوار فی صحاح الأخبار»، التماس نمود که جهت من بر این سفینه دُرری که در بحر آن حدیث مودع است در صورت اصداف عبارات ثبت کن تا بر روی روزگار یادگار ماند، و مرا بدان، در حال افتخار و در مال نام نیکی ادخار** ماند.

(۳) بر وفق ملتمس او آنچه از غیب بی عیب و ریب*** بر لوح دلم نقش بست بر صحیفه این صفحه جهت او سواد آن را نوشت. ان شاء الله تعالی که بر بیاض لوح عقلش منتقش گشته، به مطالعه سواد

* سب : برقرار باد .

** سب : ادخال .

*** سب : عیب ریب -

العین سویداء او پیوندد ، و مشمر به حقیقتی - که مثبت حق و ماحی باطل باشد - باشد . چنانکه به برکت آن بر اعضاء و جوارح او در طاعت حق تعالی بر وفق متابعت مصطفی - علیه الصلاة والسلام - طاری ، و بر جدول روانش جهت مستفید از حقایق آن جاری شود . ان شاء الله العزیز و ما ذلک علی الله عزیز . (۱)

(۴) أخبرنی (۲) استاذی مجدالدین علی بن محمد بن عبدالصمد الرّونی - رحمه الله - عن استاذہ ابو الفضائل الحسن بن محمد بن الحسن الصغانی مؤلف کتاب „مشارق الانوار“ بقراءة سیّد الحسنی عماد الدین ذی الفقار مدرّس الشافعیة فی المستنصریة بسنده المتّصل بمسلم القشیری المتّصل استاذہ بعبد الله بن مسعود انه قال قال النبی - صلی الله علیه وسلّم : „أن أرواح المؤمنین طیر (۳) خُضِرَ تعلّق فی شجرة (۴) الجنّة “ هکذا (۵) ذکره فلیشی و اختصره . والروایة „أن أرواحهم فی جوف طَیْرٍ خُضِرٍ لَهَا قَنَادِيلُ معلقةٌ بالعرشِ تسرحُ من الجنّة حِثْ شاءت . ثمّ تَأوی الی تلك القنادیل . فاطلّع الیهم ربّهم اطلّاعةً . فقال هل تشتمون شیئاً ؟ قالوا آی شیءٍ نشتهمی ؟ ونحنُ نَسرحُ من الجنّة حِثْ شِئْنَا ، ففعلَ ذلک بهم ثلاث مرّاتٍ . فلَمّا رأوا أنّهم لن یترکوا من أن یُسألوا ، قالوا : یا ربّ أن تردّ أرواحنا فی * أجسادنا حتّی نقتلَ فی سبیلک مرّةً أخرى فلَمّا رأى ** أن لیسَ لَهُم حاجةٌ تُرکوا “ . (۶) و فی روایة اخرى غیر ما فی المشارق : „أرواح الشهداء بی حَواصِلُ * * * طَیْرٍ خُضِرٍ یسرحون فی ریاض الجنّة “ . (۷)

(۵) ای فرزند (بدان) که مصطفی - صلی الله علیه وسلّم -

* سب : الی

** سب : راوا .

*** فا : „بی حاصل “ نبود .

مشاهدات غیبی را که عینی اوست در قوالب عبارت آورده جهت ساکنان ظلمت آباد عالم محسوس بیان می فرماید ، تا از این صورت ، راه بدان معنی برند .

(۶) و این نوع ارشاد سنت الهی است چنانکه در خواب - که برادر مرگ است - به حکم ، « الله يتوفى الأنفس حين موتها والتي لم تمت في منامها فيمسك التي قضى عليها الموت ويرسل الاخرى » (۸) معانی معقوله را در لباس صور محسوسه پوشانیده به شخص شهادی می نماید ، و در حافظه او نگاه می دارد تا چون بیدار شود آن حال بر معبر عرضه کند تا معبر از آن صورت معنی غیبی در یافته جهت او تعبیر کند و او را بر حقیقت آن حال اطلاع دهد .

(۷) اگر عامی است و دیده است که ماری بدو حمله می آورده ، از دشمن خود که در عالم شهادت داشته محترز شود به صدقه ، تا به خُلقِ خوش دفع آن دشمن کند .

(۸) و اگر از سالکان است ، بداند که صفتی ذمیمه است از صفات نفس اماره . چون حقد و ضیغ (۹) ، که می خواهد تا حقیقت لطیفه انسانیت او را زخم زند در تبدیل آن صفت ذمیمه بر آنچه موجب ضعف نفس اماره باشد اقدام نماید ، و بدان سبب سلوک او پیش افتد ، و مراحل و منازل زود قطع شود .

(۹) و اگر آن معانی بر صورت خواب و واقعه به اهل شهادت بنمودندی هرگز ایشان را از عالم غیب خبر نشدی ، و در ظلمت عالم حُدُوث سرگردان ماندندی * ، و انباء انبیاء و ابلاغ رسل نافع نیامدی ؛ حکمت الهی چنین اقتضا کرد (که) در خواب و واقعه ایشان را به

غیب راهی باشد تا چون صاحب خبری از آن * عالم سخنی گوید
 مستبعد ندارند . و پیش از مرگ از برادرش - که خواب است -
 احوال آن دریابند .
 (۱۰) و اگر کسی را همت عالی باشد به خواب مجرد قناعت نکند
 ، و در اقدام بر آنچه موجب ضعف نفس است قدم نهد تا به حکم
 ،،موتوا قبل أن تموتوا» (۱۰) هواهای نفس مرده و صفات ذمیمه او کشته
 شده ، او را در صفت موت اختیاری قیامت صغری مطالعه افتد ، و
 عالم غیب را مشاهده کند و بر تعامت وعد و وعیدی که رسول بحق
 بیان فرموده مطلع شود ، و دل بر دار فناء پُر عناء ننهد و بر فریب
 رعبای دنیای غدار اعتماد نکند ، و در عمارت سرای فانی اجتهاد بلیغ
 مبذول دارد تا به نعیم جاودانه مشرف شود ، و بدین آلات ** و ادوات
 محسوس و معقوله تخم سعادت در مزرعه عالم شهادت بکارد تا در
 عالم غیب بدرود و بدان پلید نگردد .
 بکار امروز تخم نیک نامی
 که فردا بدرود بیت سعادت
 ان شاء الله تعالی .

(۱۱) ای فرزند چون معانی دانستی ، بدان که نفس بر مثال ***
 سگِ گرسنه درندگیها می کند که پیش از آن نکسره باشد .
 ای فرزند عزیز ، ای یاران گرامی که به سلوک مشغول اید و به
 تشریف (۱۱) وصول مشرف شده اید نصیحت از مشفق خود قبول کنید ،
 و تا جان در تن است و نفسی از عالم مکدر کون و فساد تنسم (۱۲) می

* سب : صاحب خبری آن .

** سب : لات .

*** سب : بدان بر مثال

کنید *، در مراقبه نفس و امانت (۱۳) او در هر نفس **، تقصیر مکنید
تابه سلامت از این درد آشیانه به مأمن عالم جان و دل رسانید. ان شاء
الله تعالی بالخیر و السّعادة و السلامة. سرّی جدید در اثنای تحریر این
اسرار حق تعالی فرا دل داد، آوردن آن *** به قلم صوری بر
این ورق **** ضروری شد.

(۱۲) ای فرزند عزیز - بدان که همه انبیا و اولیا از نفس آخرت
ترسیده اند، و از حق تعالی ختم به خیر استدعا کردند - «اللهم أختم
أعمالنا بالخیر و أجعل عاقبة أمورنا خیراً» (۱۴) - و در وقت خود
ساخته. و شیخ احمد غزالی - قدس الله سرّه - در آخر «سوانح» بدین
معنی در صورت نظم اشارتی کرده و گفته :

گر غره بدان شدی که دادم به تو دل
صد قافله بیش برده ام از منزل *****
«تمت بالخیر»

★ ★ ★

★ سب : ... و فساد می کنید .

★★ سب : امانت او هر نفس .

★★★ سب : «آوردن آن» نبود .

★★★★ سب : فرق .

★★★★★ سب : عواقب امورها .

★★★★★ قا : برده اند .

(۳)

شطرنجیه

بسم الله الرحمن الرحيم

(۱) رساله شطرنجیه شیخ علاء الدوله سمنانی قدس الله روحه و نور ضریحه (۱)؛ اسراری که در شطرنج ودیعت نهاده بودند از روی حال، نه از روی مقال، جمله بامن آموختند و پیش از تعلّم دقایق و تفهّم حقایق بامن گفتند که: ای بیچاره اسرار ظاهر ربّانی از مدرسه ظاهر خواهی آموخت، بیا به یک لخطه در مدرسه، سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم (۲)، بنشین تا آن رموز که در مدرسه، چندین گاه معلوم نشد مفهوم تو گردد.

(۲) پس اوّل کسی که از آلات شطرنج با استادی من برخاست، پیاده بود. او را دیدیم در پیش شاه شطرنج صف کشیده، با او گفتیم: مرا پنده ده. گفت*: ای ظاهر بین - در من نگر و سیرت رفتار من آیینۀ غماز** خود ساز، تا عروس اسرار از پرده استار روی نماید. در من نگر که جان را فدای شاه کرده ام و در پیش او چاکر وار استاده ام و روی در روی خصم او کرده، تاهر آسیب که از خصم او بدو خواهد رسید به من رسد، بدان می روم تا خصمان او را به ترکناز بدوانم. اما راه بس باخطر است، گاه از فرس بترسم گاه از بیل

* اصل: ده گفت.

** اصل: غماز.

تهویل (۳) خورم . گاه از رُخ ، رخ برتابم گاه از فرزین تهوین (۴) یابم
اما چون خانه را باچندین رنج قطع کنم بامن گویند : هشت کارکردی
مُزد بستان ، تا اکنون پیاده بودی ، این دم سوار شو . از مرتبه پیادگی به
درجه فرزینی رسیدی و فرزین فرزانه شدی و همنشین شاه گردیدی .
این چیست ؟ یعنی هرکه کابین داد ، عروس بُرد و هرکه کارکرد مُزد
یافت .

بیت

نابرده رنج گنج میسر نمی شود
مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد .
وبی تکلف ،

بیت

خواهی که شاه رقعۀ آزادگی شوی
زاسپ* مراد خویش برغبت پیاده شو
(۳) دوست من - اگر خواهی که بر بساطِ عبودیت ، فرزین
باتمکین شوی (و) همنشین شاه گردی - الفقراء جالسته (۵) - پیاده وار
بیش شاه جان فداکن که : « یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون »
(۶) . مگر هشت خانه بهشت به قدم همت بسپری راست به رقعۀ (ای
(رسی که « فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر » (۷) گویند همنشین شوی
اما هوش دار که راه پر خطر است گاه تلبیس ابلیس از راه افکند گاه
غرور دنیا از دوست باز دارد و گاه نکبت شهوت سرگردان کند . اما
اگرچه راه پر خطر است چون به منزل رسیدی بی خطر است . فرزین
فرزانه و فرس باهوس و رخ فرخ و فیل چون میل در بساط معلمی به

* اصل : اسپ = اسب .

تعلیم منصوبه عشق در جولان اند و به صنایع و بدایع و عجایب و غرایب رموز مکتب دانش در روش و رفتار، هر یک موجب هدایت .
گفتم سبق از همه باید دانست تانطع (۸) عبودیت به سرآورده شود و از هر یک علم حاصل کنم .

(۴) از آنجا پیش فرزین رفتم و گفتم : مرا از علم خود درس گوی ، گفت : ای دوست روش خود را دلیل خود ساز تا ترا از بیان حیرت به بیابان عبرت برد . گفتم : روش تو چیست ؟ گفت : من همنشین شاهم و باشاه همخانه ام ، به یک خصلت ، و آن آنست که عزلت جویم و گوشه اختیار کنم . و چون عزلت جستم عزت یافتم .

بیت

کسی که عزت عزلت نیافت هیچ نیافت .

کسی که روی قناعت ندید هیچ ندید
از شاهراه برخاستم و به گوشه ای رفتم . لاجرم هیچ کس را این مسلم نشد که مرا . تو نیز اگر خواهی که در جنوار حق قربت یابی ، گوشه ای گزین و از میان ، گوشه گیر و از راه گفتگوی برخیز که عزلت سبب عزت است .

بیت

گرشوی گوشه گیر چون ابرو

بر سر دیده ها نشاندت

در عزلت عزت است هم در دنیا و هم در آخرت . خواجه علیه السلام چهل سال در کوه عزلت گرفته بود تا عزت ازل و ابد در کنار او نهادند .

(۵) چون این نصیحت یادگرفتم ، روی سوی پیل آوردم و گفتم : ای پیل با تهویل . مرا از روش خود فایده ای فرمای . گفت : ای

دوست بر این رقعہ (ای) بدین بزرگی در مانده ام و فرومانده ؛ گاه از شبیخون فرس دماغم پر ترس ، و گاه از تاختن رخ بر حذر ، و گاه از مکر پیاده در گوشه (ای) افتاده ، اما یک هنر دارم که دو منزل را یکی سازد و از هر خانه (ای) که حرکت کنم در دوم خانه نزول نکنم به سیوم خانه باز روم . لاجرم به دو باری ازمیان رقعہ به کنار نطع نشینم و نه دست پیاده به من می رسد و نه پای رخ ادراک من می کند . تو نیز ای دوست بر نطع دنیا پیل وار فرو مانده ای اگر چه دنیای غدار شبیخون می آرد و گاه زن و فرزند از حق باز می دارد و گاه چرب و شیرین خوردن و بر جای نرم خفتن از حضرت دور می اندازد که :
 « یا کلون کما تأکل الانعام » (۹) . تو نیز اگر می خواهی که از همه مکاید (۱۰) و مقائید (۱۱) دنیا رسته شوی ، چون از خانه رحم مادر قدم بیرون نهادی ، ملتفت به لذات دنیای فانی مشو ؛ چنان کن که مردان کرده اند تا به دو قدم به منزل صدق رسیده اند که : « فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر » (۱۲) که « کما وصلت شاهدین ؟ » (۱۳) قاعده است که چون اشتغال دنیا بر تو آید بر همه مرد وار پشت پای زن .
 (۶) چون این مقدمات شنیدم از آنجا در گذشتم و سوی فرس تاختم . گفتم : ای فرس پرهوس . این سخن در دماغ من کارکرد تو نیز هر چه داری از رموز ، بیار . گفت : ای دوست بر بساط شاه شطرنج بغیر رخ هیچ آلتی به من نرسد . گاه بر پیل شبیخون برم و گاه بر پیاده تاختن آرم ، ازین منزلت بدان یافته ام که چون از خانه خود حرکت کنم یک خانه راست روم ، دیگر خانه کُر (۱۴) بدان خانه قاعده راست یاران نگاه دارم و بدین خانه دوم قاعده عزلت را تقریب کنم . چون در تقلب احوال باشم گاه (روی) بر این طرف کنم و گاه بدان منزل رو آرم . تو نیز اگر خواهی بر نطع شرع محمدی علیه السلام

قرب یابی ، رفتار من پیشه کن که خانه دوست در عالم عبودیت یک
خانه شریعت است دوم خانه حقیقت . در عالم شریعت راست رو باش
که کمال شریعت راست روی است .

بیت

راستی آور که شوی رستگار

راستی از تو ، ظفر از کردگار

از کژی افتی به کم و کاستی

از همه غم رستی اگر راستی

و والی ولایت شرع می فرماید که درین عالم راستی کن :

« فاستقم کما أمرت » (۱۵) . اما چون به عالم حقیقت رسی ، گوشه ای

گزین و از راه و دیار خلق دور باش تا راست رفتن و قاعده « ثم

استقاموا » (۱۵) نگاه داری و به کژ رفتن عزت هر دوجبهائی

یابی .

(۷) چون از اسب روی برتافتیم به درخانه رُخ آمدم ، گفتم : ای

رخ فرخ بیاتا از رموز چه داری . گفت : ای عزیز من . براین

بساط شطرنج هیچ کس از من بزرگ تر نیست که مرد آزادم و تیزدو و

سبک خیز . گاه بر پیل ترکناز کنم ، گاه بر اسب شبیخون برم . همه از

دست من عاجز اند . اگر من نباشم شاه را مات نزدیک آید . این همه

را که یافتم از برکت یک خصلت یافتم و آن آنست که تیزدو و راست

رَوم ، هرگز کژی گرد پیرامن من نگردد .

بیت

برین بساط چو رُخ رو که چرخ فرزین گرد

پیاده کردبسی شاه را زفیل و فرس

چون راست رفتاری پیشه کردم بر رقعۀ شطرنج آفت به من نرسد .

ای دوست صادق و ای یار موافق تو نیز اگر می خواهی به رقعۀ
عبودیت و نطق اخلاص بشریت و شریعت ، قرب حق یابی همچو من
راست روی پیشه گیر تا مانند من به یکبار از گوشۀ بساط دنیا بر رقعۀ
آخرت رسی که راست رفتاری کار مردان است و کژ رفتاری فعل زنان .

بیت

بشنو که براستی چه می گوید رخ

گر راست روی هر آنچه ما راست ، تراست
(۸) چون درسِ رُخ بر خواندم به درِ سرای شاه راندم ، گفتم :
ای شاه باجاه . اینها همه رعیت تو اند چندین فواید از ایشان حاصل
کردم بیار تا اسرار چه داری . گفت : ای دوست دیده بگشای و در
من نگر ، تا صورت حال من مطلوب تو در کنار تو نهد و مقصودت
محقق گرداند ، بگو تاسیرت تو چیست و چونست ؟ گفت : من والی
ولایت این رقعۀ ام تامن بجایم ، بازی بر جاست ، اما چون من مات
شوم همه رقعۀ بساط برافشانند و سپاه زیر و زبر گردد هم هوسِ فرس
نماند هم تهویل فیل سود ندارد ، هم تمکین فرزین فریاد نرسد هم رخ
فرخ دست نگیرد ، هم چارۀ پیاده بکار نیاید تا مادام که من بجای باشم
همه اهل بساط را رونق باشد هم قرب وصلت و منزلت در هشت خانۀ
بهشت مرا چون مثال رقعۀ مسلم شده است . هر کجا خواهم روم و هر که
در جوار من باشد از آسیبِ تهبیب دشمنان او را حمایت کنم . این
بدان یافته ام که آهسته رفتارم چون رُخ شتابزدگی نکنم یک یک خانه
به احتیاط بروم . و اگر احتیاط نکنم در دستِ پیاده مات شوم . ترا
اقتدای صورت رفتار من تمام باشد .

بیت

صاحب وقار چون شه شطرنج اگر شوی
 یابی ز صدر رنج بکلی ره نجات
 زندهار سوی خانه بیگانه رخ منه
 اندیشه کن که تا نبود دامگاه مات
 تو نیز اگر خواهی که به رقعۀ شرع مرتبۀ شاه یابی تا چون هشت
 بهشت به اقطاع به تودهند که ، «ادخلوا الجنة أنتم و أزواجکم» (۱۶)
 در حق تو حقیق گردد و هر که در جوار تو افتد امان یابد از شبیخون قضاء
 و قدر . و مادام که تو باشی و عالم بر پای باشد و ، «لولاک لما خلقت
 الأفلاک» (۱۷) در حق تو مقرر شود . این مراتب وقتی یابی که حرفت
 من پیش گیری و صنعت من بجای آری و آهسته رفتار باشی که
 شتابزدگی شیطانی است که : «التعجیل من الشیطان والتأنی من
 الرحمن» . (۱۸) به احتیاط باش که راه دشوار است که اگر بر احتیاط
 روی ، گاه باشد که به یک سجده که نیاوری ابلیس وار مات شوی
 و طوق ، «انّ علیک لعنتی الی یوم الدین» (۱۹) در گردن جان تو ماند .
 (۹) ای دوست . هر که از شطرنج چندین گنج برگرفت در عالم
 ، «سنریهم آیاتنا فی الآفاق» ، (۲۰) مسافری شرط اوست اما هر که هزار
 بار اسرار قرآن بر او خوانند و هنوز بیدار نشد خاکساری است که هرگز
 از خواب غفلت بیدار نگردد . چون عجایب شطرنج را در عالم صورت
 نقشی بستی ، در عالم معنی نظر کن ، هرگاه معانی را به جان و دل
 تلقین کردی همه احوال دنیا و آخرت از یک چیز حقیر تو اند .
 (۱۰) عزیز من . آگاه باش که تا * شاه برجاه ، بر رقعۀ فرمان
 باشد فرس ، خصم او از او دفع می کند و گاه از بهر او بیل تاختن

آرد ، گاه فرزین به دعوت او برخاسته ، گاه پیاده در پیش او چاکروار ایستاده ؛ با این همه مرتبت ، وقت بود که در خانه رفتارش فروگیرند و مات گردد همه آن رقعہ را برافشانند ، همه یاران او از ترکناز باز ایستند ، صاحب شطرنج گوشه نطع برافشانند و آن شاه باجاه را در زیر آن خریطه مذلت اندازد .

(۱۱) عزیز من . بر رقعہ حیات امروز شاه باجاه تویی ، اهل و خدم چون آلات شطرنج ، گرد تو در آمده ، گاه یکی بر شکل فرس از بهر تو ناختن می آرد و یکی بر صفت رخ خصم تو می افکند ، گاه چاکران چون پیاده گرد تو در آمده و کمر خدمت بر میان بسته ؛ ناگاه بیک قضاء بحکم قدر نوائب انقضاء ادواژ و انقراض اطوار به یک دو باری در خانه عمل مات کنند ، آن همه امتناع و اولاد از تو نفور کنند تو اسیر و بیچاره در آن خانه عمل مات اجل شده و دستبرد چرخ بوقلمون به امر «کن فیکون» رقعہ عیش برافشانده ، ترا در آن گور تنگ و تاریک اندازند و همه از تو مهر بردارند ، نه از تو کسی یاد آورد و نه از تو کسی سخن گوید و جز کردار به فریاد تو ، غیری نرسد و جز عمل دست تو دیگری نگیرد . اگر معامله تو رقم حسنات دارد بهشت جاویدان تراست ، و اگر علامت سیئات دارد دوزخ و نیران (۲۲) ترا بود که : «من عمل صالحاً فلنفسه و من أساء فعلیها» . (۲۳) والله أعلم بالصواب .

* * *

* تامل فرمایید : «من عمل صالحاً فلنفسه» یعنی هر کس عمل صالحی بکند ، آن عمل صالح را برای خودش بکند ، و «من أساء فعلیها» یعنی هر کس عملی را بکند که بر او حرام است ، آن عمل را برای خودش بکند . (۲)

(۴)

فرجه العاملين و فرجه الكاملين

بسم الله الرحمن الرحيم

وبه نستعين

(۱) سپاس و ستایش نامتناهی ذاتی را که وجود حقیقی حق اوست و وجود بخشنده بحق اوست . به علم قدیم ،،کن ،، را کاف کون ساخت و به الف ارادت از ،،کن ،، که عالم امر است ،،کان ،، که عالم خلق است پرداخت . و به قدرت کامله خود عالم امر را که غیب است باهرچه در آنجاست لباس صور صفات خود شان در پوشانید و مظاهر صفت ،،هوالباطن ،، (۱) کرد . و به حکمت بالغه ، عالم خلق را که شهادت است مظاهر صفت ،،هوالظاهر ،، (۲) گردانید . و این هر دو عالم را که از آثار افعال اوست که از صفات او که به ذات او قائم است محلّ و مقام تراکیب گردانید . و ختم تراکیب بر وجود انسان کرد که مقصود لنفسه است . و کون را به مصدریت عالم امکان و زمان داشت و از تصریف زمان ابنیه ماضی و مستقبل و فاعل و مفعول و امرونی بر افراشت و بر آنجا امور سیاست و طهارت و عبادت مرتب فرمود و جهت امر سیاست علم سلطان به خلق نمود و جهت امر طهارت نقش جمال ولایت در صورت آب و گل بر تخته وجود بنی آدم بنگاشت و جهت امر عبادت نقاب عزّت از چهره نبوت برداشت .

(۲) و درود الهی بر سر و سرور کاینات و مهتر و بهتر موجودات

محمد مصطفی باد که در وجود عزیزش که مظهر ذات و صفات حق بود اسرار سلطنت و ولایت و نبوت درج فرمود و بر لوح وجودش ختم نبوت نهاد و سر ولایت را بعد از وی در صورت متابعان سنت او بیرون داد و امر سلطنت را بحسب تبدل زمان بر وفق مقتضای حکمت اظهار صفات قهر و لطف ، چنانکه صواب دید به شخصی قائم فرمود تا بر وفق مجاری افعال خلق به حکم «اعمالکم عمالکم» (۳) به ایشان معاملت پیش گرفت و عدل و ظلمی که از آن شخص صادر می شد به فضل و عدل او مربوط بود . عدل او را تو فضل حق می خوان و ظلم او را از عدل حق می دان . «أنتم ظلمتم أنفسکم ان الله لا یظلم أبداً ولا یأمر بالسوء والفحشاء أحدأ ولا یخرج عن مشیتة شیئا * وانه قد أحاط بکل شئی علماً و احصى کل شئی عدواً**» . (۴) و بر آل برگزیده و اصحاب پسندیده و متابعان سنت و ورزنده او تا روز قیامت ، والسلام .

(۳) اما بعد ؛ چون به حکم تعارف روحانی ، فرزندی ، عزیز الدین محمد دهستانی را - بلغه الله اقصى الأمانی - با این بیچاره ابتلاف جسمانی اتفاق افتاد و بر قضیه «قد علم کل أناس مشربهم» (۵) از سر چشمه دل این گدا ذوق آن مشرب باز یافت روی از همه بر تافت و دست رد بر روی مرادات نفس و هوی زد و پای همت در طریق حق نهاد . این بیچاره نیز چون حسن استعداد در وی تفرس (۶) کرد آستین ارشاد باز نوردید و دست تصرف دراز کرد و او را در طریقت بدانچه وسع بود ارشاد نمود . اول به خدمتش مشغول گردانید و مدتی در آنش بگذاشت چنانکه گاه بودی که در هر ماهی یک نوبت بیش مرا

* کذا فی الاصل . باید : «شینی» باشد .

** کذا فی الاصل . باید : «عدداً» باشد .

نتوانستی دید. و او نیز صادق وار بدان خدمت قیام نمود و عاشق وار چنانکه حق آن بود داد خدمت بداد.

(۴) بعد از آن ذکرش تعلیم داد و به نفی خواطرش - خیراً کان ام شراً (۷) مشغول گردانید تا به اندک روزگار اثر ذکر در باطنش نفوذ کرد و جوهر معنی ذکر در دلش متجوهر (۸) گشت و شایستگی خلوت نشستن در وی پدید آمد و ذکرش تلقین داد به اصحاب در خلوتش فرستاد. و هر دم آثار رشد در وی ظاهرتر می شد تا در آن خلوت بر عناصر و طبایع و افلاک و انجم ولایت باطن خود عبیره (۹) کرد.

(۵) بعد از اتمام اربعین در صحبتش راه داد و به دقایق تربیت عقد رقایق شیطانی از نفس او بازگشاد و چنبر نفس او را به رشته دل مربوط گردانید تا وساوس شیطانی به القای ملکی مبدل گشت و قابل الهامات ربّانی شد. بعد از سالی که در صحبت تربیت تمام یافته بود حق تعالی و تقدس به عنایت ازلی که با او داشت ابواب تجلیات جمالی و جلالی بر وی بگشود و کار به جایی رسید که توسن بنان (۱۰) را در آن میدان جای جولان نماند. و هر دم بر مزید بود وهست و باشد الی ابدالآباد. ان شاء الله تعالی.

(۶) مقصود از تلقین این عبارات و تقریر این حکایات آنست که بعد از وصول بدین مقامات و شهود این حالات التماس نمود که البته بیان شافی می باید فرمود در نسبت ذاتی، که انسان* را با حق هست. هرچند که هرگز روندگان تا امروز پیرامن این معنی نیارسته اند گردیدن، و در وقت تقریر** با اصحاب همدم صاحب قدم جز به اشارت ازین حقیقت بیانی نکرده اند تا غایتی که جنید قدس الله سرّه

* اصل: ایشان.

** اصل: تحریر تقریر. به خطی دیگر.

که استاد قوم بود ، چون شنود که شبلی قدس الله سره از سر مستی گاهی نفسی مستانه می زند ، بدو نوشت : الله الله فی الخلق یا ابا بکر نحن نأخذ الكلمة فنشتفها ونقرطها و نتکلم بها فی السرّ ادیب ؟ ، أنت جئت مخلعت الازار العزار * بینک و بین اکابر القوم ألف طبقة فی اول طبقة ذهب ما وصفت . (۱۱)

(۷) و هم او فرمودی : نهینا عن افشاء هذه السرّ كما نهینا عن الزناء و السرقة . (۱۲)

(۸) و بزرگان طریقت باتفاق فرموده اند که : افشاء سرّ الربوبیة کفر . (۱۳)

(۹) و مارا یاری بود حلبی ، بسیار گفتمی : للفقراء سرّ الجهل به کفر و الجهر به ألف کفر . (۱۴)

(۱۰) و هم او گفتمی : الحرام کلّ الحرام افشاء سرّ الخاصّ للعام (۱۵)

(۱۱) مع هذا کله چون اقتراح آن عزیز از حدّ درگذشت و اشتیاق او ، بیانی (را) که معذّر عیان او باشد بغایت رسید در خلوتی که در رجب سنه ثلث و سبعمانه این بیچاره را به اصحاب ، اتفاق نشستن افتاد بعد از هشتم روز استخاره کرد معانی که از غیب الغیوب بر لوح دل نقش می شد بر صفحه این صحیفه ثبت کرد و یقین دانست که تا شخص از راه عیان وافی به سرّ سرّ این مخدّره غیبی نرسد این بیان او را جهت دوائ ، بیماری جهل را کافی نباشد و از آن سرّ همچنان مستور و از چشم اغیار دور ، در حرمرای حظایر قدس منزّه ماند . فأمّا چون حق تعالی بنده ای (را) سبّل (۱۶) ضلالت به عنایت بی علّت خود از پیش چشم دل برگرفته باشد و از علم الیقین به عین

* کذا فی الاصل . باید : ..فخلعت العذار . باشد . (نقوی)

الیقین رسانیده و از کمال کاملان نصیبی وافر به او ارزانی داشته و به خصوصیت «انّ عبادی لیس لک علیهم سلطان» (۶۷) مخصوصش گردانیده ، ازین بیان ، اطمینان دل او زیادت گردد و از بارگاه عین الیقین قدم در خلوت سرای حق الیقین نهد .

(۱۲) و اگر سالکی باشد که بر قدم صدق در مقام مجاهدت به معاملات مشغول است و در طلب کمال ساعی ، از شنودن این بیانات فرحی به دلش پیوندد و جانش را فرحی از هواچس نفسانی و مکاید شیطانی حاصل آید و در مجاهده سعی بیشتر نماید و شوقش بیفزاید . چون این بیان موجب شادی دل سالکان عامل و تفرّجگاه کاملان دریا دل آمد نام او را در غیب «فرحة العاملين و فرجة الکاملین» نهادند .

ان شاء الله تعالی که حق تعالی قلم بیان ما را از هوی و بدعت پاک دارد و نگذارد که هر چه نه بر وفق قانون شریعت سیّد کائنات باشد علیه السلام ، بر زبان * قلم جاری گردد . وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو (۱۸) ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء (۱۹) ولا یطلع علی غیبه الا بما شاء کما شاء (۲۰) وهو بکلّ شیء علیم . (۲۱)

(۱۳) ای عزیز من بدانکه حق تعالی و تقدّس در ذات یکتاست و در صفات بی همتا ، و هیچ چیزی را با او نسبت ذاتی تصوّر نتوان کرد از آنکه ماحدّ ذات ، چنین گفته ایم که : الذات شیء فرد قائم بنفسه مستغنی بجمیع الوجوه عن غیره (۲۲) واجب الوجود مفیض بصفات الکمال (۲۳) منزّه عن صفات النقصان . (۲۴) و از اینجاست که ذات هیچ شیئی از اشیاء را هیچ کس بیان نتوانست کردن جز آنکه از صفات و عوارض آن چیزی را بیان کردن علی سبیل الرسم لا علی سبیل الحدّ .

(۲۵) بر مثال آنکه گویند : آتش جوهری مضی محرق است یا آب جسمی سیال رطب بارد ، و امثال این . فأمّا احاطت ذاتی او به همه اشیاء به نصّ صریح و عقل صحیح بلا اتصال صوری و لا انفصال معنوی ثابت است کقوله تعالی : «ألا أنه بكلّ شیء محیط .» (۲۶) و نسبت وجودی از راه وهابی و واجب الوجودی در همه اشیاء موجود . که اگر نسبت وجودی وهبی او نبودی هیچ چیزی را از کتم عدم به صحرای وجود نیامدی ، و این نسبت وجودی بی اتصال صوری و انفصال معنوی تصوّر باید کرد و کیف يتصوّر الانفصال وهو يقول (۲۷) : «وهو معكم أينما كنتم .» (۲۸) و يقول : «ونحن أقرب اليه منكم ولكن لا تبصرون .» (۲۹) و يقول : «ونحن أقرب اليه من جبل الوريد .» (۳۰) و كيف يتصوّر الاتصال وهو كان ولم يكن معه شیء و الآن كما كان ، (۳۱) سبحانه و تعالی عن الاتصال و الانفصال و التجزیه و التبعض و التکيف و التشبيه ، وهو الله الواحد الأحد الصمد الفرد الوتر الذی (۳۲) «لم يلد و لم يولد ولم يكن له كفواً احد .» (۳۳)

(۱۴) چون ابن معنی در وحدانیّت او در مقام وحدت دانستی ، و یقینّت شد که در عالم غیب و شهادت جز ذات و صفات و افعال و آثار او هیچ چیزی دیگر وجود حقیقی ندارد . بعد ازین در مقام کثرت در طلب نسبت وجودی او در اشیاء مختلفه و مؤتلفه قدم نه ، روی به گنج کاف «کن» آر که گنج معرفت در وی تعبیه است و نسبت وجودی را آنجا طلب کن تا بیابی . ان شاء الله تعالی .

(۱۵) فأمّا نسبت احاطت ذاتی همچون نسبت احاطت عدل پادشاه دان به مملکت و اهل آن ، نه متصل از راه صورت بدیشان ، نه منفصل از راه معنی از ایشان .

(۱۶) و بیقین بدانکه هرچه را در غیب و شهادت وجودی می یابی

یا آثار افعال اوست که صادر شده است از صفات او که قائم است با ذات او که مستغنی است به جمیع الوجوه از غیر خود .

(۱۷) و بدانکه چون کاف کلمه «کن» از غیب روی به شهادت می نهاد ، اول به الف اظهار قائم گشت و به فاء تفصیل متصل شد . بعد از آن از راه ارادت در میان کاف و نون بظهور آمد و «کان» کلّ کاینات شد از حقیقت نقطه وجودی که در امر بود موجودات ظاهر شدند بر مثال آنکه متکلم تا سخن نگفته است سخن به ذات او قائم است و او در ذات خود سخنگو است ، فاما چون ارادت سخن گفتنش بادید آمد ، سخن گفت و از وی کلمه ای در وجود آمد و اثر فعل متکلم این کلمه گشت که دالّ شد بر آنکه ذات او به صفت متکلمی موصوف است . درین وقت که این کلمه بظهور آمد نه وجودی گرفت ، نه درین کلمه ، حروفی چند تعبیه بود نه هر حرفی از چند نقطه حاصل آمد ، نه بعد از ترکیب نقطات ، حروف صورت بست ، نه از ترکیب آبا جاد (۳۴) مرکبات علوی و سفلی چون معادن و عقول و نباتات و ملائکه و حیوانات و شیاطین . کلمه کامله انسان بر صفحه صحیفه شهادت نقش گشت و صورت بست ، پیش از تکلم در علم ذاتی متکلم . این همه معلوم بود اما به ظهور اشارت امر «کن» آمد که متکلم به سخن درآمد . و متکلم از بدو ظهور ارادت که امر «کن» فرمود تا ابد در محو و اثبات به امر «کن» امر خواهد بود . و به سبب آن امر ، بهشت و دوزخ جاوید خواهد ماند . اگر نه او بدین امر آمر بودی در غیب و شهادت هیچ چیزی را وجود ممکن نبود . و چون اهل بهشت و دوزخ ابداً متنعّم و متألّم خواهند بود و وجود خواهند داشت یقین شده است که از اثر امر «کن» که متکلم دائم بدان متکلم است وجود و خلود خواهد بود .

(۱۸) اَمَّا بعد ازین بدانکه اوّل کاف کلمه امر بود بعد از آن به نون نبوّت پیوست . بعد از آن الف ارادت از منشأ عالم جبروت درمیان کاف کلام و نون نبوّت ظاهر شد ، کون حاصل آمد ، کاف کون را کاف کلمه امر دان ، و واو کون را واو ولایت خوان ، و نون کون را نون نبوّت تصوّر کن . سه مرتبه اینجا بادید آمد :

(۱۹) „اوّل ما خلق الله تعالی القلم“ (۳۵) شد و آن کاف کلمه امر است . اوّل ما خلق الله تعالی روحی“ (۳۶) شد و آن واو ولایت است . „اوّل ما خلق الله تعالی نوری“ (۳۷) شد و آن نون نبوّت است .

(۲۰) و هریکی از اینها در عالم خود اوّل افتادند در بساطت ، و از جوهریت و جسمیت و عرضیت منزّه ؛ فحسب بودند هر یک در عالم بساطت خود در مرتبه وساطت به حق قائم . بعد از آن قلم کاف که در قبضه قدرت حق است از دوات روح و مداد نور برداشت و بر بیاض لوح „اوّل ما خلق الله تعالی العقل“ (۳۸) که در مرتبه چهارم که عالم جوهریت است و او در آن عالم افتاده است نام خود را نقش فرمود و اثر فعل کتابت که دالّ است بر صفت کاتب - کما قال الله تعالی : „وكتب فی قلوبهم الايمان“ (۳۹) - بظهور آمد . اینجا چهار حرف چهار عنصر در مقام جوهریت جهت ظهور صورت این اسم بر لوح عقل نقش بست ، الف آتش صفت و لام لوح باد و آب و های خاک ازین نقش برخاست ، از دایره خاک افلاک ظاهر گشته ، از نور بیاض عقل که عرش حروف اسم است و انجم و کواکب درین مقام افلاک بادید آمدند ، (واز) سوادِ آن حروف عالم شهادت بادید آمد و صورت جسم گرفت ، و بیاض که در آن حروف بود بر جوهریت ماند ، و عالم غیب گشت . از نقطاتی که (به) بیاض و سوادِ آن حروف تعلق داشت اهل غیب چون ملائکه و شیاطین بادید آمدند و از نقطات بیاض ملائکه

وا از نقطات سواد شیاطین . در فطرة الله جوهر بود در صنع الله جسم گشت در صبغة الله عرض حاصل آمد ، کار عالم غیب و شهادت پرداخته شد . از سورت اسم اعظم حق ، عَلم معرفت اسامی بر بام وجود انسان برافراخت و او را مظهر صفات و منظر تجلی ذات خود ساخت مسمی خود ازین همه منزه است . تعالی الله عن ذلک کله علواً کبیراً . (۴۰)

(۲۱) بعد از آن آباجاد که ازین حروف در عالم شهادت ظاهر شد معادن و نباتات و حیوانات صورت ترکیب یافتند . بعد از آن کلماتی که از آباجاد علوی و سفلی بظهور پیوست و مجموعه عالم غیب و شهادت گشت و کلمات کاملات که مقصود از اظهار نقطه و حروف و آباجاد ایشان بودند ظاهر شدند و این صور بنی آدم بودند . لاجرم ختم ترکیبات بحکم ، «اول الفکر آخر العمل» (۴۱) ترکیب ایشان افتاد و همه اشیاء از سوابق و لواحق و متممات ایشان بر طفیل از کتم عدم قدم در دایرة وجود نهادند و شایستگی آن که بدین اسم ناطق شوند یافتند و محل علم اسماء گشتند و قابلیت آنکه آیینہ تجلیات جمال و جلال حق گردند حاصل کردند و حق تعالی به لطف بی دریغ خود انسان را به کرامت ، «ولقد کرّمنا بنی آدم» (۴۲) مکرم گردانید و تشریف خلافت ، «(هو الذی) جعلکم خلائف الأرض» (۴۳) در ایشان پوشانید و به بقای ابدی شان منشور نوشت ، و عنوان نامه را از اینجا آغاز نهاد که ، «من الملك الحيّ الذی لایموت الى الملك الحيّ الذی لایموت» . (۴۴)

(۲۲) بعد ازین در مقام تفاوت در دیده * بیننده بادید آمد در

مشاهده جمال محبوب ، از آنکه
نظارگیان روی خوش
چون درنگرند از کرانها
در آینه روی دوست بینند

ازینجاست تفاوت نشانها *

که بقدر صفای آینه خود هر کسی از آن جمال بهره ای بردارند .
لابد است که تفاوت در دیدن بیننده بقدر صفا و کدورت آینه وصغر
و کبر بادید آید و الا در حسن جمال هیچ نیفزود و نکاست . و او
چنانست که گفته اند : آن چنانست او که می باید و هیچ چیزش به نمی
شاید .

(۲۳) و اگر مستعد این حال خود این سخن دریافتی ، در صدف
این کلمات دُر یافتی و الا بازگرد که به هرزه شتافتی . مصراع : کین
ره نه به پای چون تویی یافته اند .

(۲۴) باری صورت ترکیب اسم که کلمه کامله است در ترکیب
بنیّت انسانی به کمال رسید . لاجرم او قابل اسم و قابل تجلی مسمی
شد و حامل بار امانت معرفت ذات و صفات حق گشت به نسبت حقیقی
که دُر رقایق جبروتی که دقایق ملکوتی مربوط بدان است و شقایق
ناسوتی بظهور آمده از آنست ، درج بود . و در وجود انسان بحکم
آنکه مجموعه عالم غیب و شهادت است جمع گشته و به سبب این
ترکیب که آنچه علی سبیل الانفراد (۴۵) در هر چیزی علوی یا سفلی
مفرد یا مرکب تعبیه بود بتمام و کمال در وی نهاد ، سری دیگر که در
هیچ یک از مفردات و مرکبات علوی و سفلی غیبی و شهادی نبود از

نهادش سر بر زد، و آن لطیفهٔ انانیت کامله است که آینهٔ تجلیات ذات و صفات شده مدرک و رای آن عکس جمال - که در آینه پرتو زده است - آمد و ذوق آن دریافت. درین مقام چون حجابات باطل حقیقت نمای از پیش او برخیزد و عکس جمال را در آینهٔ انانیت خود مشاهده کند به نسبت حقیقی که * در ضمن امر مودع بود و در وقت ظهور کاتبیت بر لوح عقل مسطور، و در عین کتابت مضمر، و علی سبیل التدرج (۴۶) در هر وجودی از موجودات مفرده و مرکبه تربیت یافته، و در معراج به سدره المنتهی انسان واصل شده، و به مرتبهٔ آیینگی رسیده، و قابلیتِ بکمال، حاصل کرده لابد است که از ذوق این تجلی یکی ترنم «رأی قلبی ربی» (۴۷) آغاز کند، و دیگری سرود «لم أعبد رباً لم أره» (۴۸) سراییدن گیرد.

(۲۵) و اگر آن حجابات دفعهٔ واحده از همه وجود بیننده مرتفع شود و نعوذ بالله محفوظ ولایت نباشد در بدایت مشاهده نعره «سبحانی ما أعظم شأنی» (۴۹) از همه وجودش برآید و فریاد «أنا الحق» از نهادش سر برزند. اما اگر پروردهٔ عنایت باشد و در حجرة ولایتش تربیتِ بکمال داده، چون به شرفِ تجلیات صفات حق مشرف (شود) به زبان عجز و مسکنت از سر نیاز تمام آواز برآرد که: «أنا التراب و أنت ربّ الأرباب» (۵۰) آخر نه ربّ الأرباب از بهر این سرش می گویند که هر سالکی را از سلاک راه حق چون نظر بر حقیقتی ** - که در همه اشیاء، چنانکه در صورت رقایق و دقایق و شقایق یاد کردیم، موجود بود - افتاد. آن را به حقیقت و ربوبیت گرفت و اله خودش

* اصل: حقیقی که.

** اصل: حقیقی.

ساخت . آخر نمی شنوی که حق تعالی چه می فرماید و کلام مجید *
از راه استفهام به معنی انکار ارباب المتفرقه خبر (می دهد) : « أم
الله الواحد القهار » (۵۱) . آخر کلمه « لا اله الا الله » نه بهر این معنی
فرستادند تا بدان کلمه نفی « اله » را دروغی کنند و اله حقیقی الله را
دانند و الهیت را در الله مثبت گردانند . آخر در مقامات ابراهیمی نمی
نگری که بتدریج چگونه از همه برگذشت و متوجه قبله « فاطر
السموات والأرض » (۵۲) گشت ؟

(۲۶) و بیقین بدانکه در ارادت ملکوت و آسمان و زمین عجایب
بسیار است و از هر یک بویی از نسیم محبوب به مشام عاشق رسد و او
از غایت اشتیاق نعره « هذا ربی » (۵۳) بردارد تا عنایت ازلی در صورت
افول و فنا و هلاک این ارباب متفرقه را در کمالیت ربّ الأرباب بدو نماید
و متوجه قبله وجه الله اش گردانند تا عرض ترثم « هذا ربی » ،
دستان « (إِنِّي) لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ » (۵۴) بر دست گیرد و پای در
بوستان توحید نهد و روی به گلستان وحدت آرد و گاهی از ندای « كُلَّ
شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ » (۵۵) عشق جمال وجه الله در دلش می افزاید .
و گاهی به کرشمه نازی (که در) « أَلَمْ تَر إِلَى رَبِّكَ » (۵۶) درج است
جانش می رباید . و گاهی به آیت « كُلَّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَبِقِي وَجْهِ
رَبِّكَ ذَوَالْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ » (۵۷) آینه دلش را می زدایند .

(۲۷) غرض از عرض این بیان آنست که تا بدانی که آنچه از
عجایب ملک و ملکوت در مقام مشاهده می کنی و می بینی ، بیرون ز تو
نیست ، همه در مملکت انفس خود می بینی . و نسبتهای وجود مفردات
و مرکبات علوی و سفلی عالم آفاق است که غیب و شهادت تو از آن

اصل : و کلام مجید ، « وَتَوَجَّهْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ مُبْتَلًا لِّنَفْسِكَ »

مرکب است درخود مشاهده می کنی ، فی المثل گاه هست که همه عالم را یک لقمه ساختی و فرو بردی ، چون از آن حال باز می آیی عالم برقرار است . یا می بینی که عزرائیل یا شیطان را کشتی ، و چون با عالم شهادت آمدی ، عزرائیل را به جان گرفتن خلق مشغول می بینی ، و شیطان کمر اغوای ابناء آدم محکم بر میان بسته و علم دعوت بر افراشته .

(۲۸) پس می باید که معلوم کند که این حالات و واقعات آنچه دیده است به باطن او تعلق داشته است برنسبتهای ملکی و شیطانی خود را هلاک کرده است و بر عالم وجود خود محیط گشته تا غلط نکند و از واقعه تمتع یابد و سپرش پیش افتد و بداند که همه موجودات و مرکبات غیبیات و شهادیات علویات و سفلیات آفاقی و انفسی اسباب و ادوات و آلات و وسایط اند (که) جهت تکمیل این لطیفه ، حق تعالی بادید کرده تا به کمال آیینگی رسد و شایستگی آن حاصل شود که این لطیفه انانیت کامله را حق تعالی بر وی به جمیع صفات لطفیات و قهریات تجلی کند و در تجلی هر صفتی او را قوتی می بخشد تا تحمل تجلی ذاتیش بادید آید ، چون به ذات تجلی کند همه صور صفات در ذات هالک شوند و بخودی خود ندای ، « لمن الملک » (۵۸) در دهد ، وهم بخود جواب ، « الله الواحد » (۵۹) باز دهد . و این لطیفه مدرک و مستمع این سؤال و جواب باشد و از ذوق آن متمتع گردد .

(۲۹) و اگر باظاهر این و آن وقایع را بعینه همچنان باشد که شخصی شنیده است که از درخت جوز ثمره (ای) حاصل می شود که از آنجا روغن می توان گرفتن ، چون آن ثمره بدید ، خواهد تا از ظاهر آن روغن بیرون آرد . غلط کند و مغز را نیز تلف کند . فاما اگر عصاری استاد را طلب کند تا علم روغن گرفتن در وی آموزد بعد از آن

او را بینی ، که روی از ظاهر بگرداند و پوستهای آن را یک یک باز می اندازد تا به مغز رسد . بعد از آن مغز را نیز در عصیر آرد تا آنچه روغن صافی است از همه اجزاء مغز بیرون آید و کُنْجاله (۶۰) نیز همچون پوست از وی بازافتد . بر همین طریق مرد سالک که طالب حقیقت است می باید که این پوستهای شهادت و غیب را از خود بازاندازد و در اندرون خود سیر آغازد تا به مغز رسد . چون به مغز رسید روغن تحقیق را از آن مغز حاصل کند و به خورد آتش حقیقیش دهد تا آن نور حقّانی که مقصود است بظهور پیوندد و به اصل خود واصل شود و به تفصیل ذوق معرفتش حاصل شود .

(۳۰) و نیز وقایع را با ظاهر انداختن ، به آنکه سیر در پیش نیفتد ، عَجَبی و غروری (که) خرسنگِ راه سالک گردد ، واقع شود و سالک در ظواهر بازماند ، و سرّ تعبیر بر وی کشف نشود ؛ چه علم * تعبیر از شیرین ترین علوم است از غیب ، و جزوی از اجزاء نبوّت است . چون بر واصلان این علم کشف شود و دریابند که تعبیر وقایع سلاک نوعی دیگر است . فی المثل اگر عامّی بیند که ماری را گُشت ، معتر گوید : خصمی را دفع خواهد کرد . و اگر سالک بیند که در بیدای نفس سلوک می کند ، باید گفتن که : صورت صفتی از صفات ذمیمه نفسانی هلاک خواهد شد . و هر دو تعبیر درست است . و به صورت مار تعلّقی ندارد اگر بیننده ای این واقعه را با صورت آوردی و مترصد آن شدی که اگر این واقعه راست باشد من در عالم صورت ماری را بکشم و ممکن که کشته نشدی ، و او ازین واقعه هیچ فایده نیافتی و در خاطرش متمکن گشتی و حقایق غیبیات را منکر شدی و نظرش از ظاهر

به باطن نفوذ نکردی .
 (۳۱) و اگر می خواهی که روشنت شود که وقایع بیشتر به حال
 بیننده باز می گردد ، صورتی * دیگر بیان کنیم تا از آنجا باشد که
 معلومش شود . مثلاً ده خلوتی متفاوت الاستعداد در وقت نماز شام
 شیخ خود را یا مصطفی را صلی الله علیه وسلم می بیند که با یکی در
 صورت نورانیت از راه بسط او را نوازشی می فرماید . و دیگری می بیند
 که در صورت جسمانیت از سرقهر او را تأدیبی می کند . و دیگر در
 صورت پیری می بیند . و دیگری در صورت جوانی می بیند . و دیگری
 در صورت رنجوری می بیند . و دیگری روی در صحت آورده می بیند .
 و این شیخ در عالم صورت خود در مقام خود نشسته است یا پیر است
 یا جوان ، در آن یک حال منبسط است یا منقبض . و این تفاوت یقین
 شود که هر کسی صورت ارادت خود را دیده اند و بقدر صحت ارادت و
 قوت ، او را صحیح و قوی دیده ، و بقدر ضعف ارادت او را ضعیف
 دیده ، و بقدر نورانیت در عالم ارادت او را نورانی مشاهده کرده ، و
 بقدر محافظت آداب او را راضی یافته ، و به نسبت ترک ادبی از آداب
 او را در غضب آورده . و همه نسبتها به نسبت در باطن مرید است از
 ولایت و نبوت ، و به صورت ولایت و نبوت هیچ تعلقی ندارد از آنکه
 شخص ولی و نبی یکی است و روحانیت ایشان از مرض و نقصان
 منزّه است و در یک حال معین از دو صفت متضاد چون پیری و جوانی .
 فَاَمَّا حق تعالی جهت تربیت سالکان بر مثال آنکه جبرئیل و عزرائیل
 علیهما السلام را لباس صور مختلفه می پوشاند و به خلق می نماید ،
 همچنان صورت روحانیت ولی و نبی را علیهما السلام صور صفات

مختلفه می پوشاند و به مریدان و اَمت می نماید ، تا ایشان را مؤدَّب و مهذب می گرداند . و این نمایش هم به سبب نسبتی که در ایشان باشد متفاوت شود و ممثَّل و مصوِّر حق باشد تعالی و تقدَّس عن المثل والصَّور . (۶۱)

(۳۲) اما اهل صورت که به سلوک مشغول نباشند و اصحاب ولایت که سلوکِ بکمال کرده باشند ، شاید که واقعه ای بینند که به ظاهر تعلق داشته باشد خود دیدنِ شیخ مریدان را آنست تا بر حال ایشان اطلاع یابد ، و دیدن رعیت پادشاه را * و پادشاه رعیت را و احوال مملکت را . و این مجموع به ظاهر تعلق داشته باشد به نسبتی حق تعالی در باطن ایشان نهاده و ظاهر را بر آن مرتب کرده . ولیکن عوام را از باطن نصیبی نباشد و در آن وقایع بخلاف شیخ که شیخ را هم از باطن نصیب باشد و هم از ظاهر ، فایده اطلاع بر احوال مریدان حاصل شود . پس دیدن صفات جمالی و جلالی حق را در صورت مختلفه بر ارادت روحانیت ولی و نبی قیاس کند همچنانکه در بدایت ، حق تعالی از راه وساطت ارواح ملایکه را در صورت مختلفه بدو نمود تا از ایشان فایده می ستاند . بعد از روح ولی را که شیخ اوست پرده در مقام وساطت برداشت و بدو می نمود تا فایده مجمل و مفصل از ظاهر و باطن او می ستاند . بعد از آن روح نبی علیه السلام قوت اقتباس فواید حاصلش آمد و ولایت و نبوت و ارادت متحد شد . بعد از آن صفات جمالی و جلالی خود را واسطه گردانید تا همچنانکه به واسطه القای ملکی راه به ولایت یافت و از تربیت ولی قوت اقتباس فواید از باطن نبی حاصل کرد و به واسطه متابعت نبی شایسته

ناله تنهاسا در معجزه و بدایه (۳۶)

* اصل : پادشاه را + و پادشاه را . (۳۶)

تجلیات جمالی و جلالی شد . بعد ازین پرتو انوار صفات جمال و جلال قابل تجلی ذات گردد .

(۳۳) و باید که مصوّر آن صور صفات جمال و جلال حق را داند و

او را از صورت منزّه ، و از جهت و کیفیت مقدّس شناسد . ، لیس کمثله

شیء (۶۲) وهو خالق كلّ شیء و مصوّر كلّ حیّ . (۶۳)

(۳۴) و در اینجا اسرار بسیار است و شناختن ذات اگر در عمر

تأخیر بود و اشارت حق در رسد بتفصیل بیان کرده آید . و امید می

دارم که در حقائق الرّقائق که فرزند اعزّ اکرم اخصّ وجیه الدّین ابو

المحاسن عبدالله - لزال وجیها عندالله - را وعده کرده ام که خواهم

نوشت ، شرح داده آید چنانکه یزد (پرد؟) الیقین تمام حاصل شود ان

شاء الله تعالى .

(۳۵) بدان ای فرزند عزیز (که چیزی) بیان خواهم کرد تا در

طلب اسم اعظم سرگردان نشوی . بزرگان طریقت فرموده اند که : هیچ

اسمی از اسماء حق تعالی جز الله نمی شاید که سرّ اسم اعظم در

ضمن وی بظهور می آید و هیچ حرفی دیگر جز این حروف لایق

صدفیت این درّه یتیمه اسم اعظم که گوهر شبچراغش گویند و اکسیر

اعظمش خوانند نیامد . و ازین سبب است که هر صدفی را ازین

حروف چهارگانه که از وی جدا می کنیم اسمیت برقرار می ماند بر

مثال آنکه ،،الله لا اله الا هو « (۶۴) اسم حق است چون الف جدا

کردیم ،،له ما فی السّماوات وما فی الأرض « (۶۵) ماند ، و چون لام

اوّل جدا کردیم ،،له ما فی السّماوات و (وما فی) الأرض « (۶۶) ماند و

اسمیت برقرار . و چون لام دوم جدا کردیم ،،هو الحی لا اله الا هو «

(۶۷) ماند و ،،هو « بر اسمیت دالّ .

(۳۶) و بیشتر برآن متفق اند که اسم اعظم در درج ،،ها « و ،،هو «

درج است . و از آن گفتند که : صور آن سه حرفی دیگر جز صورت
 «ها» هیچ کدام حامل * سر ربوبیت نتوانستند شدن ، از آنکه مفتوح
 بودند جز دایره «ها» ی خاک محروم بود و در صدقیت آن درّه یتیمه
 لایق آمد . و در عالم نیز اگر ** دانه ای در صورتهای خاک بیندازی
 تربیت نیابد و به شجرگی نرسد و ثمره ای از وی حاصل نشود . و
 بعضی از این اسرار در رساله «واقعہ الرافعة» و در «سر بال البال
 لذوی الحال» شرح داده ایم ، مکرر نمی کنیم .

(۳۷) باری بیقین بداند که : الف آتش صفت که از دایره های
 خاک منفصل افتاده بود تا آخر بدو متصل نشد به کسب خود قیام
 نتوانست نمود . و اگر به سدّ تشدید بر هر دو لوح باد و آب را مسدود
 نکرده بودندی و به رشته اتصال به دایره ها متصل نگردانیده ، سر
 سلطنت الوهیت که در سر آتش درج است دمار از نهاد شان بر آوردی .

(۳۸) در اینجا لطیفه ای هست ، می باید که از آن غافل نمائی ،
 تا از مواید اسم اعظم که برخوان حروف بسط کرده اند و بساط عالم
 کون و فساد را مظهر آن گردانیده ، فواید یابی . پس همچنانکه سر
 الوهیت را در سلطنت آتش مشاهده می کنی ، نسیم رحمت نفس
 الرحمن را از رهگذر باد به مشام متولدات می رساند و متنسم (۶۸) شود
 و زلال حیات را در صورت کوزه آب در حلق تشنه جان که تشنگان
 بادیّه عالم ترکیب را بدان سیراب می دارد و گنج معرفت قیومی را در
 گنج زاویه های خاک طلب کن ، و متیقن باش که این گنج در وی

* اصل : حامل + حامل .

** اصل : تیرابا .

تعبیه است . و به ظلمت و کثافت او منگر ، که آن را طلسم گنج ساخته اند تا هر کس راه بدان نبرد . و چون در صورت او نگردد از وی متنفر گردد ، تا آن گنج * بدست اغیار نیفتد . فاما اگر طالب آن گنجی ** ، روی به درگاه حبیب علیه السلام آر *** ؛ و کلید آن گنج را (که) کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله است ، بستان ، و سر گشودن **** آن طلسمات بدین کلید از استادان طریقت در دکان بیاموز ، تا گشودن آن گنج بر تو آسان شود . و چون به سر گنج رسی زنه‌ار مغرور مشو و در حضرت نبوت و ولایت پیوسته مؤدب می باش که این گنج را نهایت نیست تا به اندکی قانع نشوی و از بسیاری باز نمائی .

(۳۹) و بیقین بدانکه اگر هر دم گنجی بیابی و آن گنج را نثار حق نکنی ، به گنجی دیگر ، گرانمایه تر از آن راهت ندهند . پس باید که دائم انفاس خود را عزیز داری و در صرف کردن گنج که یافته ای تقصیر روا نداری ، تا هر دم گنجی دیگر یابی که گنج اول نسبت به آن نقره باشد نسبت با زر ، و زر نسبت بالعل ، و لعل نسبت با یاقوت ، و علی هذا القیاس الی مالایتناهی ابد الآباد اولاً در حبس قفس قالب به امر حق محبوسی ، به موت اختیاری ، حجببات نوری را می باید که رفع کنی تا به سر گنج اول رسی . بعد از آن در موت کبیر اخیر به سر گنج آخر رسی . بعد از آن در قیامت و خلاص آن در برزخ به سر گنج ظاهر رسی . بعد از آن چون از حساب و کتاب و هول و عتاب فارغ شوی به سر گنج ، باطن رسی . حقیقت این گنجها از آنجا دریابی و به

* اصل : گنج + را .

** اصل : گنج

*** اصل : آرد .

**** اصل : کوشیدن .

ذوق کامل منزّه از مکدرات و منقصات آنجا رسی ، و چنان پنداری که این همه گنجها که پیش از آن یافته (ای) پنداری بوده است چنانکه در بیت شیخ محقق ابو سعید ابی الخیر قدس الله سرّه گفته است در حال جان دادن ، چون اصحاب از خدمتش پرسیدند که در پیش جنازه شما کدام آیت بر خوانیم ؟ فرمود که : کلام حق از آن شریف تر است که در پیش جنازه همچو منی توان خواندن . گفتند : خاموش باشیم اگر خواهیم ؟ فرمود : اگر خواهید این دو بیت را بر می گوئید :

بیت

خوشر ازین درجهان دگرچه بودگار

دوست بر دوست رفت ، یار بر یار

آن همه اندوه بود و این همه شادی

آن همه پندار بود و این همه دیدار

(۴۰) و در عنفوان وصول روزی شیخ ابو علی دقاق در تجلی سخن می گفت بر سر منبر ، و خلق بسیار حاضر بودند . شیخ ابو سعید جوان بود هم به سال و هم به حال ؛ برخاست و گفت : شیخا این حال بر دوام باشد ؟ شیخ ابو علی فرمود : بنشین ، نباشد . باز چون سخن گرم کرد و او از گرمی باطن خود برخاست و گفت : شیخا این حال بر دوام باشد ؟ باز فرمود : بنشین که نباشد . تا بار سیم چون برخاست و گفت : این حال بر دوام باشد ؟ باز فرمود که : نباشد . شیخ ابو سعید گفت : اگر باشد ؟ شیخ ابو علی در جواب گفت : اگر باشد از نادرها باشد . شیخ ابو سعید چرخ می زد و می گفت : این از آن نادرهاست . فاما چون به درِ مرگ اضطراری رسید و حقیقت غطاء ، فکشفنا عنک غطاء ک ، (۶۹) بکلی مرتفع شد آنچه اوّل * دیده بود او

* اصل : اوّل + اوّل . (۶۳)

را پندار نمود . چنانکه در آن دو بیت نظم فرموده است . بر همین قیاس دیدار قیامت کبری را بعد از قیامت دیداری که در بهشت میسر شود ان شاء الله که فهم کند .

(۴۱) أَمَا حِجَّةُ الْإِسْلَامِ غَزَالِي قَدَسَ اللَّهُ سِرَّهُ دَرِينَ بَابِ مِثْلِي
 خوب زده است و گفته که : مشاهده ای که در موت اختیاری حاصل شود همچنان دان ، که در وقت صبح می بینی که شخصی می آید . و مشاهده ای که بعد از موت کبیر اخیر اتفاق افتد ، همچنان باشد که در وقت طلوع آفتاب بینی این شخص را (که) می آید و نزدیک رسیده باشد . و مشاهده (ای) که در قیامت کبری خواهد بود ، چنان فهم کن که آفتاب به مقام استواء رسیده باشد . و این شخص را که دیدی می آمد و در جنب خود ایستاده بینی . و مشاهده ای که در بهشت خواهد بودن ، چنان باید دانست که در وقت استواء آفتاب ؛ هر چند این شخص را که محبوب تو بود در جنب خود می دیدی ، ولیکن در آن وقت ماری یا کژدمی در زیر جامه تو بود که از هول آن چنانکه مراد تو بود از مشاهده محبوب نمی توانستی آسود . چون بی تشویش احوال قیامت و جواز بر صراط و ورود در جهنم بحکم نص صریح که «و ان منکم الا واردها کان علی ربک حتماً مقضیاً» (۷۰) در بهشت عدن به مشاهده کریمه محبوب مطلق و خداوندگار بحق مشرف شوی و بر سریر مقعد صدقت بنشانند و جام مالا مال باده وصال بر دست ساقی «و سقیهم ربهم شراباً طهوراً» (۷۱) گردان کند و به استیفای لذات باقیه در مملکت جاوید منشورت نویسند ، در مشاهده محبوب ذوقی یابی که هرگز این مشاهده را و این ذوقی که درین مقام حاصل شده باشد ، به آن مشاهده و آن ذوقها (ی) پیشین نسبت نتوان کرد .

(۴۲) ما خود امروز در سلوک می یابیم که بقدر رفع حجاب ،

تجلیات صافی تر و مشاهدات خوب تر می شود. و به هر تجلی که بر آئینه لطیفه انانیت می آید آن آینه را صفای بخشد که ازین تجلی صد چندان برخوردار می یابد که از تجلی اول می یافت.

(۴۳) و حسن جمال محبوب بی نهایت است و بقدر صفای آینه تو از آن حسن تمتع می توانی یافتن. پس هر چند حجابات رقیق تر، تجلیات صافی تر، و هر چند مشوسات کمتر، ذوق مشاهده بیشتر، و هر چند تجلیات متواتر، صفای آینه زیادت تر، و هر چند صفای آینه زیادت تر، حسن آن جمال در مشاهده کامل تر. چون آن حسن بی نهایت است هرگز تا ابدالآباد ذوق را نهایت نباشد و سیر مرد در بهشت در ذوق بی نهایت افتد. و امروز نیز هرکه واصل شد به عالم الهی، سیر او نامتناهی گشت، بیش از آن نیست که در عالم شهادت است مادام از اشتیاق روایح عالم کون و فساد و تناول شراب و طعام که بدین عالم تعلق (دارد) ظلمتی در باطن ظاهر شود که رقت حجاب را به غلظت مبدل می گرداند. و از اینجا مصطفی صلی الله علیه وسلم که بهتر و مهتر موجودات بود می فرماید: «و اِنَّه لیغان علی قلبی و اِنّی لاستغفر الله فی کلّ یوم سبعین مرّة». (۴۲)

(۴۴) و اِغانه (۴۳) هر کس فراخور حال او خواهد بود. و تادر عالم شهادت باشند از اِغانه انبیاء و اولیا خلاص نیابند. و از راه حکمت روشن شده است که اگر این اِغانه نبودی هیچ کس به کمال نرسیدی و از صفای روحانیت و از حجابات نورانیت برنتوانستی گذشتن.

(۴۵) و سرّ این بر روی کاغذ نتوان نوشتن که این نوشیدنی است و از چشم اغیار پوشیدنی، نه نوشتنی*. هرکه را حق تعالی بدین مقام

* اصل: نوشتن

رساند او را به خود از خود معلوم شود. بعد از آنکه معلومش شده باشد باشیخ درمیان نهد چون شیخ دریابد که حق تعالی او را محرم اسرار خود گردانیده است و امانت معرفت ذاتی بدو تسلیم کرده و او در غیب امین گشته، بعد ازین، جهت اطمینان او شیخ نیز این سر را با او درمیان نهد بعد از آنکه شرط کرده باشد که هرگز پیش از وصول مرد بدان مقام و کشف آن سر از قبیل الهام و کلام از حضرت ربّ الأنام باهیچ خلقی نگوید. و اگر نعوذ بالله تعالی به افشای اسرار ذاتی برکت از وصول مریدان بدان مقام مشغول شود حق تعالی برکت از وقت او بردارد و هیچ کس را از وی برخوردار ندهد. و اگر والعیاذ بالله بعد از افشای آن اسرار او به چشم عزّت در خود نگردد و به عین ذلّت درخلق نظرکند مردود حضرت صمدیت گردد و با بَلْعَام (۷۴) و برصیصا (۷۵) قَلَادَةُ كَلَابٍ درگردن کرده، بِرَطْوِيلَةَ انعامش بندد که، «مِثْلَهُ كَمِثْلِ الْكَلْبِ» (۷۶) اشارت بدان است و، «أَوْ لَثْكَ كَالْأَنْعَامِ بِلْ هَمْ اضْلٌ» (۷۷) عبارت از آنست.

(۴۶) ای عزیزان من زنهار تادر عالم شهادت اید از مکر حق ایمن مباشید که او می فرماید: «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» (۷۸) و زنهار و صد هزار زنهار که در اوقات قبض و استتار وقوع استار، اِغَانَهُ اِی از رحمت حق تعالی نا امید مشوید و به القای شیطان مگذارید تا نفس درعالم یأس متحیر گردد تا از جمله کافران نعمت حق نشوید که هم او می فرماید: «وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُيَاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (۷۹) و پیوسته لا ابالی وار از استغنائی او لرزان و به کرم او امیدوار و از نسیم لطف او همچون گل خندان می باشید. چون ازین عالم فانی که مظهر مکر و استدراج است به سلامت بیرون روید و معانی که درین عالم بر لوح وجودتان نقش شده

بود در عالم برزخ شسته شد و از احوال قیامت خلاص یافتید و به عالم آسایش دارالسلام رسیدید و از همه اندوهی و خوفی سلامتی یافتید و از چپ و راست آواز سلاماً سلاماً شنیدید و محمود العافیة گشتید و در کعبه امان وصال آمدید و جمال وجه ذوالجلال مشاهده گردید و از زحمت قیل و قال خلاص کلی یافتید بعد از آن جز ذوق بردوام و جام مدام از دست محبوب قیام بی تکرار لیالی و ایام هیچ چیزی دیگر صورت نبندید ان شاء الله العزیز و ما ذلک علی الله بعزیز . (۸۰)

(۵۷) دیگر ختم این رساله بر وصیتی می کنم که چون به گوش و هوش آن را استماع کنی از حال خود هم در حال خود وهم در مال خود تمتع یابی ، ان شاء الله تعالی .

(۴۸) بیقین بدانکه هر حقیقتی که بر تو کشف شود اگر موافق سنت مصطفی و کتاب خدا نباشد آن حقیقت در حق تو مکر و استدراج است و به سبب ترک ادبی از آداب شریعت ترا بدان مبتلا کرده اند هم در حال باید که غسل اسلام تازه کنی و دست در دامان عصمت مصطفی صلی الله علیه وسلم که عروة الوثقی (عبارت) از آنست زنی ، و به حضرت عزت بنالی ، و از حق تعالی درخواستی تا ترا بر متابعت او بزیانند * و بمراند . و تا آن حقیقت را که برخلاف سنت بر دل تو نقش شده است نفی نکنی ، یک دم از تضرع و ابتهال (۸۱) و التجا به حضرت ذوالجلال غافل نشوی .

(۴۹) استاد طریقت جنید قدس الله سره می فرماید : « ما وصل أحد الى الله تعالى الا بالله ومن جعل السبيل الى الوصول الى الله عز وجل غير متابعة المصطفى ضل » . (۸۲)

* اصل : بزیانند .

- (۵۰) وشیخ شبلی قدس الله سره با اصحاب می گفت : «خذو
خاطری فی حال سکری و حال صحوی فاما کان یوافق الکتاب و السنّة
فهو حق و الا فلیس هو بحق» . (۸۳)
- (۵۱) و ابوبکر دقاق قدس الله روحه که از محققان مشایخ روزگار
خود بود و همه مشایخ عهد او بر بزرگی او متفق بودند چنین می فرماید
که : روزی در تبه (۸۴) بنی اسرائیل بودم ، فوق قلبی ان أعلم الحقيقة
یخالف علم الشریعة فاذا بشخص تحت شجرة مغیلان فصاح بی یا
أبابکر کلّ حقيقة یخالف شریعة فهو کفر . (۸۵)
- (۵۲) و ابو سلیمان دارانی که از کبار مشایخ شام است می فرماید
که : ربما مکث الحقيقة فی قلبی أربعین يوماً فلا اذن لها انّه تدخل
قلبی الا بشاهدین من الکتاب و السنّة . (۸۶)
- (۵۳) و سهل بن عبدالله تستری که در ریاضت و مجاهده در میان
امت از مجاهدان ممتاز بود می فرماید : کلّ وجد لا یشهد له الکتاب و
السنّة فهو باطل . (۸۷)
- (۵۴) و سری سقطی که از متمکنان مشایخ است می فرماید : من
صفة الصوفی ان لا یتکلم بباطن من علم ینقصه علیه ظاهر الکتاب . (۸۸)
- (۵۵) و سلطان العارفین ابو یزید بسطامی که از مستغرقان دریای
وحدت بود و در معرفت بی نظیر وقت خود ، می فرماید که : لو نظرتم
الی رجل أعطی من الکرامات حتی ترّبع فی الهوی فلا تغتروا به حتی
تنظروا کیف تجدونه عند الأمر والنهی وحفظ الحدود و اداء الشریعة .
(۸۹)
- (۵۶) و ابو عثمان مغربی که در عهد خود جنیدثانی بود و از کبار
مشایخ زمان خود بود می گوید : أوضح الطریق وأبعدها من الفتن

وأقربها للصواب لزوم السنّة وسير السلف الصالح فمن زال عن ذلك فأعلم انه لشرقيه كامن ؟ (۹۰)

(۵۷) و احمد (بن ابی) الحواری که از نادرگان زمانه بود می فرماید : من عمل بغير اتباع السنّة فباطل عمّله . (۹۱)

(۵۸) سر و سرور کاینات علیه افضل الصلوات و ازکی التحیات که منبع علوم و مشرع فهم بود ، می فرماید : کلّ عمل لا یعمل بسنّتی فهو مغضته * عندالله عزوجل . (۹۲)

(۵۹) و سلطان المشایخ فی عهده مجدالدین بغدادی قدس الله سرّه می فرماید که : مصطفی را صلی الله علیه وسلم در واقعه دیدم ، از حال ابو علی سینا پرسیدم ، فرمود : هو رجل اراد ان یصل الى الله تعالى بغير واسطتی فحجبتہ بیدی هکذا فسقط فی النار . (۹۳)

(۶۰) و امثال این از هر شیخی محقق روایت است و اگر به نقل آن مشغول می شدیم از حدّ اختصار بیرون می رفت ، مقصود آنست که چون برسخن بزرگان مطلع شوی ، پیوسته سیرت باطن خود را باصورت ظاهر شریعت درعمل ظاهر در عقیده باطن موزانه می کنی و نقد حقایق خود را بر محکم کتاب و سنت می زنی ؛ هرچه موافق نیابی ، رد کنی و بدان التفات ننمایی . و این روایتی که ازین سادات طریقت درین مختصر یاد کردیم طالب حق را کافی است . پیرهری خوش گوید : درخانه اگر کس است یک حرف بس است .

(۶۱) دیگر یارانی که باشما پیوندند* باید که همه را امانت حق دانند و در امانت ، خیانت روا ندارند و در دیانت و صیانت به اقصی الغایة والامکان (۹۴) بکوشند و باهر کسی فراخور استعداد ایشان

* ظاهرا : مُضَيَّة

** اصل : پیوند

زندگانی کنند و به شره خود رعایت یکی از دیگری زیادت نکنند مگر که حق تعالی استعداد او را کامل تر آفریده باشد بقدر استعداد و هبی را اشارت غیبی همت ، مصروف او می دارند . اگر حالی از حالات شریف برایشان رود آن را از قوت ولایت خود ندانند ، بل که محض عطای بی علت حق شناسند و خود را خادم ایشان دانند و در تربیت ، هیچ دقیقه ای از دقایق مهمل نگذارند و به وقت تأدیب هیچ تقصیر روا ندارند . اول تاممکن باشد به رمز و اشارت تأدیب می کنند بعد از آن اگر بدان مؤدب نشود در خفیه او نصیحت مشفقانه کنند و پیوسته به باطن از روح مطهر مصطفی صلی الله علیه وسلم مدد می طلبند . و در وقت تنبیه و تأدیب از * مشایخ طریقت قدس الله ارواحهم استعداد همت می کنند و از حق تعالی در می خواهند تا او را توفیق شنودن این نصیحت کرامت کند .

(۶۲) و اگر این نوع نیز مفید نباشد درمیان حضور اصحاب او را تأدیب می فرمایند . و اگر این نیز نافع نیاید ، از راه باطن همت با او می دارند و بهبود کار او از حضرت ربوبیت استدعا می کنند و ظاهر خود را از او کشیده می دارند . اگر به صلاح آمد ، به خودش نزدیک گردانند و اگر به صلاح نیامد از دایره اصحاب بیرون نکنند . و اگر او بخود بیرون رود او را برده حق دانند چنانکه در آمدن او را آورده حق دانستند .

(۶۳) و زندهار تابه شره ریاست و جاه ، مرید طلب نباشند چون درویشی را حق بدیشان رسانید و رابطه ارادت مستحکم کرد او را به ولایت ایشان میل افتاد ، خاطر دل با او دهند و جهت گفت و گوی

* اصل : تأدیب و .
 (۶۲) و (۶۳) در میان مفسران که در عهد خود چندانی بود از کلام
 درویشی را کرده اند از طریق تأدیب و ارادت مستحکم کردن

خلق و تعنت * (۹۵) اصحاب او را رد نکنند و از تربیت او هیچ دقیقه ای مهمل نگذارند و به ردّ و قبول خلق التفات ننمایند و از نام و ننگ آزاد باشند و سرّ خود را با خداوند که مطلع است بر ظاهر و باطن ، صافی دارند و همگی اوقات خود را ایثار یاران کنند تا ممدوح حضرت شوند و محمود العافیة کردند ، و به ازاء سلوک هر سالکی که در دایرة ولایت شان در راه حق قدمی برمی دارند ایشان را قدمی پیش می افتد ، بل که حق تعالی چون ایشان و همگی خود را از بهر حق صرف بندگان او کرده باشند در هر دم به جذبات لطف ایشان را ترقی دیگر کرامت فرماید ** که به سالهای دراز از راه مجاهدت و ریاضت عشر عشیر آن حاصل نشدی .

(۶۴) دیگر البته در بدایت یاران را مالا بدّ در آموزانند . و هر که از راه محبت پیش ایشان درآید باید که . جهت حق نصیحت از وی دریغ ندارند که ، «الدّین النصیحة» . (۹۶) و اگر سخن ایشان مسموع نیفتد مغبون نشوند که حق تعالی با مصطفی صلی الله علیه و سلّم خبر می دهد که : «وما علی الرّسول الاّ البلاغ» . (۹۷) و همچنین می فرماید که : «انک لاتهدی من احببت ولكن الله یهدی من یشاء» . (۹۸) هادی و مضلّ حق است . و مصطفی صلی الله علیه و سلّم می فرماید : «السّعيد من سعد فی بطن امّه والشقی من شقی فی بطن امّه» . (۹۹)

(۶۵) و شیخ محقق ابو سعید ابوالخیر قدّس الله سرّه رباعی خوش گفته است :

تاباتن من روح بر آمیخته ای

صد بوالعجی زمن بر انگیخته ای

* اصل : تعنت .

** اصل : فرمایند .

حقیقت زان من به ازین نمی توانم بودن

کز بوته مرا چنین فرو ریخته ای

(۶۶) بر تو جز ابلاغ نیست ، بعد الابلاغ هرکه را به علم قدیم

مظهر لطف گردانیده دعوت قبول کنند ، و اگر مظهر قهر گردانیده از

راه انکار به رد آن برخیزند . لیهلک من هلك عن بینة و یحیی من حی

عن بینة ، لا یسأل عما یفعل لانه حکیم مطلق . و هم یسألون لانهم

خلقوا مظهر القهر بالحق ، (۱۰۰) و حقایقی که در ضمن مسأله قدر

است چون بسیار یاد کردیم درین مختصر مکرر نمی کنیم .

(۶۷) دیگر هرگز نگذارند تا یاران سماع بطبع کنند ، و چون دیدند

که عادت خواهند کرد ترک کنند . و سماع جز به وقت حاجت نکنند ، و

اگر بیماری باشد که به داروی سماع محتاج باشد شاید بدو دادن *

اما بی احتیاج مضر باشد تا یقین دانند .

(۶۸) و چون شرح حقیقت و باطلیتی که در سماع است بتفصیل

در مالا بد نوشته ایم ، اینجا مکرر نمی کنیم . ان شاء الله که حق تعالی

حقایق آداب و حکم تقدیر و اسرار معرفت بر دل ایشان علی سبیل

التفصیل روشن گرداند و بر متابعت مصطفی صلی الله علیه و سلم

مستقیم شان دارد و ایشان را از خود و دیگران را از ایشان تمتعی

کرامت فرماید و به خلق شان باز نگذارد و بخودی خود شان نگاه دارد ،

والسلام .

(۶۹) و زینهار نایب ، * * * * * مرید طریقت است

و روشی را حق بدیشان رسانید و مظهر آلاء حق بدیشان کرد و او را به

و هذا منقول من خط المخدم یقول أبی المکارم احمد بن محمد

و هذا منقول من خط المخدم یقول أبی المکارم احمد بن محمد

و هذا منقول من خط المخدم یقول أبی المکارم احمد بن محمد

و هذا منقول من خط المخدم یقول أبی المکارم احمد بن محمد

و هذا منقول من خط المخدم یقول أبی المکارم احمد بن محمد

و هذا منقول من خط المخدم یقول أبی المکارم احمد بن محمد

بن احمد البیابانکی المعروف بعلاء الدوله السمنانی تاب الله علیه توبه
نصوحاً و بلغه اقصى الامانی . کتبه للولد الأعز عزیز الدین محمد
الدهستانی اعز الله فی الدارين و انقذه من آفة الدین فی شهر المعظم
شعبان سنة ثلاث و سبعمائه حامداً لربه و مصلیاً علی خیر خلقه و حبیبه
محمد و آله و أصحابه و اتباعه أجمعین . (۱۰۱)

- ۱ - کتاب توحید ۱۵۰ . * * * ۱۰۱ * * * ۱۰۱ . ۲ -
۳ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۴ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۵ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۶ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۷ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۸ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۹ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۱۰ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۱۱ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۱۲ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۱۳ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۱۴ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۱۵ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۱۶ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۱۷ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۱۸ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۱۹ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۲۰ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۲۱ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۲۲ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۲۳ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۲۴ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۲۵ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۲۶ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۲۷ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۲۸ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۲۹ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۳۰ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۳۱ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۳۲ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۳۳ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۳۴ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۳۵ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۳۶ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۳۷ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۳۸ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۳۹ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۴۰ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۴۱ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۴۲ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۴۳ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۴۴ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۴۵ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۴۶ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۴۷ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۴۸ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۴۹ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۵۰ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۵۱ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۵۲ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۵۳ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۵۴ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۵۵ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۵۶ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۵۷ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۵۸ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۵۹ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۶۰ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۶۱ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۶۲ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۶۳ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۶۴ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۶۵ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۶۶ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۶۷ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۶۸ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۶۹ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۷۰ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۷۱ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۷۲ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۷۳ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۷۴ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۷۵ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۷۶ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۷۷ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۷۸ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۷۹ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۸۰ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۸۱ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۸۲ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۸۳ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۸۴ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۸۵ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۸۶ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۸۷ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۸۸ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۸۹ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۹۰ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۹۱ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۹۲ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۹۳ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۹۴ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۹۵ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۹۶ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۹۷ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۹۸ - کتاب توحید ۱۵۰ .
۹۹ - کتاب توحید ۱۵۰ . ۱۰۰ - کتاب توحید ۱۵۰ .

توضیحات

از دکتر سید علی رضا نقوی

۱ - سر سماع

- ۱ - پس ما گردانیدیم اورا شنوای بینا . (سورة الذھر : ۲) .
- ۲ - بگوئید . بگوئید . آنچه را که اراده کردید بگوئید . *
- ۳ - سلامت نماند خداوند از محاذته (بدگویی) مردم و نه فرستادگان او . پس چگونه (سلامت باشم من .
- ۴ - من گنجی بودم پوشیده پس خواستم که شناخته شوم پس آفریدم خلق را . رک به : ثف الخفاء للشیخ اسماعیل بن محمد عجلونی ج ۲ ص ۱۳۳ ش ۲۰۱۶ . تعلیقات بر عروۃ سمعانی : ۴۶ - ۵۴۵ .
- ۵ - اول آنچه خداوند تعالی آفرید نور من بوده . حدیث که در بعضی موارد بجای «نوری» کلمه «قلم» و «العقل» و غیره آمده است .
- ۶ - جای پنهان شدن - کمینگاه . (غیاث اللغات - منتهی الارب)
- ۷ - ویرداشت آن را انسان . بدرستی که او باشد ستمکار و نادان . (سورة الاحزاب : ۷۲) .
- ۸ - (و گواه گرفت ایشان را بر خودها شان) آیا نیستم من پروردگار شما . (الاعراف : ۷۲) .
- ۹ - بدرستی که برای پروردگار شماست در روزهای و دهر شما بوهای خوش .
- ۱۰ - پس یاد کنید مرا تا من یاد کنم شما را . (البقره : ۱۵۲) .
- ۱۱ - متخلق شوید به اخلاق خداوند . رک به : تعلیقات بر عروۃ سمعانی ص ۵۴۹ .
- ۱۲ - همانا رستگار شد آنکه پاک ساخت آن را و همانا زیان کرد آنکه تهاش داشت آن را . (الشمس : ۹ - ۱۰) .
- ۱۳ - این است فضل خدا که دهد آن را بهر که وی خواهد (المائدہ : ۵۴) .
- ۱۴ - (همانا) این است آن زیان آشکار (الزمر : ۱۵) .
- ۱۵ - در پناه داشته باشد خدا ما را و شمارا از زیان و باز کند خانه خوشنودی .
- ۱۶ - یاد آوری شان کن به روزهای خدا . (ابراهیم : ۵) .
- ۱۷ - و نیست از ما مگر او راست پایگاهی دانسته (الصافات : ۱۶۴) .
- ۱۸ - اگر من به اندازه سرانگشتی هم نزدیک ترمی شدم البته که می سوختم . در روایت معراج آمده است . رک به : تعلیقات بر عروۃ سمعانی ص ۵۶۳ .
- ۱۹ - دریده شونده و پاره پاره گردنده (منتهی الارب) .
- ۲۰ - ای نفس آرمیده ، باز گرد بسوی پروردگار خویش خوشنود خوشنود شده (الفجر : ۲۷ - ۲۸)
- ۲۱ - اختلاف علماء رحمت است . اما در حدیث « اختلاف ائت من رحمت است » آن را بیہقی روایت کرده است در مدخل . رک به : کشف الخفاء ج ۱ ص ۶۴ .
- ۲۲ - ما باز گشتیم از جہاد کوچکتر بسوی جہاد بزرگتر . رک به « دو رسالہ در جہاد اکبر » ص

- ۳۴ -
- ۲۳ - بزرگترین دشمن تو نفس تو است که در بین دو بهلولی تو باشد. بیبھی آن را روایت کرده است. رک به: کشف الخفا ج ۱ ص ۱۴۳.
- ۲۴ - کمک کن برادر خویش را (چه ظالم؛ باشد چه) مظلوم. رک به: صحیح بخاری. مقال: ۴.
- ۲۵ - ویش گیرندگان آن پیش آهنگان آنانند نزدیک گشتگان. (الواقعه: ۱۰ - ۱۱).
- ۲۶ - من آنجا هستم که حسن ظن بنده آنجا هست. پس درباره اوحسن ظن داشته باشید. (صحیح بخاری - کتاب توحید: ۱۵).
- ۲۷ - خدا وندا مرا بساز اهل حسن ظن نسبت به خاصان بندگان خود و بساز مرا از:
- ۲۸ - آنان که می شنوند سخن را پس پیروی می کنند بهترش را. (الزمر: ۱۸).
- ۲۹ - این رساله ایست (که) خداوند به الهام آن مرا لطف فرمود (داد) فی البدیه دو ابتدای کار من و عتفوان حالم و شرح ارادتم، و این اولین رساله ایست که خداوند جاری فرمود آن را بر قلمم بغیر اراده من و ملول کننده من، در این حال بود قلب من و پروردگار من الهام کرد قلب مرا، پس من آن را در حضور سنوال کننده نوشتم در ماههای سال ۶۸۷ هـ در خانقاه سکاکی درسمنان، (خداوند) نگاهدار آن را از حوادث روز و شب، و من محتاج به خدا احمد بن احمد بیابانکی معروف به علاء الدوله سمنانی اعتراف کننده به تقصیر و سستی، قبول کند خدا توبه نصوح او را از کلیه آرزوها و مرادها. تمام شد رساله.

۲ - شرح حدیث ارواح المؤمنین

- ۱ - اگر خواست خدای عزیز و نیست آن بر خدا دشوار.
- ۲ - ترجمه فارسی عبارت عربی بقرار زیر است:
- مرا خبر داد استاد من مجدالدین علی بن محمد بن عبدالصمد الرّونی - خدا بروی رحمت کن - درباره استاد خویش ابو الفضائل حسن بن محمد بن حسن صفانی مؤلف کتاب «مشارق الانوار» به قرائت سید حسنی عمادالدین ذوالفقار مدرس شافعی در مستنصریه به سند متصل او به مسلم قشیری متصل (به) استاد خویش عبدالله بن مسعود که وی گفت که نبی صلی الله علیه وسلم فرموده است: که ارواح مؤمنان پرندگان (شاخهای) سبز و تازه متعلق به درخت (درختان) بهشت می باشند. «همچنین ذکر کرده است فلیشی و آن را خلاصه کرده است و روایت است که ارواحشان در شکم پرندگان (شاخهای) سبز و تازه دارای چراغهای آویزان به عرش خارج می شوند از بهشت هر کجا که خواسته باشند و سپس جمع می شوند به آن چراغها، پس خبرداد آنان را پروردگار شان خبردانی. سپس گفت: آباشما خواهش و آرزوی چیزی را دارید؟ آنان گفتند: ماچه چیز را آرزو داشته باشیم. درحالیکه ماخارج می شویم از بهشت هر کجا که خواسته باشیم. پس همین کارکرد (خداوند) با آنان سه بار. پس چون دیدند که آنان گذاشته نمی شوند از اینکه آنان سنوال کرده شوند (یعنی خدا از آنان پیرسد) آنان گفتند: ای خداوند (ما آرزو داریم) که تو ارواح ما را بگردانی به جسمهای ما تا اینکه آنها کشته شوند در راه تو بار دیگر. پس چون (خداوند) دید که برای آنان حاجتی نیست آنان رها شدند. و دو روایتی دیگر بجز

- آنچه در «مشارق» آمده است (چنین است): ارواح شهیدانی (در راه) من مرغانی (روی شاخهای)
(سبز و تازه اند که می چرند) دانه می خورند (در باغهای بهشت) - نیز برگ به: تعلیقات برعروۃ
سمتانی: ۵۷-۵۸. از ذکر سید علی. راجع به شرحی که در این کتاب است (م. ۵۷)
- ۳ - کذا فی الاصل - باید «طیور» باشد.
- ۴ - کذا فی الاصل - باید «اشجار» باشد.
- ۵ تا ۷ ترجمه فارسی آن در یاورقی شماره ۲ آمده است -
- ۸ - خدا دریابد جانها را هنگام مرگشان و آنکه نمرده است در خوابگاه خویش است پس نگهدارد آن
را که مرگ را بر او گذرانیده است و رها کند آن دگر را (ناسر آمدی نامبرده). (الزمر: ۴۲).
- ۹ - کینه و عناد (منتهی الارب)
- ۱۰ - بمیرید قبل از اینکه (واقعاً) بمیرید. رک به تعلیقات برعروۃ سمتانی: ۸-۵۵۷.
- ۱۱ - خلعت
- ۱۲ - نفس زدن، هوا گرفتن (غیاث اللغات)
- ۱۳ - بکسر اول و فتحه ثالث: میراندن و کشتن
- ۱۴ - خدایا اعمال ما را به خیر تمام کن و عاقبت امور ما را بخیر سازد.
- ۳ - شطرنجیه**
- ۲ - خداوند روح وی را پاک گرداند و قبری را منور کند.
- ۲ - زود است بنمایانیم ایشان را آینههای خویش را در سراسر گیتی و در خودایشان. (فصلت: ۵۳)
- ۳ - ترسانیدن، اینجا بمعنی خوف و ترس.
- ۴ - حقیر و هیچ شمردن. اینجا بمعنی حقارت.
- ۵ - فقرا (روی خاک) تشسته اند. یعنی با تواضع و انکسار می باشند. (توبه: ۱۱۱).
- ۶ - آنان مقاتله می کنند در راه خدا پس آنان می کشند و کشته می شوند. (توبه: ۱۱۱).
- ۷ - در نشیمنی راست نزد پادشاهی نیرومند. (القمر: ۵۵).
- ۸ - نطق بفتح: بساط از پوست دباغت کرده که بر سر آن نشینند.
- ۹ - (آنان که کفر ورزیدند کامرانی می کنند) و می خورند بدانسان که دامهای خورند (محمد: ۱۲)
- ۱۰ - جمع مکیده. بداندیشی ها (منتهی الارب)
- ۱۱ - جمع مقید. بستگاههای پای ستور (غیاث اللغات)
- ۱۲ - رک به یاورقی شماره ۷.
- ۱۳ - چنانکه بهم وصل کردی (یا کردم) دو شاهد را. این عبارت کاملاً واضح نیست.
- ۱۴ - به فتح اول. ضد راست، کج
- ۱۵ - سپس پایدار ماندند آنان (الاحقاف: ۱۳).
- ۱۶ - داخل شوید به بهشت شما و همسران شما (الزخرف: ۸۰).

- ۳۷ - اگر تو نبودی من آسمانها را نمی آفریدم . حدیثی است موضوع . رک به : تعلقات به عروۃ
سمانی ص ۵۶۳ . تعلقات بر الجانب الغربی ص ۲۴۰ .
۱۸ - عجله کار شیطان است و درنگ کردن کار رحمان است .
۱۹ - وهمانا بر تو است لعن من ناروز دین . (ص : ۷۸) .
۲۲ - جمع نار - آتش ها .
۲۳ - آن که او نکویی کند پس برای خویشش است و آنکه بدی کند پس بر آن است . (فصلت : ۴۶)

۴ - فرجة العاملين و فرجة الكاملين

- ۱ - وی است پنهان . (الحديد : ۲) .
۲ - وی است ظاهر و آشکارا . (الحديد : ۲) .
۳ - اعمال شما عاملین شما اند . طبرانی آن را از حسن بصری روایت کرده است و نجم گفته است
که آنرا حدیثی ندیدم اما اشاره ای از آن در کلام حسن بصری آمده است . رک به : کشف
الخفاء : ۱ : ۱۴۶ .
۴ - شما ظلم کردید بر جانهای خود تان بتحقیق خدا هیچگاه ظلم نمی کند و به هیچکس امر نمی کند
به بدی و گناه و خارج نمی شود از مشیت او چیزی و بتحقیق که وی احاطه کرده است همه چیز
را از روی علم و حساب کرده است همه چیز را از روی شعرون .
۵ - بشناخت هر گروهی آبشخور خود را . (بقره : ۶) .
۶ - بروزن تَقَلُّ : دانستن بعلامت و نشان (منتهی الارب) .
۷ - خیر باشد با شر .
۸ - جوهر گشتن .
۹ - محصولات راهداری و خراج ملک (غیاث اللغات) .
۱۰ - سر انگشتان . جمع بنانه . (منتهی الارب) .
۱۱ - از خدا پترسید در مورد مردم ، ای ابوبکر (شبلی) . ما کلمه ای را می گیریم و آنرا آویزه
گوش خود میسازیم (یعنی خوب آن را حفظ می کنیم) و درباره آن سخن می گوئیم در خلوت
بطریق ادب (۴) . تو آمدی و خلع عذار کردی (مهار را رها کردی یعنی بی بند و بار شدی) بین
تو و بین بزرگان قوم هزار طبقه وجود دارد . آنچه تو وصف کردی در طبقه اول رفت .
۱۲ - مانهی کردیم از افشای این راز چنانکه مانهی کردیم از زنا و دزدی .
۱۳ - افشای راز پروردگاری کفر است .
۱۴ - برای ففرائی است رازی که ندانستن آن کفر است و افشای آن هزار کفر .
۱۵ - حرام کل حرام افشای راز خاصان است بر (مردم) عام .
۱۶ - پرده .
۱۷ - بتحقیق بندگانم (هستند) که ای ابلیس نباشد ترا بر ایشان فرمانروایی (العجبر : ۴۲) .
۱۸ - و نزد اوست کلیدهای نایدا که نداند آنها را جز او . (الانعام : ۵۹) .
۱۹ - فرانگیرند به چیزی از دانش او جز بدانچه او بخواهد (البقره : ۲۵۵) .

- ۲۰ - کسی را بر عیب خود مطلع نمی سازد غیر از آنچه خودش خواسته باشد . چنانکه خواسته باشد .
- ۲۱ - و اوست بهر چیزی دانا (الانعام : ۱۰۱) .
- ۲۲ - ذات چیزی فرد قائم بنفس مستغنی به همه وجوه از غیر خود .
- ۲۳ - واجب الوجود فیض رسانده به صفات کمال .
- ۲۴ - پاک گردانیده شده از صفات کاستی و نقصان .
- ۲۵ - برسبیل رسم نه برسبیل حد .
- ۲۶ - همانا اوست بهمه چیز فرا گیرنده (فصلت : ۵۴)
- ۲۷ - و چطور میتوان انفصال را تصور کرد . در حالیکه وی خودش فرموده است :
- ۲۸ - و او باشما است هر جا که باشید . (حدید : ۴)
- ۲۹ - و مائیم نزدیکتر بدو از شما و لیکن شما نمی بینید . (وقعه : ۸۵) .
- ۳۰ - و مانزدیکتریم بدو از رگ گردن . (ق : ۱۶)
- ۳۱ - و چگونه میتوان اتصال را تصور کرد در حالیکه وی وجود داشته است و نبوده است باوی چیزی و وی هست الآن همچنان که وی بوده است .
- ۳۲ - پاک است وی و بالا (تر) از پیوسته شدن و جدا شدن و باره باره کردن و حصه حصه کردن و چگونگی (وی را) دانستن و (او را با چیزی) مشابه کردن و اوست خدای واحد احدی نیاز فرد طاق که :
- ۳۳ - نه زائید و نه زاده شده و نبوده کسی همتا . (الاخلاص : ۳ - ۴) .
- ۳۴ - جمع ابجد .
- ۳۵ - اول آنچه خدای تعالی آفرید قلم است . (حدیث ترمذی تفسیر سورة ۶۸) .
- ۳۶ - اول آنچه خدای تعالی آفرید روح من است . (حدیث) .
- ۳۷ - اول آنچه خدای تعالی آفرید نور من است . (حدیث) .
- ۳۸ - اول آنچه خدای تعالی آفرید عقل است . (حدیث) .
- ۳۹ - و نوشت در دلهاشان ایمان را . (مجادله : ۲۲) .
- ۴۰ - بلند تر است خداوند از کلیه آن برتری بزرگ .
- ۴۱ - اول (در) فکر و آخر (در) عمل .
- ۴۲ - و همانا گرامی داشتیم فرزندان آدم را . (بنی اسرائیل : ۷۰) .
- ۴۳ - و اوست آنکه گردانید شمارا جانشینان زمین (الانعام : ۱۶۵) .
- ۴۴ - از پادشاهی زنده آنکه نمی میرد به پادشاهی زنده آنکه نمی میرد (؟) .
- ۴۵ - از طریق انفرادی .
- ۴۶ - بروزن تفعل : مرتبه مرتبه سوی چیزی رفتن (منتخب اللغات)
- ۴۷ - دید قلب مرا پروردگار من .
- ۴۸ - من نمی پرستم پروردگاری را که او را ندیده باشم .
- ۴۹ - من پاک هستم چه بزرگ است شأن من .
- ۵۰ - من خاک هستم و تو پروردگار پروردگاران هستی .
- ۵۱ - (آیا پروردگاران پراکنده بهترند) یا خداوند یگانه سخت گیر . (یوسف : ۳۹) .

- ۵۲ - آفریننده آسمانها و زمین (العائده : ۱۴)
- ۵۳ - این پروردگار من است . (الانعام : ۷۸) .
- ۵۴ - من فرو روندگاران را دوست ندارم . (الانعام : ۷۶) .
- ۵۵ - هر چیز نابودنی است جز رویش . (القصص : ۸۸) .
- ۵۶ - آیا ندیدی توبه سوی پروردگار خویش . (الفرقان : ۴۵)
- ۵۷ - هرچه بر آن است ناپود شدنی است و بجای می ماند روی پروردگار تو دارای مهتری و بزرگواری . (الرحمن : ۲۶ - ۲۷) .
- ۵۸ - از آن کیست پادشاهی . (المؤمن : ۱۶)
- ۵۹ - از آن خدا است یکتا (ی) (المؤمن : ۱۶)
- ۶۰ - نخاله کتجد و غیره (برهان قاطع) .
- ۶۱ - وی بالاتر است از مثل ها و صورتهای .
- ۶۲ - همانندوی چیزی نیست . (الشوری : ۱۱) .
- ۶۳ - وی آفریننده همه چیز و تصویر کننده همه زندگان است . - مطلب قسمت اول از سورة الانعام آیه ۱۰۲ و قسمت دوم از سورة الحشر آیت ۲۴ مأخوذ است .
- ۶۴ - خدا که نیست خداوندی جز او زنده پاینده . (بقره : ۲۵۵) .
- ۶۵ - خدا راست آنچه در آسمانها است و آنچه در زمین است . (بقره : ۲۸۴) .
- ۶۶ - او راست آنچه در آسمانها و زمین است . (نساء : ۱۴۱) .
- ۶۷ - او هست زنده ، نیست خدایی جز او . (المؤمن : ۶۵)
- ۶۸ - بوینده نسیم (منتهی الارب)
- ۶۹ - پس برداشتم از تو پرده ات را . (ق : ۲۲) .
- ۷۰ - و نیست از شما جز در آینده آن بوده است بر پروردگار تو بایسته گذراینده (مریم : ۷۱) .
- ۷۱ - و نوشانیده ایشان را پروردگار شان نوشایه پاک کننده (الدهر : ۲۱) .
- ۷۲ - همانا ابرقلب مرا فرامی بوشانید و بتحقیق من استغفار می کنم از خداوند روز هفتاد بار . (حدیث) . رک به : تعلیقات بر عروه سمائی ۵۴۵ .
- ۷۳ - فرو گرفتن ابر تمام آسمان را و بوشیدن (منتهی الارب) .
- ۷۴ - نام پسر باعور است که او زاهدی بوده مستجاب الدعوات در زمان عیسی علیه السلام . یحذف الف نیز . آمده که یلعم باشد . برهان قاطع .
- ۷۵ - نام ولی که بوسواس شیطان کافر شده بود و با آنها عبادت هفتاد سال در ورطه شقاوت ابدی گرفتار گشت . (برای شرح این داستان رک به تفسیر حسینی) .
- ۷۶ - مثل او مانند سگ است (الاعراف : ۷۶) .
- ۷۷ - آنان هستند داسها بلکه گمراه تر (الاعراف : ۷۹) .
- ۷۸ - پس ایمن نشود مگر خدا را جز گروه زیانکاران (الاعراف : ۹۹) .
- ۷۹ - و نومید نشوید از روح خدا ، همانا نومید نشوند از روح خدا جز گروه کافران . (یوسف : ۸۷)
- ۸۰ - اگر خواست خدای قوی و .. آن نیست برخدا دشوار . (ابراهیم : ۲۰)
- ۸۱ - زاری کردن (منتهی الارب) .

- ۸۲ - نرسید کسی به خدای تعالی مگر به (وسیله) خدا و هر که راه را برای وصول به خدای عزوجل بدون متابعت مصطفی (ص) اختیار کرد ، گمراه شد .
- ۸۳ - بپذیرید خاطر من را در حال « سکر » و « صحو » . آنچه موافق کتاب و سنت باشد حق است والا آن حق نیست .
- ۸۴ - بیایانی که رونده در آن هلاک شود . بیایانی که موسی علیه السلام با هزار همراهانش در آن بیایان مدت چهل سال سرگردان ماند . (غیاث اللغات) .
- ۸۵ - پس در قلب من فتور کرد که من حقیقت را میدانم - آنچه مخالف شریعت باشد . پس همان وقت شخصی (پیدا شد) زیر درخت مفلان - وی بمن فریاد زد که ای ابریکر هر حقیقتی که مخالف شریعت باشد پس آن کفر است .
- ۸۶ - گاهی حقیقت در قلب من چهل روز می ماند . پس آن اجازه ندارد که وارد قلب من بشود مگر بوسیله دوشاهد از کتاب و سنت .
- ۸۷ - هر وجدی که آن را شهادت نمی دهد کتاب و سنت ، پس آن باطل است .
- ۸۸ - از صفت صدقی است که وی سخن نمی گوید از باطن علم که آن را نقص کند ظاهر کتاب .
- ۸۹ - اگر شما نگاه کردید مردی را که کرامات عطا کرده شده است حتی که وی در هوا چهار زانو نشسته است . پس فریب وی را نخورید . حتی شما نگاه کردید که وی را چگونه می پایید در امرونهی و حفظ حدود الله و ادای شریعت .
- ۹۰ - واضح ترین راه و دور ترین آن از فتنه ها و قریب ترین آن به صواب لزوم سنت و سیرتهای سلف صالح است . هر که ازان منحرف شد پس بدان که وی . . . ؟ است .
- ۹۱ - هر که عمل کرد بدون پیروی از سنت پس عمل وی باطل است .
- ۹۲ - هر عمل که انجام می نگردد به سنت من پس آن است بخشم آمده نزد خدای عزوجل .
- ۹۳ - او مردی است که اراده کرد که برسد به خدای تعالی بدون توسط من . پس من او را با دست خود محبوب گردانیدم بدین طریق . پس وی افتاد در آتش . (جهنم) .
- ۹۴ - به دور ترین غایت و امکان .
- ۹۵ - سرزنش کردن و درشتی و ستم نمودن (غیاث اللغات) .
- ۹۶ - دین نصیحت است .
- ۹۷ - و نیست بر پیغمبر جز خبر رساندن (المائدة : ۹۹) .
- ۹۸ - همانا تو رهبری نکنی آن را که دوست داری ولیکن خدا رهبری کند هر که را که خواهد . (القصص : ۵۶) .
- ۹۹ - خوش بخت کسی است که خوش بخت شد در شکم مادر خویش و بدبخت کسی است که بدبخت شد در شکم مادر خویش .
- ۱۰۰ - همانا هلاک شود هر که هلاک شد بعد از دلیل ، و زنده می شود هر که زنده شد بعد از دلیل . « وی پرسیده نمی شود درباره آنچه وی عمل می کند » (الانبیاء : ۲۳) ، چون وی حکیم مطلق است . « و آنان پرسیده می شوند » (الانبیاء : ۲۳) . چون آنان (بطور) مظهر شهر (خدا) به حق آفریده شده اند .
- ۱۰۱ - ترجمه فارسی عبارت عربی بقرار زیر است :

و این منقول است بخط مخدوم . می گوید ابو المکارم احمد بن محمد بن احمد بیابانکی
 معروف به علاء الدوله سمنانی خداوند توبه وی قبول کند بطور توبه نصوح و رساند او را به
 منتهای ارزوهای وی . من نوشتم آن را برای عزیز ترین پسر عزیز الدین محمد دهستانی -
 خدا معزز گرداندوی را در هر دو عالم و حفظ کند وی را از آفت دین . در ماه شعبان المعظم
 بسال ۷۰۳ در حالیکه سنایش می کرد از پروردگار خویش و صلوات می فرستاد بر بهترین
 آفریدگان وی و حبیب وی محمد و کلیه آل وی و اصحاب وی و پیروان وی .



و این منقول است بخط مخدوم . می گوید ابو المکارم احمد بن محمد بن احمد بیابانکی
 معروف به علاء الدوله سمنانی خداوند توبه وی قبول کند بطور توبه نصوح و رساند او را به
 منتهای ارزوهای وی . من نوشتم آن را برای عزیز ترین پسر عزیز الدین محمد دهستانی -
 خدا معزز گرداندوی را در هر دو عالم و حفظ کند وی را از آفت دین . در ماه شعبان المعظم
 بسال ۷۰۳ در حالیکه سنایش می کرد از پروردگار خویش و صلوات می فرستاد بر بهترین
 آفریدگان وی و حبیب وی محمد و کلیه آل وی و اصحاب وی و پیروان وی .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

باس بسیار و ستایش بی شمار افید کار مفیدات و پروردگار بزرگ
را و در ویدی اندازه و محامه تازه بر سر و سرور اخلاص احمد
مختار محمد امانت دار و اهل بیت نامدار کامکار و یاران فریاد
با مقدار و متابعان ایشان که سر بر اندوه شریعت او دارند
همچو بر کار بلا اما بعد این مختصر است در معنی حدیثی که فرزند
اعز ابوالمواهب محسن پاکیزه روزگار سماع می کرد از مشارق
الانوار فی صحاح الاخبار القاسم نمود که بجهت من بر نسخه
در روی کد در بحران حدیث مودع است در صورت اصداف
عبارات ثبت کن تا بر روی روزگار یادگار ماند و ملایمان
در حلال افتخار و در صلح نام نیکی از خلایق بروفق ملتزم و بجز
از عیب ی عیب ریب بر لوح و لم نقش بست بر صحیفه این محفله
حمت او سواد از نوشتن شاء الله تعالی که بر بیاض لوح عقاش
متنفس گشته بطالع سواد العین سواد او چونند مشعر
بجنتی که مثبت حق و ماضی باطل باشد باشد چنانکه حرکت آن بر
اعضا و جوارح او در طاعت حق تعالی بر وفق متابعت مصطفی
علیه الصلوٰة والسلام طاری و بر حد دل رانش جهت مستفید
انحافان جاری شود ان شاء الله العزیز و ما ذلک علی الله بعزیز
اخبرنی استادی محمد الدرس علی بن محمد بن عبدالصمد الدونی رحمه الله
عن استاده ابو الفضا نزل الحسن بن محمد بن الحسن الصعای مؤلف

شرح حدیث ارواح المؤمنین

نسخه سپهسالار (شهید مطهری) تهران

بسم الله الرحمن الرحيم و به خستین

سپاس رستایش نامتسای ذاتی را که وجود یقینی من است
و وجود بخشنده حق اوست به علم قدیم کن را این کون
و باطن ارادت از کن که عالم امر است کان که عالم خلق است
سیر داخت و بقدرت کامل خود عالم امر را که عین است با
و دایمات لباس صور صفات خودشان در پودش پند و پا
صفت هوای باطن کرد و حکمت بالغه عالم خلق را که سخاوت
مظاهر صفت هوای ظاهر کرد دایم داین بر دو عالم که از انما
اوست که از صفات او که بذات او قیام است عالم و معلوم
کرد دایم و ختم تکلیب بر وجود انسان که مقصد و مقصود است
و کمن را به صدرت عالم امکان و زمان داشت و از آن
زمان اینیه ماضی و مستقبل و فاعل و مفعول راه
برافراشت و بدایج امور سیاست و طهارت و
مرتبه فرمود و جهت امر سیاست علم سلاطین و خلایق
و جهت امر طهارت نقش جمال و لایت در صورت
کل برنخست و وجه بنی آدم بهکاشت و جهت امر عباد

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

گامی چند با کاروانِ حلّه

درباره تذکره نویسی و تحلیل احوال و آثار پارسی سرایان
تذکره نویسی و بررسی در احوال پارسی سرایان و تدوین گزیده
هائی از اشعار ایشان، پیشینه ای دراز دارد، و نیازی که به آن
احساس می شده، انگیزه تألیف بسیار کتاب ها گردیده است. ظاهراً
نخستین اثر از این دست را عوفی از مردم بخارا در اوایل قرن هفتم
هجری پدید آورد در منطقه شبه قاره. (۱) و پس از آن نیز معظم آثاری
که در این زمینه تدوین یافت در همین خطّه بود. با این همه، هم
تحقیق در زندگی فردی و اجتماعی شاعران به شیوه منطقی و سودمند،
کاری به نسبت تازه است. هم تحلیل و نقّادی میراث هنری و فکری
آنان بر اساس روش های صحیح. و نمونه های زیادی در این دو باب
به دست نیست (۲).

کتاب «با کاروانِ حلّه» از آثاری است که پیرامون
فارسی گویان بزرگ از آغاز تاسی چهل سال پیش، به موشکافی های
ارجمند پرداخته و به جای اطالّه کلام در مطالب خارج از موضوع
یا جزئیات بی فایده، و به جای اطناب در نقل اشعار، کوشیده است
سیمائی روشن و دقیق از برخی چهره های درخشان ادب و فرهنگ
ایران تصویر نماید. و جای آنان را در اجتماعی که می زیسته اند، و در
کلّ جریان تاریخ، مشخص کند و شعر هر یک را در معرض نقد نهاده
عوامل شکل دهنده به آن، و نیز تأثیرات آن در دراز مدت را آشکار

سازد . و غالباً با بیانی دلچسب و استناد به گزارش های درست .
 با توجه به اهمیت این کتاب ، اخیراً ترجمه اردوی آن از سوی
 مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان منتشر گردید تا در منطقه ای که
 از بزرگ ترین پایگاه های ادب فارسی بوده است ، گامی دیگر در
 معرفی شاهکار های این زبان برداشته شود . و در ترویج فرهنگ
 مشترک ایران و پاکستان . مقاله مفصلی نیز بوسیله مسئول مرکز در
 بررسی باره ای از محتویات کتاب نگارش یافت تا نقل اردوی آن به
 ضمیمه ترجمه کتاب به چاپ رسد . در این جامتن مقاله مزبور انتشار
 می یابد تا خوانندگان بیشتری به داورخی پیرامون آن بنشینند . با این
 تذکر که چون مقاله مزبور در اصل برای فارسی زبانان نوشته نشده ،
 پاره ای مطالب آن برای ایشان تازگی ندارد . و باعذر خواهی و
 تأسف از این که فرصتی برای تجدید نظر در آن و حذف زوائد نبود .

★ ★ ★

خیام ، « باکاروان حله »

از جمله مطالبی که در این کتاب درخور تأمل می نماید ، شاعر
 شمردن خیام نیشابوری است و ترسیم چهره ای از وی در بخشی ویژه
 بر اساس رباعیات منسوب به او (۳) و اعتقاد به این که : مأمور رصد
 شده و تقویم را اصلاح کرده و الخ (۴) در حالی که بر بنیاد پژوهش های
 دقیق و گسترده و بی غرضانه ، هر چند خیام فیلسوف و ریاضی دان بوده
 و آثاری در فلسفه و ریاضی به جا نهاده ، اما - برخلاف مشهور - درکار
 زیج و کبیسه کمترین دخالتی نداشته و هیچ اثر نجومی پدید نیاورده و
 شاعر پارسی سرا هم نبوده است (۵)
 خیام شاعر ؟ شناخت معاصرانش از وی - معرفی شخصیت
 و اندیشه او بر مبنای رباعیات منسوب به وی

چنانکه معاصر وی نظامی عروضی با اینکه بدو ارادت می ورزیده و در مجلس انس به خدمت وی رسیده و از او با احترام نام می برد، از شاعری اش سخنی نمی گوید و در بخش شعر و شاعران از «چهار مقاله» یادی از او نمی نماید. باآنکه کثیری از شاعران اندک مایه را ذکر می کند (۶) همین طور دیگر بزرگان معاصر خیام که مطالبی پیرامون احوال و آثارش آورده اند مانند عبدالرحمن خازنی (۷) و زمخشری و ابو الحسن بیهقی - که دو نفر اخیر محضر خیام را هم دریافته اند (۸) - و نیز برخی شاعران آن ادوار نظیر سنائی (۹) و خاقانی (۱۰) که از او نام برده اند، کوچک ترین اشاره ای به پارسی سرا بودن او نکرده اند. و پس از درگذشت او نیز تا حدود هفتاد سال (اواخر قرن ششم) کمترین سخنی از پارسی سرا بودن او نمی شنویم و هیچ سندی بر این قضیه نمی یابیم تا روزگار شهر زوری مؤلف «نزهة الارواح» که به خیام نسبت شاعری می دهد (۱۱) و از آن پس روز به روز رباعیات منسوب به وی افزایش می یابد تا در زمان های نزدیک به ما به هزاران می رسد (۱۲) که بسیاری از آن ها از شخصیت های شناخته شده ای است مانند خواجه عبدالله انصاری، بوسعید اسی الخیر، حافظ، عراقی، مهستی، نجم الدین کبری، مجدهمگر، نجم الدین رازی، شاهی، طالب آملی، شاه نعمه الله، مغربی، انوری، سحابی استرآبادی، اوحد الدین کرمانی، سنائی، بابا افضل کاشی، سعدی، عبیدزاکانی، سراج الدین قمری، همتی بلخی، فخر رازی، شاه سنجان خوافی، سلمان ساوجی، کمال الدین اسماعیل، عطار، مولوی و... (۱۳) و تعدادی از آنها هم - که شاید بخش اولیه این رباعیات را تشکیل می دهد - ظاهراً از شاعری است به نام علی بن محمد بن احمد بن خلف خراسانی ملقب به ابن الخیام (۱۴) که باخیام

نیشابوری معاصر بوده است (۱۵).

چنانکه تاکنون به هیچ نسخه ای از «مجموعه رباعیات خیام» که تاریخ کتابت آن به قبل از نیمه دوم سده نهم (سیصد و پنجاه سال پس از خیام) برسد دست نیافته ایم و نسخه هائی که گفته می شود از قرن هفتم مانده، به تصریح کارشناسان چیره دستی همچون مینوی وهمانی، تماماً ساختگی است (۱۶) و به هر حال نبود نسخه هائی کهن از رباعیات خیام نیز احتمال شاعری او را تضعیف می نماید.

گذشته از این ها، اگر هم رباعیات مزبور را از خیام بدانیم باز آنها را به عنوان یگانه منبع برای شناخت شخصیت و اندیشه او نمی توانیم مورد استفاده قرار دهیم زیرا مضامین آنها:

هم با مندرجات آثار فلسفی وی (که انتساب آنها بدو مسلم تراست) تضاد حل ناشدنی دارد (۱۷).

هم با گزارش هائی که معاصرانش (ونه آیندگان افسانه ساز) درباره کردار و منش او آورده اند (و البته بسیار نیست) (۱۸). هم با شناختی که مردم روزگارش از وی داشته اند و از عنوان هائی (مثل: الشیخ الامام، حجة الحق و...) که به او داده اند هویدا است (۱۹).

کاربرد «شعر» تا کجا است؟

بعلاوه، آنچه در «شعر» می آید، الزاماً و همیشه نشان دهنده باور و عقیده جدی گوینده نیست. و فراوان افرادی را می شناسیم که در اشعار خود بارها سخن از شراب و شاهد و عشق مجازی رانده اند اما زندگی عملی و اخلاق و گرایش هاشان فرسنگ ها از این مفاهیم دور بوده است * بنا بر این هر چند شعر - شعر حقیقی و نه فقط نظم -

* به عنوان نمونه یک بند از مسقطی اثر طبع نامورترین پیشوای شیعه در عصر حاضر - و شاید در

همه جایک اثر هنری است و بهره سراینده را از سلامت ذوق و سلاست بیان و ظرافت طبع و لطافت روح مشخص می نماید، اما آئینه ای نیست که در همه جا معتقدات و عملکرد وی را - خوب باشد یا بد - عرضه کند. البته شعر می تواند تأیید کننده گزارش های موثق تاریخی باشد و در پاره ای موارد نیز، در حدودی که گزارش های مزبور را تکمیل کند یا دست کم منافاتی با آن ها نداشته باشد، مستقلاً مورد استفاده واقع شود. اما در همه جا نمی تواند جای گزارش های تاریخی را بگیرد و به تنهایی اثبات یا نفی قضایائی را عهده دار شود. و تاریخ نویسی و شرح حال نگاری اگر صرفاً بر اساس استنباط از شعر - خصوصاً شعر مخالف با گزارش های تاریخی - بود راه به جایی نمی برد. (در این باره در ذیل بررسی های مربوط به حافظ توضیحات بیشتری خواهد آمد.)

★ ★ ★

سعدی، «باکاروان حله»، - تخلص خود را از نام حاکم فارس گرفته یا از نام قبیله خویش ؟

نکته دیگری که در «باکاروان حله» جای چون و چرا دارد، پیروی از غالب مورخان است در این که سعدی نام خویش را از خاندان اتابک ابوبکر گرفته و نیز تصریح به این که :
سعدی در سال هائی که گلستان را می نگاشته و بوستان را می سروده، پنجاه سالی - و شاید اندکی بیشتر - از عمر را پس پشت

تمام طول تاریخ - را می آوریم :

دختر رز اندک اندک شد مهی رخساره گلگون
غیرت لیلی شد و هر کس در گردید مجنون
تا که روزی میفروشش دید و بر وی گشت مفتون
خواستگاری کرد و بردش از سرای مام بیرون
از تناجش باده گلرنگ روح افزای جان شد

داشته (۲۰) و پیش از آن از ابو الفرج بن جوزی شیخ فقیه سختگیر
پرهیزگار که محتسب بغداد نیز بود ارشادها یافته . . . و ابو الفرج ابن
جوزی استاد سعدی صوفیه را بالکل فریب خورده دیو و شیطان می
پندارد و . . . (۲۱) با آن که :

اولاً در خاندان اتابکان دو سعد نام می بینیم یکی پدر اتابک ابو
بکر که سعدی کار شاعری را پس از پایان زندگی او آغاز نموده و از
وی مانند گذشتگان یاد کرده و ذکری و پندی و ستایشی در آثار خود
راجع به او ندارد ، و علیهذا تخلص خود را از اونمی تواند گرفته باشد .
دیگری نواده سعد مزبور و پسر اتابک ابوبکر که قبل از ولیعهدی او و
سال ها پیش از روزگار وی ، سعدی با این نسبت و عنوان خوانده و
شناخته می شده است . بنا بر این شهرت او به سعدی بایستی به گونه
دیگری توجیه گردد و معقول تر آن است که بگوئیم وی از بنی سعد
بوده - منسوب به قبیله ای که نسب آنان به سعد غیور می رسد ؛ همان
سعد بن عباده خزرجی انصاری صحابی بزرگوار و نامدار رسول (
صلی الله علیه و آله وسلم) که گویا برخی از نوادگان او در سده
های اولیه هجرت به فارس آمده و در آنجا سکونت گزیدند . اشاره
سعدی به وجود بندگان بنی سعد بر خوان یغما در غزل (۲۲) که در
تاریخ و ادب مضمونی مسبوق به سابقه قبلی و ذهنی نیست ، وجود
قبیله ای بدین نام را می تواند در اقلیم فارس خاطر نشان سازد . قبیله
ای که بیش از صد سال پیش از تولد سعدی یکی از افراد آن از شیراز
به شام رفته و در آنجا رحل اقامت افکنده و طایفه سعدی شیرازی
الاصل را در دمشق به وجود آورده بود و در سده های ششم و هفتم و
هشتم هجری افرادی از آن خانواده در میان علمای شام مشهور بوده
اند که تفصیل نسب آنان بدین صورت یاد می شده : سعدی عبادی

خرزجی انصاری شیرازی الاصل . این هم که می بینیم سعدی قبیله خود را از علمای دین می شمارد (۲۳) و در غزلی غیرت خود را با غیرت سعد غیور مقایسه می کند (۲۴) دو قرینه دیگر است بر انتساب او به بنی سعد بن عباده *

تاریخ تولدوی :

ثانیاً در مورد این که سعدی هنگام سرودن بوستان و نگارش گلستان پنجاه و اند سال داشته ... از یاد نبریم که این نظر - گرچه مستند به بیتی از گلستان و بیتی از بوستان (۲۶) نیز باشد - صحتش مستلزم آن است که سعدی در حدود سال ۶۰۶ هجری متولد شده باشد (۲۷) در حالی که قرائن متعددی خلاف این مطلب را می رساند :

۱ - به استناد این بیت از بوستان می توان گفت که سعدی در حدود سال ۵۸۵ تولد یافته است :

بیا ای که عمرت به هفتاد رفت

مگر خفته بودی که بر باد رفت (۲۸)

۲ - به موجب حکایتی که در بوستان آمده ، سعدی یک بار پیش از حمله غیاث الدین تتر خوارزمشاه به اصفهان ، بدان شهر رفته و در این سفر با یک پهلوان و عیار اصفهانی دوست شده که :

* از مقاله استاد محیط طباطبائی در کیهان فرهنگی ، شماره ۱۰ سال ۱۳۶۳ ص ۱۱ ، قرینه قوی دیگری که انتساب سعدی به بنی سعد بن عباده خرزجی انصاری را تأیید می کند و در مقاله مزبور نبود (شاید در جای دیگر به آن توجه شده باشد که من ندیدم) وجود بزرگانی است که در خطه فارس عنوان .. سعدی .. داشته اند از جمله صوفی و عارف مشهور قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری قطب الدین عبدالله بن محیی الدین بن محمود انصاری خرزجی سعدی شیرازی معروف به قطب محیی که خاتمه او تقریباً در یک فرسنگی چهارم بود و اخوان آباد نامیده می شد و خود مریدان بسیار داشت و از آثار وی مقداری شعر و نامه هایی بسیار به جا ماند که مجموعه ای از این نامه ها چاپ هم شده است (۲۵)

گرفتی کمر بند جنگ آزمای
و گر کوه بودی بکندی زجای
مرا یکدم از دست نگذاشتی
که با راست طبعان سری داشتی (۲۹)

اکنون با توجه به این که حمله تتر به اصفهان در سال ۶۲۱ روی داده ، اگر سعدی در سال ۶۰۶ تولد یافته باشد ، بیش از حمله تتر بدان شهر (و احتمالاً نیز سال ها پیش از آن حادثه) در سنینی نبوده که با پهلوانی بدان اوصاف دوستی نماید و راست طبعی اش او را مجذوب گرداند . از طرفی می دانیم که هنگام حمله تتر شاه به پدر اتابک ابوبکر ، خود اتابک در زندان به سر می برد و نتیجه این کار زار او را از زندان بر آورد و براریکه اتابکی نشاند و تاسالی که بوستان به نام او سروده شد پیوسته پادشاه مستولی بر قلمرو فارس تا اصفهان به شمار می آمد و بارگاهش همواره در شیراز به وجود رجال علم و ادب هر دونا حیه آراسته بود در این حال اگر سعدی هنگام سرودن بوستان بیش از پنجاه و اند سال نداشت آیا به او نمی گفتند تو که مقارن حمله تتر به اصفهان بیش از ۱۵ سال نداشته ای چگونه دعوی می کنی که پیش از حادثه مزبور با یک پهلوان و جنگجوی اصفهانی ، رفاقت و صداقتی بدان پایه داشته ای ؟ و آیا اندیشه چنین اعتراضی سعدی را وادار نمی ساخت که از این دعوی پرهیزد -
باصرفنظر از قبح دروغ - *

* ایضاً نقل از مقاله استاد محیط طباطبائی ص ۱۳ - ۱۱ ، و اضافه کنیم که اگر سعدی در سال ۶۰۶ تولد یافته ، چگونه در « با کاروان حله » از ارشاد یافتگان ابن جوزی که با صوفیان مخالف بوده به شمار آمده ؟ مگر نه این ابن جوزی در سال ۵۹۸ هجری گذشته است ؟ و بگذریم که این نیز اشتباهی دیگر است و ابن جوزی مزبور مرئی سعدی نبوده .

مربی او ابن جوزی کیست ؟

ثالثاً در مورد ابوالفرج ابن جوزی استاد سعدی نیز باید توجه داشت که این عنوان در روزگار سعدی حد اقل به سه نفر اطلاق می شده :

۱ - ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی محدث و واعظ حنبلی که با صوفیان مخالف بود و کتابی به نام تلبیس ابلیس در رد آنان و دیگر نحله های غیر اسلامی - به عقیده خودش - نگاشت (۲۰) و در سال ۵۹۷ هجری در گذشت . وی علی القاعده نمی تواند استاد سعدی باشد زیرا برای قبول شاگردی سعدی بر وی ، باید قول کسانی را بپذیریم که می گویند تولد سعدی در سال ۵۷۰ هجری روی داده ، و چون سعدی در حدود سال ۶۹۰ در گذشته ، این امر مستلزم آن است که وی حد اقل صد و بیست سال کامل عمر کرده باشد که هم فرض دشواری است و هم با دلائل متعدد استواری که در باب تولد سعدی در حدود سال ۵۸۵ وجود دارد منافای است .

۲ - ابوالفرج جمال الدین عبدالرحمن نواده ابن جوزی مزبور که در حدود سال ۶۰۵ هـ متولد شد و در روزگار خلافت مستعصم مدرس و محتسب بغداد بود و در سال ۶۵۶ هـ به قتل رسید. در حمله مغول به بغداد . این مرد هم نمی تواند استاد سعدی باشد چون برای این که سعدی بتواند بر وی شاگردی کند بایستی در حدود سال ۶۱۵ هـ تولد یافته باشد تا در سال ۶۳۵ هـ مردی سی ساله و سزاوار حضور در مجلس وعظ و استفاده از نصیحت و اندرز این ابوالفرج محتسب چهل ساله باشد و این با دلائل متعدد و استواری که تولد سعدی را در حدود سال ۵۸۵ هـ ثابت می کند منافای است و موضوع سرگذشت زندگانی او و ارتباط آن را با گفته ها و سروده های او در گلستان و بوستان ، دسرخوش اضطراب و تشویش بیش از اندازه می کند و با

مقتضیات تاریخی و قضایای مسلم مربوط به سرگذشت زندگی وی (مانند سفر به بیت المقدس پیش از سال ۶۲۶ هـ و حضور در قحطی سال ۶۴۳ هـ دمشق و مسافرت به اقصی بلاد روم برای دیدن بابا اسحق داعیه معروف زمان در حدود سال ۶۳۰ هـ) سازگار نیست . بعلاوه تولد سعدی در حدود سال ۶۱۵ هـ مستلزم آن است که وی هنگام سرودن بوستان و نگارش گلستان فقط حدود چهل سال داشته باشد که پذیرفتنی نیست. تازه از این عبارت سعدی که ،، نصیحت شیخم یاد آمدی ،، ناگهان مفهوم ضمنی لغت ،، ناصح ،، وجنبه ارشادی او به ذهن می آید که با مفهوم محتسب چندان سازگار نیست . ،، ناصح ،، کسی است که اندرز می دهد و ،، نصیحت ،، می کند در صورتی که محتسب منع و تعزیر می نماید .

۳- الناصح ابوالفرج عبدالرحمن ابن نجم الدین عبدالوهاب بن شیخ ابوالفرج الجوزی السعدی الشیرازی الاصل المعروف بابن الحنبلی . نسب این مرد به کسانی از قبیله بنی سعد میرسد که بنا بر آنچه قبلاً گفتیم از شیراز به دمشق مهاجرت کردند . وی در دمشق تولد یافت و در شام و خارج از شام به تحصیل علم پرداخت و مدتی نیز در اربل به سر برد و در سال ۶۲۰ هـ برای پیشوائی بر حنبلیان دمشق در امور مذهبی ، از عراق به شام برگشت و تا سال ۶۳۴ هـ که در گذشت همواره به هدایت و موعظه و دیگر خدمات دینی اشتغال داشت . مراجعت او از اربل به دمشق تقریباً مقارن روزگاری اتفاق می افتد که سعدی در ضمن یک سیر و سیاحت طولانی به بغداد آمده و در صدد عزیمت به شام بود . بعید نیست که در همین جزء از زمان که ابوالفرج ابن جوزی ناصح به دمشق بازآمده و به کار ارشاد و موعظه و تعلیم خلق مشغول شد سعدی هم از بغداد به دمشق آمده و و در آن شهر به این

خویشاوند و همشهری قدیمی خود پیوسته باشد که هنگام افاده و افاضه او را به ترک سماع ارشاد نماید . (۳۱)

★ ★ ★

حافظ ،، باکاروان حله .

مطلب دیگری که در ،، باکاروان حله . شایان بررسی می دانیم ، این گونه برداشت ها و تحلیل ها از زندگی حافظ و اشعار اوست :
نه در سلسله صوفیه درآمد و نه با صوفیه میانه خوبی یافت حتی در حق شاه نعمه الله صوفی نامدار عصر طعنه ها داشت . . . نه ملامتی بود نه اویسی ، حتی از صوفیه و طامات آنها بیزار بود . نه خانقاه نشین بود و نه اهل ریاضت ، با اهل ذوق می جوشید و از عشق و شراب بهره می برد . (۳۲) و در جریان کشمکش های مستمر میان شاه شجاع و کسانش ، حافظ که بوی خیری از این اوضاع نمی شنید دل به عشق و شراب داد و هر روز بیشتر در آن غرق می شد . . . یک بار حتی رشک و ناخرسندی شاه ، غوغا را جرأت داد که بر شاعر بشورند و او را به تهمت آنکه در باب رستخیز فردا شک کرده است تهدید کنند . . . (۳۳) - معتقد بود که - انسان در مقابل تقدیر چاره ای جز تسلیم و رضا ندارد و . . . (۳۴)

که پیش از نقد این سخنان ، نکاتی چند را یاد آوری می کنیم :
ستایش های او از مشایخ عصر :

حافظ در پاره ای از سروده های خود به ستایش کسانی از مشایخ صوفیه پرداخته و به آنان اظهار ارادت نموده است از جمله :
۱ - شیخ امین الدین محمد بلیانی کازرونی از بزرگان عرفا و مشایخ قرن هشتم که حافظ در قطعه ای از وی و برخی دیگر از علما و بزرگان یاد کرده و می گوید :

به عهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحاق

به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد

نخست

دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین

که یمن همت او کارهای بسته گشاد

دگر مربی اسلام شیخ مجدالدین *

که قاضی به از او آسمان ندارد یاد

نظیر خویش بن گذاشتند و بگذشتند

خدای عزوجل جمله را پیامرزا **

۲ - مولانا بهاء الدین عبدالصمد بحر آبادی (از احفاد شیخ سعد

الدین محمد حموی) از علمای معاصر حافظ که خواجه گویا از

مجلس درس او نیز استفاده کرده و با اشاره به وی می گوید :

شد لشکر غم بی عدد از بخت می خواهم مدد

تا فخر دین عبدالصمد باشد که غمخواری کند (۳۵)

۳ - خواجه سید کمال الدین ابوالوفا از صوفیان خانقاه نشین و

مشایخ پاکیزه قرن هشتم که حافظ در مدح وی می گوید :

وفا از خواجهگان شهر با من

کمال دولت و دین بو الوفا کرد (۳۶) —

حافظ و : ,, صوفی ,, ,, خانقاه ,, ,, خرقة ,, ,, ریاضت ,, ,, پیر

طریقت ,,

* از فقها و علمای قرن هشتم که چهل سال قاضی القضاات شیراز بود و در فقه و علوم اسلامی

تألیفات دارد . (دیوان حافظ به تصحیح انجمن مقدمه ص ۶۰ . ص ۲۹۰ پاورقی) .

** دیوان حافظ به تصحیح خانلری ص ۱۰۶۵۶ (چنانکه پیداست حافظ این شعرها را پس از مرگ

نامبردگان و زوال دولت ایشان سروده و بنا بر این در ستایشی که کرده به هیچ روی نمی توان

احتمال داد که جلب نفع یا دفع ضرری را در نظر داشته است و این بر اهمیت قضیه می افزاید .

در پاره ای از اشعار حافظ می بینیم که وی خود را صوفی و از جمله صوفیان می شمارد :

صوفی صومعه عالم قدسم لیکن

حالیا دیر مغان است حوالتگاهم (۳۷)

: صوفیان جمله حریفند و نظر باز ولی

زین میان حافظ دلسوخته بدنام افتاد (۳۸)

و گفته های خویش را با عنوان «صوفیانه» توصیف می کند :

یک حرف صوفیانه بگویم اجازت است

ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری (۳۹)

و ریاضت را می ستاید :

دلا ز نور ریاضت گر آگهی یابی

چو شمع خنده زنان ترک سر توانی کرد (۴۰)

و از پیر طریقت نقل قول می نماید :

نصیحتی کثمت یاد گیر و در عمل آر

که این حدیث ز پیر طریقتم یاد است (۴۱)

وسیر معنوی و کنج خانقاه را برای خویش بس می شمارد :

دلا رفیق سفر بخت نیکخواهت بس

نسیم روضه شیراز پیک راهت بس

دگر ز منزل جانان سفر مکن درویش

که سیر معنوی و کنج خانقاهت بس (۴۲)

و خود را از «مریدان» به شمار آورده «یاران طریقت» را

مخاطب قرار می دهد و از «پیر» سخن می گوید :

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیرما

چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما

ما مریدان روی سوی کعبه چون آریم چون
روی سوی خانه خمار دارد پیر ما (۴۳)

و: پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت

آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد *

وبه خرقه پوشی خود اشاره می کند:

شرم از خرقه آلوده خود می آید
که برو پاره به صد شعبده پیراسته ام (۴۴)

و: صوفیان واستدند از گرو می همه رخت
دل ما بود که در خانه خمار بماند

خرقه پوشان دگر مست گذشتند و گذشت
قصه ما است که در هر سر بازار بماند

داشتم دلقی و صد عیب مرا می پوشید
خرقه رهن می و مطرب شد و زنار بماند (۴۵)

و: از این مزوجه و خرقه نیک در تنگم
به یک کبرشمه صوفی کشم قلندر کن (۴۶)

و: خرقه پوشی من از غایت دینداری نیست
پرده ای بر سر صد عیب نهان می پوشم (۴۷)

* دیوان حافظ به تصحیح خانلری، ص ۲۱۸. ناگفته پیداست که در سه بیت اخیر، مقه همان شیخ صوفی و پیر طریقت است نه پیر میفروش (فروشنده شراب ظاهری) زیرا بیت سوم از قول پیر نقل می شود سخنی صوفیانه و عارفانه است نه رندانه. و در دو بیت قبل هم وجود تعبیراتی مانند «یاران طریقت» و «ما مریدان» نظر ما را تأیید می کند و هم بلا تکلیفی و تحیر دیگران از رفتن پیر به میخانه، زیرا آنچه جای حیرت و سؤال دارد، رفتن شیخ طریقت به میخانه است نه رفتن میفروش. و این مضمون را برخی از پیشوایان بزرگ دین نیز به صورت های مختلف لباس نظم پوشانده اند. از جمله شیخ بهائی گوید: «در میکده دوش زاهدی دیدم مست...» و زاهدی به میخانه سرخ رو می دیدم... «ملا احمد نراقی نیز گوید: «شیخ ما پنهان هوای خانه خمار داشت...» (بنگرید به ص ۳۰ و ۳۱).

- و: حافظ این خرقه بینداز مگر جان بیری
 کاتش از خرمن سالوس و کرامت برخاست (۴۸)
- و: حافظ این خرقه که داری توبیینی فردا
 که چه زتار ز زیرش به جفا بگشایند (۴۹)
- و: آتش زهد ریا خرمن دین خواهد سوخت
 حافظ این خرقه پشمینه بینداز و برو (۵۰)
- و: در همه دیر مغان نیست چو من شیدائی
 خرقه جائی گرو باده و دفتر جائی (۵۱)
- و: این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی
 وین دفتر بی معنی غرق می ناب اولی (۵۲)
- و: حافظ این خرقه پشمینه بینداز که ما
 از بی قافله با آتش و آه آمده ایم (۵۳)
- و: خرقه زهد مرا آب خرابات بیرد
 خانه عقل مرا آتش خمخانه بسوخت
 ماجرا کم کن و بازآ که مرا مردم چشم
 خرقه از سر بدر آورد و بشکرانه بسوخت (۵۴)
- و: مدام خرقه حافظ به باده در گرو است
 مگر ز خاک خرابات بود طینت او (۵۵)
- و: خرقه زهد و جام می گرچه نه در خور هم اند
 این همه نقش می زخم از جهت رضای تو (۵۶)
- ستایش های مشایخ و بزرگان معاصر حافظ و نزدیک به عصر او
 از وی و مقامات معنوی اش
- مشایخ صوفیه که معاصر حافظ بوده یا نزدیک به عصر او می زیسته
 اند ، خواجه و آثار وی را تقدیس کرده و بعضاً نیز بالصراحه او را از

اهل سلوک شمرده اند چنانکه دیگر گزارش های مانده از آن روزگاران هم مقام والای وی در عالم معنویت و عرفان ، و وابستگی او به اصحاب طریق را گواهی می کند :

❖ سید محمد اشرف جهانگیر سمنانی از متصوفه بزرگ دو قرن هشتم و نهم هجری است که در تمام دوران زندگی خواجه در قید حیات بوده و علاوه بر آنچه از دیگران درباره وی شنیده دیداری نیز با او داشته که شرح آن را از زبان خودش بشنوید (۵۷) :

چون به بلدة شیراز در آمدم ، به اکابر آنجا مشرف شدیم و با خواجه حافظ هم . و پیش از التقای او این شعر وی بما رسیده بود :

حافظ از معتقدانست گرامی دارش

زانکه بخشایش بس روح مکرم با اوست (۵۸)

از اینجا دانسته بودیم که اویسی است . چون بهم رسیدیم ، صحبت درمیان ما و او بسیار محرمانه واقع شد . مدتی با همدیگر در شیراز بودیم و مشرب وی بسیار عالی یافتیم . . . اشعار وی بسیار معارف نمای و حقایق گشای واقع شده است . اکابر روزگار اشعار وی را لسان الغیب گفته اند * بلکه بزرگی در این وادی گفته است که هیچ دیوانی به از دیوان حافظ نیست ولی اگر مرد صوفی باشد بشناسد . . . خواجه شیرازی یکی از مجذوبان درگاه عالی و محبوبان بارگاه متعالی است . باین فقیر نیازمندی داشت و مدتی با همدیگر صحبت داشتیم سخنان وی چنان بلند معنی افتاده که هیچکس را که از طایفه متصوفه نیست ، متصور نیست .

* از این جا روشن می شود که طرح لقب « لسان الغیب » در رابطه با حافظ . فقط در دوره های پس از وی نبوده ، بلکه از روزگار حیاتش شعر او را زبان غیب می دانسته اند و معتقد بودند این سروده ها را که در دیوان او است او نبوده که به عنوان یک فرد بشر بسراید بلکه از سرچشمه غیب بر زبان او جریان یافته است .

✦ میر سید علی همدانی از بزرگ ترین مشایخ و عارفان قرن هشتم هجری و بنیاد گذار فرقه صوفیانه همدانیه و از علما و مبلغان نامی اسلام است که نیز در تمام دوران زندگی حافظ (به استثنای حد اکثر ده سال) در قید حیات بوده (۵۹) و علاوه بر آنچه از دیگران درباره او شنیده دیداری هم با او داشته است * وی با شناختی که از خواجه شیراز پیدا کرده نخستین فرهنگنامه را برای مصطلحات اشعار او تدوین نموده و شرحی بر پاره ای از اشعارش نوشته - با دید عارفانه - که هر چند محصول کارش در پیرامون حافظ بیش از یک رساله مختصر نیست (۶۰) ولی ارزش بسیار دارد زیرا - علاوه بر فضل تقدّم - نشان دهنده عظمت مقام خواجه در نزد مشایخ و عرفای زمان او است که شخصیتی به شهرت و اهمیت سید همدانی که شاید از حافظ سالخورده تر هم بوده ، با آن همه مشاغل فرهنگی و دینی و اجتماعی که خود داشته ، در روزگار حیات خواجه این رساله را برای کمک به درک اشعارش به قلم آورده است .

در رساله مزبور که از کلام حافظ با عنوان « لسان الغیب » یاد شده ** نه تنها حاکمیت روح عرفان بر حافظ اثبات گردیده ، بلکه بالصراحه آمده است که : « مرشد خواجه سه کس اند حضرت شیخ الاسلام احمد جام (۶۱) و دویم حاجی قوام الدین (۶۲) و سیوم شیخ شهاب الدین (۶۳)

✦ سید قاسم انوار از متصوفه بزرگ دو قرن هشتم و نهم که مقام

* همراه سید محمد اشرف نامبرده . بنگرید به یادداشت شماره (۵۷)

** آنچه را در ذیل صفحه ۸۶ گذشت در این جا نیز مورد توجه قرار دهید و آنگاه بنگرید به نوشته استاد زرین کوب : ذوق افسانه ساز عامه از وی - حافظ - بعد از مرگ ، طلسان الغیب ساخت . (از کوچه زندان ص ۱۸۷)

ولایت و قطبیت و ارشاد داشته و حتی او را صاحب کرامات می‌شمردند (۶۴) و نزدیک چهل سال از دوران زندگی حافظ نیز در قید حیات بوده است (۶۵) شعر خواجه را بسیار می‌ستوده و می‌نویسند: معتقد حافظ بودی * و دیوان حافظ پیش او علی الدوام خواندندی و اغلب دیوان او را مطالعه فرمودی (۶۶) و خود نیز گاهی به وزن و قافیه وردیف غزل های حافظ غزل سروده است و حتی بعضاً شعرش را به شعر حافظ تشبیه کرده اند که البته نظر خیلی درستی نیست (۶۷) و با این همه، از جهاتی چند، سبک سخن وی اشعار حافظ را به یاد می‌آورد (۶۸) و مضمون پاره ای از آنها یکی است (۶۹)

❀ میر سید شریف جرجانی که حافظ به مجلس درس او حاضر می‌شده (۷۰) و خود از علما و متکلمان بزرگ اسلام است و در علوم ادبی، مباحث حکمی و عرفانی، کلام، اصول حدیث، تفسیر، فقه و اصول کتابهای متعدد تألیف کرده (۷۱) و در طریقت نیز به گفته جامی از اصحاب و اخلاص کیشان خواجه علاء الدین عطار - از مشایخ معروف تصوف - بوده است (۷۲) هرگاه در مجلس درس وی شعر خوانده می‌شد می‌گفت به عوض این ترهات به فلسفه و حکمت پردازید اما چون حافظ می‌رسید، جرجانی از او می‌پرسید بر شما چه الهام شده است غزل خود را بخوانید شاگردان جرجانی به وی اعتراض می‌کردند که این چه رازیست که ما را از سرودن شعر منع می‌کنی ولی به شنیدن شعر حافظ رغبت نشان می‌دهی و استاد در پاسخ می‌گفت: شعر

* استاد زرین کوب خود تصدیق می‌کند که از مشایخ معتقد به شعر حافظ، شاه قاسم انوار را می‌توان نام برد که دولتشاه می‌گوید: دیوان حافظ را پیش او علی الدوام خواندندی (جستجو در تصوف ایران ص ۲۳۱) و با این حال (در همان جا) اعتقاد و علاقه بعضی از مشایخ و صوفیه به اشعار خواجه را مربوط به اعصار بعد از وی می‌داند.

حافظ همه الهامات و حدیث قدسی و لطایف حکمی و نکات قرآنی است . (۷۲) .

❀ یکی از همدرسان حافظ که بارها خواجه را در زمان حیاتش به جمع دیوان خود تشویق کرده و سرانجام پس از وفات وی خود بدین کار اقدام نموده است از وی با لقب «معدن اللطائف الروحانية و مخزن المعارف السبحانية» یاد می کند و می نویسد که حافظ «بواسطه محافظت درس قرآن و ملازمت بر تقوی و احسان و بحث کشف و مفتاح و مطالعه مطالع و مصباح* . . . به جمع اشعار غزلیات نپرداخت» . با آنکه به گفته همین نویسنده «سماع صوفیان بی غزل شور انگیز او گرم نشدی» (۷۴) .

❀ شیخ فخر الدین آذری طوسی از مشاهیر مشایخ قرن نهم که در خدمت شاه نعمه الله ولی به سلوک مشغول شد و از او اجازه و خرقه تبرک گرفت و بسی از اولیاء الله را دریافت و خدمت کرد و دو نوبت پیاده حج گزارد و یکسال در بیت الحرام مجاور شد و کتاب «سعی الصفا» درمناسک حج در حرم بنوشت و سی سال آخر عمر را بر سجاده طاعت نشست و اصحاب دین و دولت به تبرک طالب صحبت او بودند . وی هشت سال پیش از وفات حافظ تولد یافت (۷۵) و درباره او می نویسد : مولانا شمس الدین محمد حافظ که مرکب فکرت از دایره عالم صورت بیرون تاخت و حقایق اسرار لاهوتی را در می و

* «کشف» از مهم ترین کتاب ها است در تفسیر قرآن و تألیف زمخشری . «مفتاح العلوم» از کتاب های خیلی معروف است در علوم ادب از سسکانی . «مطالع» نیز یا «مطالع الانظار» از شمس الدین ابو التنا محمود اصفهانی است در «شرح طوابع الانظار» تألیف قاضی بیضاوی در توحید یا «شرح مطالع» از قطب الدین رازی در منطق . مصباح نیز گویا همان کتاب مطرزی است در صرف و نحو .

ساغر و خرابات ناسوتی پرداخت او را ، «لسان الغیب» می گویند و او را در طور شاعری طوری است چنانکه عاشق رو می گوید :

شعر چه باشد برمن تا که زلف از او

هست مرا فن دگر غیر فنون شعرا

وحافظ درمیان شعرا تنها است هرگز مثل او بی نبوده در این طور والله علی کل شیئی قدیر. معارف الهی و حقایق نامتناهی را در لباس صورت هیچ صاحب مشرب چو او خرج نکرده است و عرض و عمق او طولی دارد (۸۶).

❖ ملا عبدالرحمن جامی . این مرد بیست و پنج سال پس از وفات حافظ به دنیا آمده (۸۷) و گرچه آگاهی های چندانی درباره خواجه به دست نمی دهد ، اما از نوشته وی بر می آید که در زمان های نزدیک به حافظ ، ویژگی های اولیا و عرفا را برای او قائل بوده اند ، چرا که می نویسد : شمس الدین محمد الحافظ الشیرازی رحمه الله تعالی وی لسان الغیب و ترجمان الاسرار است ، بسا اسرار غیبیه و معانی حقیقیه که در کسوت صورت و لباس مجاز باز نموده . . . سخنان وی چنان بر مشرب این طایفه (عارفان و صوفیان) واقع شده است که هیچ کس را به آن اتفاق نیفتاده . یکی از عزیزان سلسله خواجهگان . . . فرموده است که هیچ دیوان به از دیوان حافظ نیست اگر مرد صوفی باشد (۸۸) برداشت مردم نزدیک به عصر حافظ از وی را وقتی می توان از عبارات مذکور دریافت که بدانیم نویسنده آن - جامی - نه تنها شاعر و ادیبی مشهور بوده بلکه از رجال نامی دین و پیشوایان معروف طریقت نیز به شمار می رفته و آثار بسیار در عرفان و علوم دینی از خود بجا نهاده و در تعصب نسبت به ظواهر شریعت و نیز در دلبستگی به طریقت خاص خود نمونه بوده (۸۹) و بدین علت با کسانی که در

خارج از محدوده متعلق به خود می یافته - مانند : پیروان پاره ای فرقه های اسلامی همچون شیعه (۸۰) ، و فلاسفه (۸۱) ، وحتى کثیری از مشایخ تصوف (۸۲) ، و شخصیتی مانند ابو طالب پدر امام علی که در طول پنجاه و سه سال زندگی پیامبر پیش از هجرت مهم ترین نقش را در سرپرستی و سپس حمایت از او ایفا کرده (۸۳) - برخوردار بود از انصاف و غیر عادلانه داشته و برخی را بادشنام و ناسزا و جمعی را بابی اعتنائی و ندیده گرفتن حقوق معنوی و فرهنگی آنان مورد ستم قرار داده است .

اکنون تجلیل چنین مردی از حافظ را چگونه تفسیر کنیم ؟ آیا جز این توانیم گفت که شهرت حافظ به داشتن مقامات معنوی و روحانی در روزگاران نزدیک به عصر وی چنان بوده که حتی ملای متعصبی نظیر تجامی نیز نقطه ضعفی از لحاظ دینی و معنوی در او نمی یافته و او را از اولیا و عرفا محسوب می داشته و شایسته ذکر در کتابی که به شرح حال این دسته از بزرگان اختصاص داده می دانسته است ؟

❖ ملا جلال الدین محمد دوانی . این مرد سی و چند سال پس از وفات حافظ تولد یافته (۸۴) و خود معروف ترین دانشمند قرن نهم و به قولی آخرین کس از بزرگان علمای ایران است که جامع همه علوم زمان خود بوده . وی در فلسفه ، منطق ، سیاست ، اخلاق ، طب ، هندسه ، هیئت ، ادب ، و در عرفان و علوم دینی (تفسیر ، کلام ، اصول ، فقه ، حدیث) آثار متعدد تألیف کرده و در خلال نوشته های خود نیز بارها سخنانی پیرامون حافظ و اشعار وی به قلم آورده و اهمیت آنها در شناساندن حافظ به این لحاظ است که نویسنده علاوه بر احراز عالیتین مقامات علمی و ادبی ، در زمانی نزدیک به حافظ می زیسته و بیشتر عمر خود را در منطقه ای که حافظ در آن زندگی کرده (

فارس و نواحی جنوبی ایران) به سر برده و بدین جهات، برداشت و شناخت وی از خواجه شیراز دقیق تر و به واقعیت نزدیک تر از بسیاری دیگر است. به هر حال از نوشته های وی، برمی آید که متفکرانی که در زمان و مکانی نزدیک به حافظ می زیسته اند اشعار او را مالا مال از مفاهیم و آموزش ها و گرایش های عرفانی می یافته اند و معتقد بوده اند که بایستی آنها را بر اساس مبانی متداول در حکمت الهی تفسیر و تشریح کرد و در ماورای پوسته و قشر الفاظ آن نکاتی والا تر از مطالب عادی سراغ گرفت: «استنباط این معانی از آن در غایت ظهور و جلا است و متبصر صاحب حال را در آن حال هاست.

.. (۸۵)

و: «شیوه این طایفه - عرفا - بر این نهج جاری شده که از معارف بلند و حقایق ارجمند تعبیر به متبدلان خلیع العذار نمایند که جمال آن مخدرات از دیده نامحرمان محجوب باشد، چنانچه از مقام فنا به خرابات تعبیر کنند و به می اشاره به حقیقه الحقایق نمایند. و علی هذا القیاس صاحب این دیوان بلاغت نشان حافظ اسرار المعارف، ناشر انوار العوارف افیض علیه سجال الالطاف وخص بمنّ الله تعالی بمزایا الاعطاف همین طریقه سلوک (سلوک؟) داشته اسرار حقیقت را در کسوت مجاز بر مشاعر اهل راز جلوه داد: «شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است» وجهه قصد ایشان تنبیه طالبان است برای (بر؟) حقایق بروجهی که از نظر نامحرمان محجوب باشد» (۸۶)

علاوه بر این، مطالبی که در رساله دوانی در شرح بیتی از حافظ و نیز در رساله دیگرش در تفسیر غزلی از خواجه آمده ثابت می کند که حافظ در چشم کسانی که در زمان و مکانی نزدیک به او می زیسته اند مردی دارای مقامات معنوی و عرفانی و وابسته به اهل سلوک و

طریقت بوده است . و این فریق ، ارادت و دل بستگی بسیاری به وی و اشعارش داشته اند . برای نمونه ببینیم دوانی چگونه از وی و سروده های وی یاد می کند :

چند کلمه در تبیین معنی یک بیت از اشعار لسان الوقت حافظ شیرازی رحمه الله بر حسب التماس بعضی از اخوان صفا و خلان وفا که از مشرب حکمت به نصیب اوفر و حظ اکمل محظوظ گشته متعطشان بوادی امراض را در کوؤس معالجات اصابت سمات شربت شفاء کامل می بخشند و در اصلاح مزاج و مزاوله علاج خاصیت ایادی موسی و انفاس عیسی می نمایند و این التماس ناشی از استدعاء بعضی اعیان اخوان امثال بوده که به توفیق ربانی در مضمار کمالات انسانی احراز قصب السبق از سابقان نموده و در میدان مکارم نفسانی گوی براعت از صناید زمان ربوده . (۸۷)

و : معنی این غزل از سخنان لسان الوقت ترجمان الزمان حافظ شیرازی که بحقیقت صدای نغمه شناسان مقامات طلب است بلکه راست نوای عشاق پرده شناس شعب طریق عشق قضای حق التماس برادران طریقت را دینی واجب است (۸۸)

و : در صحبت بعضی درویشان به گوشم رسید که نقل از درویشی می رفت که گفت حافظ را با پیرمن شیخ محمود عطار سلسله صحبت و ارادت بود و این پیر در روزگار خویش درویشی یگانه بود . اکابر زیرکان آن عصر از انوار معارف او مقتبس می بودند . و هم از آن صحبت شنیدم که از بعضی از بزرگان نقل رفت فرمودند قدس الله روح جمیع اولیائه که گفت در آن سال که مرا در طی اسفار عبور به شیراز واقع شد و نزول در رباط مقدس کبیری علی ساکنه الرضوان اتفاق افتاد پیری به صحبت می آمد و سخنان حقایق آثار القا می نمود و از بعضی

سخنان شیخ العارفين و العاشقين سيد جلساء الرحمن شطاح جهان
شیخ ابو محمد روز بهان قدس الله روحه العالی فحص می کرد و از
مشرب عذب روزبهانی نصیبی وافی داشت فرمودند که این حکایت را
با آن درویش که سخن اول از او نقل رفت می گفتم و گفت این عزیز
پیر من بود .

دوانی پس از نقل مطالب بالا می نویسد : غرض از نقل این
حکایت اولاً تنبیهی است بر احوال ناظم که به تقریب در این مقام
نموده شود چه در اطلاع بر مقاصد غیر تعارف احوال او مددی عظیم
است و لهذا شیوة شارحان بر این نهج رفته که شطری از احوال
صاحب سخن بیان کنند آنگاه در تبیین مقاصد او آویزند . . . (۸۹) .

۱ آنچه تا بدین جا نقل افتاد مجموعاً حکایت از ارج نهادن حافظ
به مشایخ تصوف - و برعکس - داشت . و تأییدی بود بر وابستگی وی
به صوفیان و دلبستگی اش به پیر طریقت و خانقاه و مفاهیم صوفیانه . و
مستند ما در همه این موارد نیز یا گفته های معاصران خواجه و بزرگانی
که نزدیک به عصر او می زیستند بود . و به نقل از مآخذ متعلق به همان
اعصار - یا اشعار خود وی .

اینک یک بار دیگر آنچه را یاد کردیم بخوانید و ببینید آیا این نسبت
ها که در کتاب «باکاروان حله» (ص ۲۷۵) . به حافظ داده شده و
قبلاً بدان اشارت رفت درست است ؟

«نه در سلسله صوفیه درآمد و نه با صوفیه میانه خوبی یافت . . .
نه ملامتی بود نه اویسی ، حتی از صوفیه و طامات آنها بیزار بود . نه
خانقاه نشین بود و نه اهل ریاضت .»

این برداشت ها ، به گونه ای که از کتاب مزبور و از دو اثر دیگر

مؤلف « جستجو در تصوف ایران » و « از کوچه رندان » بر می آید
تنها مستند است به :

۱ - اشعار حافظ در انتقاد از صوفیان و نکوهش عملکردهای ایشان

... (۹۰) .

۲ - جامی که فقط یک ربع قرن پس از حافظ به دنیا آمده
در باره صوفی بودن خواجه به صراحت می گوید : معلوم نیست که وی
دست ارادت پیری گرفته و در تصوف به یکی از این طایفه نسبت
درست کرده باشد (۹۱)

نکوهش های حافظ از صوفیان و علت آن :

در رابطه با مستند اول ، اگر حافظ یادی از صوفیان جز به
نکوهش و انتقاد نمی کرد ، شاید جا داشت بگوئیم که او با ایشان میانه
خوبی نیافته و از آنان بیزار بوده ، اما وقتی ستایش صوفیان و مشایخ
ایشان نیز در دیوان او هست * نمی توان بدان گونه یک جانبه قضاوت
کرد ، و درست تر آن است که گفته شود حافظ در عین گرایش و
دلبستگی به صوفیان با حقیقت و تصوف راستین ، از برخی کسان که
خود را به این مکتب بسته و آن را آلوده بودند بیزاری می جسته ، و
حمله های وی در واقع متوجه سالوس و ریا و فریبکاری و ظاهر سازی
و سطحی گری و دیگر انحراف هائی است که به نام صوفیگری یا دین
می دیده و آن را با مفهوم و محتوای اصلی شریعت و طریقت ناسازمی
یافته است . چنانکه مشابه پر خاش های وی به صوفیان را در آثار
کسانی هم که هیچ تردیدی در صوفی بودن آنان نیست می توان یافت و

* استاد زرین کوب خود تصدیق می کند که حافظ نسبت به بعضی مشایخ عصر همچون شیخ امین
الدین بلبانی و فخرالدین عبدالصمد که گاه لحن ارادت دارد (« جستجو در تصوف ایران » ص

نمونه آن :

این گونه سخنان را عرفای بزرگ دیگر ندارند ؟

مولانای رومی که خود بنیانگذار طریقه ای خاص و پیشوای فرقه ای مشهور در تصوف است ، در موارد متعدد ، کجروی ها و آلودگی هائی را که بعضی از صوفیان بدان دچار بوده اند گاهی از زبان خود و گاهی از قول دیگران یاد آوری می کند از جمله در حکایت آن صوفی که به خانقاهی در آمد و صوفیان بی اجازت وی و پنهان از او خرش بفروختند تا بهای آن را درکار شکم صرف کنند و برای آنکه چار پادار خانقاه را به گمان افکنند که صاحب خر از کار ایشان آگاه و بدان راضی است آواز «خر برفت و خر برفت» سر دادند تا صاحب خر نیز بی خبر از آنچه در پرده بود با ایشان همآواز شد و همان کلمات را به تقلید تکرار کرد و . . . که در خلال این حکایت و دیگر مواضع مثنوی چه نیش ها که نیست :

دیر یابد صوفی آ از روزگار

زان سبب صوفی بود بسیار خوار (۹۲)

و: صوفیی گشته به پیش این لثام

الخیاطة واللواطۃ والسلام (۹۳)

و: خانقاهی کو بود بهتر مکان

من ندیدم یکدمی در وی امان

روبه من آرند مثنی خمر خوار

(۹۴) -----

و: لاف درویشی زنی و بیخودی

های و هوی مستیان ایزدی

ای خری کاین از توخر باور کند
خویش را بهر تو کور و کر کند (۹۵)

همچنین شمس مغربی، صوفی و عارف معاصر حافظ که سلسله طریقت او را به امام علی الرضا (ع) می رسانند و خود خدمت کثیری از مشایخ را دریافته و به تدریس معارف و ارشاد و دستگیری می پرداخته و در نواحی مختلف (گیلان، آذربایجان، هند، ...) شاگردان و مریدان متعدد و بعضاً نامور و صاحب نظر داشته و آثار ارزنده ای - به نظم و نثر - در عرفان و تفسیر و توحید به جا گذاشته و از اولیاء صاحب کرامت و مستجاب الدعوه نیز محسوب شده است (۹۶) آری این مرد، باهمان لحن حافظ، رهائی خود از بند خانقاه را یاد آور می شود و از این که خرقه سالوس دریده، و سجاده و تسبیح به یک سسوی فکنده، و توبه ناموس شکسته، و از دام زهد و ورع جسته، سخن ها دارد، وجه طعنه ها به دعاوی صوفیان در باب کشف و کرامات، خلوت و ریاضت، احوال و مقامات، پیر و مریدی و ارشاد و ارادت، صومعه و زاویه، اوراد و اوقات، و تصریح به این که این ها آفات طریق یا خواب و خیالات است و ... (۹۷)

نیز شیخ شمس الدین محمد لاهیجی از مشایخ بزرگ صوفیه و خلیفه سید محمد نور بخش و مؤلف یکی از مهم ترین و مفصل ترین متون عرفانی که استاد زرین کوب بخشی از آن را در ذیل عنوان «از میراث صوفیه» آورده است، با آنکه خود برنامه ها و تشکیلات صوفیانه عریض و طویلی داشته و ریاضت ها کشیده و از پیر خویش اجازه ارشاد گرفته و بر دیگران خرقه می پوشانده و در شیراز خانقاهی عالی بنانهاد و معاصرانش به مقام روحانی وی بسی حرمت مینهادند چنانکه دوانی فیلسوف معروف چون به خانه وی در می آمد اگر

نعلین وی را می دید نخست آنها را به چشم و روی خویش می مالید و ملاج می ، با همه موضع گیری هایش علیه مشایخ غیر سنی معاصر خود ، از وی ستایش می کرد و . . . (۹۸) آری همین مرد است که گهگاه ، صوفیان را به بی ذوقی و بی صفائی محکوم می کند و خانقاه را در تهی بودن از ، سرّی که پیر میکده می گفت ، با ، مدرسه ، برابر می نهد و تصریح به این که : ، از ما سخن کشف و کرامات می رسید « (۹۹) .

کوتاه سخن ، کمتر کسی از بزرگان و مشایخ صوفیه را توان یافت که - البته در جای خود - به نفی و انکار لوازم و شرایط صوفیگری برخاسته یا از دست درویشان و صوفیان ننالیده باشد و اگر هر کسی را به مجرد این گونه اظهارات و برخوردها ، بیزار از تصوف و صوفیه بدانیم دیگر هیچ صوفی نمی ماند .
طعن حافظ به شاه نعمه الله و عماد فقیه و . . . ؟

علاوه بر این ها ، تعریض حافظ به سه تن از صوفیان بزرگ معاصرش (شاه نعمه الله ولی ، شیخ زین الدین علی کلاه ، عماد فقیه کرمانی) سند معتبر تاریخی ندارد . زیرا آنچه در باب طعن خواجه به دو تن نخست گفته شده ، به تصدیق استاد زرین کوب ، فقط ، ، احتمال ، است * و حتی در مورد شیخ زین الدین ، ، احتمالی نه چندان قوی ، .

* آنچه این احتمال را در مورد شاه نعمه الله تضعیف می نماید این است که شیخ آذری از مریدان و تربیت یافتگان شاه ، خواجه حافظ را بسیار ستوده و از او با حرمت تمام یاد کرده و این امر نیز از روی عدم معرفت نسبت به حافظ نبوده است (چرا که می بینیم وی فصلی از کتاب خود را به شرح پاره ای از ابیات خواجه اختصاص داده) آنگاه به گونه ای که در ص . . . و نیز در پاورقی شماره ۵۸ توضیح خواهیم داد ، تجلیل فراوان یک صوفی از مخالفان مرشد خود بعید می نماید ، به هر حال نظر آذری درباره خواجه را در ص ۱۴ آوردیم و این هم نمونه تعبیراتی که در مورد شاه نعمه الله به کار می برد : مخدومی و سندی و . . . قدوتی و مولانی الامیر الکبیر والولی السب - قدوة مشایخ المتأخرین و قبله السادات نور الحق والحقیقة والذین نعمة الله الحسینی قدس الله . . . مرید ، ، جواهر الاسرار ، ص ۷۵) .

تعریض او به عماد فقیه را هم با این که در پاره ای از کتاب ها ثبت کرده اند باز خود استاد تصریح می کند که : مسلّم نیست و قصه مربوط به گریه عماد فقیه مأخذ معتبری ندارد و گریه زاهد که حافظ در غزل خویش از آن نام می برد ظاهراً بر خلاف مشهور با شیخ عماد ارتباطی ندارد (۱۰۰) گذشته از آنکه باز به تصریح استاد : « حافظ از عماد فقیه بعضی چیزها - در عالم ادب - اخذ کرده است » (۱۰۱) و آنگاه نمک خوردن و نمکدان شکستن از خواجه ارباب معرفت بعید می نماید .
نفی انتساب حافظ به اصحاب طریقت به استناد نوشته جامی - بنی اطلاعی جامی از احوال حافظ

این هم که در « نفحات » راجع به حافظ آمده : « معلوم نیست که وی دست ارادت پیری گرفته و در تصوف نسبت به یکی از آن طایفه درست کرده باشد » فقط می فهماند که چگونگی سلوک و تربیت خواجه بر جامی مجهول بوده است و این عجیب هم نیست زیرا جامی در منطقه ای دور از حافظ تولد یافته و زیسته و در گذشته و از مجموع چند سطری هم که درباره وی نوشته روشن می شود که فقط نام خواجه را می دانسته و سال وفاتش را . و دیگر کمترین اطلاعی درباره او نداشته (۱۰۲) بنا بر این ، گفته او دلیل نیست که حافظ قدم در وادی سلوک نهاده و از اهل فقر و اصحاب طریقت نبوده . ویژه آنکه قبلاً دیدیم یک عارف معاصر حافظ که محضر وی را نیز دریافته ، از او با عنوان « اویسی » و « مجذوب » یاد می کند و عارف دیگری که نیز محضر او را دریافته ، کسانی را که در عالم ظاهر و معنی او را تربیت کرده اند بر می شمارد و حکیمی که به فاصله زمانی اندکی از او در زادگاه او می زیسته ، مرشد او را نام می برد ، و او خود از پیر طریقت نقل قول می نماید ، و کسانی از صوفیان معاصرش را می ستاید .

وصوفیان بزرگ از همان روزگار وی اشعارش را ورد زبان ساخته و با او روابطی بسیار صمیمانه داشتند . * و از گفته جامی هم می توان دریافت که وی حافظ را اگر عضو یکی از سلسله های رسمی تصوف نیز نمی شناخته ، مقامات بلند او در عالم عرفان و معنویت به هیچ روی مورد تردید وی نبوده است (۱۰۳)

هر که از فرقه های معروف نبود اهل سلوک و ریاضت نیست ؟
بعلاوه فرضاً از نوشته جامی بتوان دریافت که حافظ به هیچ یک از سلسله های رسمی وابسته نبوده و به هیچ کدام از صوفیان نام و نشان دار سر نسپرده و خرقه پوشیده و در خانقاه تربیت نشده . ولی مگر تنها راه سلوک همین است ؟ مگر نبوده اند کسانی که با احراز عالی ترین مقامات در عالم سلوک ، و رسیدن به اوج عرفان و معنویت از راه عمل و ریاضت و تفکر ، نه وابسته به سلسله ای بوده اند و نه خرقه پوشیده اند و نه کنج خانقاه گرفته اند و نه دیگر تشریفات ظاهری را بها داده اند و نه هیچ امتیاز ظاهری با دیگران داشته اند و نه راضی بوده اند که به عنوان مرشد و عارف و پیر طریقت شهرتی به هم رسانند و فقط معدود کسانی که از فیض صحبت و تربیت ایشان بهره مند می شدند آنان را می شناختند ؟ (۱۰۴)

حافظ و میخوارگی - شناخت معاصران حافظ از وی - داستان تکفیر حافظ و تردید استاد زرین کوب در صحت آن - شیخ طریقت و شریعت حافظ را از عواقب تکفیر می رهند - این

* بر گردید به ص ۸۱ تا ۹۴ و مندرجات آن را مقایسه کنید با این سخنان : درست است که اگر وی - حافظ - یک اویسی باشد حاجت به نسبت خرقه مشایخ نخواهد داشت لیکن چون در هیچ مأخذ قدیم اشارت به طریقت او نیست و حتی از خیلی قدیم انتساب وی به صوفیه مورد تردید بوده است نمی توان در وجود او یک صوفی واقعی سراغ کرد . (از کوچه زندان ، ص ۸۸)

شیخ از مریدان سخت شیخ جام است

اما این سخنان را : «حافظ از شراب بهره می برد » و « برای فراموشی ، برای رهائی ، و برای آسودگی بشراب روی می آورد در گیر و دار اندیشه های جانکاه از خود می گریزد و می کوشد تا آنچه را در وجود او مایه دلنگرانی است - مثل یک بار گران یایک زنجیر سنگین - بکنار افکند و همچون ابو نواس و خیام درد و اندوه بی پایان خود را در امواج شراب فرو شوید . » (۱۰۵) هیچ یک از مآخذ تاریخی که در روزگار حافظ یا نزدیک به زمان او نگارش یافته تأیید نمی کند بلکه تمام مآخذ مزبور حکایت از آن دارد که حافظ در عصر خود و اعصار نزدیک بدان ، به عنوان فردی حائز مقامات معنوی و عرفانی و روحانی و دینی شناخته می شد * و تنها در « حبیب السیر » که صد و چهل سال پس از وفات حافظ تألیف شده آمده است که : شاه شجاع نسبت به عماد فقیه کرمانی اعتقادی عظیم داشت و خواجه حافظ که بر این معنی رشک می برد (!) در غزلی عماد فقیه را مورد طعن قرار داد ولی چون بعدها حافظ غزلی دیگر مشتمل بر این بیت سرود :

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد

وای گر از پی امروز بود فردائی

شاه شجاع و بعضی از فقها آن را دستاویز تکفیر خواجه گردانیدند و گفتند وی در معاد شک کرده و . . . (۱۰۶) که این داستان را استاد زرین کوب در این کتاب مورد استناد قرار داده (۱۰۷) ولی در « از کوچه رندان » پس از اشاره به آن می نویسد : « نه اصل داستان مسلم هست و نه مداخله عماد در آن درست می نماید » (۱۰۸) و یک قرینه

* بر آنچه قبلاً گفتیم بیافزائیم که نیم قرن پس از حافظ که دیوان وی را تدوین می کرده اند وی را با عنوان ملک الفراء (پادشاه قاریان قرآن) می شناختند (« از کوچه رندان » ص ۱۸۰)

بر عدم صحت آن نیز این که : دوانی حکیم معروف که به فاصله زمانی اندکی از حافظ در زادگاه او می زیسته و شرحی بر یک غزل خواجه که بیت مزبور نیز در آن است نوشته ، (۱۰۹) هیچ اشاره ای به این داستان نکرده - با این که جایش بوده و با این که پاره ای دیگر از نکات مربوط به زندگی حافظ را در آن یاد کرده - و حتی اشاره ای هم به این که ممکن است این بیت مورد سوء استفاده واقع شود و گوینده آن متهم به تردید در معاد گردد ننموده با این که دوانی در مقام دفاع از حافظ بوده و اگر چنین اتهاماتی تا آن روزگار مطرح شده بود دست کم برای پاسخ به آن ها می باید اشاره ای به آن ها می کرد و به هر حال از آنچه گفتیم بر می آید که تا آنموقع هنوز چنین بوهانی از شعر خواجه شنیده نمی شده است .

بعلاوه مؤلف ، « حبیب السیر » که گویا برای نخستین بار حکایت مزبور را ثبت کرده ، در دنباله آن ، توضیح می دهد که یکی از بزرگ ترین مشایخ صوفیه معاصر حافظ وی را راهنمایی کرد تا از خطر عظیمی که بر اثر تکفیر مزبور وی را تهدید می کرد رهائی یافت و این مرد نیز کسی نبود جز مولانا شیخ زین الدین تایبادی که در آن هنگام برای زیارت کعبه عزم حجاز داشت . آری شخصیتی با آن همه مقامات در عالم دیانت و معنویت و آن همه تصلب در امر شریعت و تقید به سنت رسول و مبارزه با بدعت ها (۱۱۰) است که حافظ ، چون (بنا بر آن قصه) متهم به کفر گوئی می شود از وی یاری می خواهد و او نیز بی چون و چرا به حمایتش بر می خیزد و راه نجات پیش پایش می نهد . اکنون جای سؤال هست که اگر واقعاً خواجه آلودگی یا انحرافی از طریق شرع داشت چگونه می توانست از شیخ استمداد کند و چگونه شیخ به نجات وی می شتافت ؟ بنا بر این تکفیر

خواجه - اگر اصلی داشته - نظیر ماجراهائی بوده است که برای کسانی دیگر از بزرگان دین و پیشوایان طریقت نیز پیش آمده و افرادی از سر غرض ورزی یا فهم نکردن سخنان ایشان ، آنان را به کفر و فسق نسبت داده اند در حالی که واقعاً کفر و فسقی درکار نبوده است . چنانکه در همان عصر حافظ یک شیخ بلند آوازه صوفی به نام علاء الدوله سمنانی ، شیخ اکبر محیی الدین عربی را که بزرگ ترین نابغه تاریخ اسلام در شناخت دقایق عرفانی است تکفیر و تخطئه می کرده و . . . (۱۱۱)

طعنه حافظ به شیخ جام ؟

این هم نا گفته نماند که استاد زرین کوب ، کمک طلبیدن خواجه از شیخ و دخالت شیخ در رهائی خواجه را می پذیرد (۱۱۲) ولی بدون توجه به ارادت سخت تاییدی به شیخ جام (۱۱۳) معتقد است که حافظ از شیخ جام اظهار نفرت کرده (و لابد بخاطر خم شکنی ها و درگیری های او با میخواران) و : « ذوق » رندی و اظهار نفرت از دکانداری مدعیان ارشاد ، حافظ را در مقابل امثال « شیخ جام » و « شیخ خام » و امی دارد تا از ارادت به « جام می » دم بزند و « پیر گلرنگ » خویش را به رخ مدعیان بکشد . این پیر گلرنگ هم در بیان او بی هیچ شک اشارتی است به شراب گلرنگ - شراب پیر - « (۱۱۴) و دیگر مطالبی که در جای خود بدان پرداخته ایم (بنگرید به پاورقی شماره ۶۱).

شاهد بازی و قرابه کشی حافظ به نقل مجالس العشاق

این قصه نیز که حافظ را « با پسر یک مفتی در خلوت به دام انداختند و رسوائی به بار آمد . . . » مورد استفاده استاد زرین کوب قرار گرفته تا ثابت کند که حافظ در روزگار خود متهم به « شاهد بازی » و « باده خواری » بوده است (۱۱۵) و مأخذ اصلی آن نیز گویا

«مجالس العشاق» باشد که بر بنیاد آن : چون خلوتی دست داد ،
حافظ پیاله ای در کف پسر نهاد و ماجرا که بدین جا رسید
اعلیحضرت شاهنشاه وقت که به نفس نفیس خویش برای آگاهی از
قضیه تشریف آورده و در گوشه ای از همان محل نزول اجلال فرموده و
پنهان شده بود (۱۱) آواز برداشت : «حافظ قرابه کش شد و مفتی
پیاله نوش» * و حافظ پاسخ داد : «در دور پادشاه خطا بخش و جرم
پوش»

بعد هم عاشق شدن پسر به جوانی آهنگر و حکایت آن بار که
حافظ در میان آن دوتن - عاشق و معشوق - نشسته بود و پسر از وی
درخواست کرد غزلی بجهت او بگوید و او این غزل را بدیبه گفت :

دلم ربوده لولی وشیست شور انگیز

دروغ وعده و قتال وضع و رنگ آمیز

فدای پیرهن چاک ماهرویان باد

هزار جامه تقوی و خرقه پرهیز

فرشته عشق نداند که چیست بحث مکن

بخواه جام و گلابی به خاک آدم ریز

غلام آن کلماتم که آتش انگیزد

نه آب سرد زند در سخن بر آتش نیز

مباش غره به بازوی خود که در غیبت

هزار تعبیه حکم پادشاه انگیز

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

بی اعتباری این گزارش و این کتاب

و دیگر توضیحات در باب میخوارگی حافظ (۱۱۶) که از همان چه نقل شد می توانیم بی پایگی بقیه و بلکه تمامی مرویات «مجالس العشاق» را دریابیم و متوجه شویم که منقولات این کتاب به هر چیزی شبیه هست بجز «گزارش تاریخی» و به همین دلیل است که در بی ارجی آن هیچ یک از اهل تحقیق را جای شبهه و شک نیست و سعید نفیسی درباره آن می نویسد: «این کتاب یکی از شگفت ترین و بی مغزترین کتابهای زبان فارسیست. شامل احوال ۷۳ تن از مشاهیر از امام جعفر صادق تا آذری طوسیست و نویسنده قید عجیبی داشته که همه این ۷۳ تن را عاشق و بیشتر عاشق ساده رویان بداند و پیداست مطالب آن تا چه اندازه سست و سخیف و بی اعتبار است». (۱۱۷)

و دکتر ذبیح الله صفا - از قول ظهیر الدین بابر - منقولات آن را «بسیار سست و اکثر دروغ بیمزه» توصیف کرده و می نویسد: «آرزش تاریخی آن بسیار کم است» (۱۱۸) و استاد زرین کوب هم که به اشاره ای کوتاه در باب این «روایت» - به اصطلاح خودش - بسنده کرده و صورت تفصیلی آن را نیاورده و مأخذ آن را نیز نگفته گویا بدان جهت باشد که به هر یک از این دوکار می پرداخت، بی پایگی افسانه واضح می شد. و شگفتا که استاد در یک جا حکم قطعی می دهد که آنچه در باب حافظ و پسر مفتی آورده اند «بی شک افسانه است» (۱۱۹)

و بعد همان افسانه و آنچه را در باب تردید حافظ نسبت به معاد و در گیری های بعدی نقل شده - که نیز به گفته استاد مشکوک است - به عنوان دو «روایت» تلقی می کند تا متهم شدن حافظ به الحاد و فجور در روزگار حیاتش را بر اساس آنها اثبات و تعلیل نماید. با این که اگر مندرجات «مجالس العشاق» را دلیل بگیریم باید بپذیریم که شیخ

نجم الدین کبری ، شیخ عطار ، ابن فارض ، شمس تبریزی ، شیخ
نجم الدین رازی ، عبدالرحمن جامی ، ذوالنون مصری ، بایزید
بسطامی ، شیخ ابوالحسن خرقانی ، شیخ احمد جام ، شیخ شهاب
الدین سهروردی شهید ، شیخ سعد الدین حموی ، شیخ روزبهان ،
شیخ سیف الدین باخرزی ، عزیز نسفی ، مولانای رومی ، خواجه بهاء
الدین نقشبند ، ملا سعد الدین تفتازانی ، میر سید شریف جرجانی و .
همه در روزگار خود متهم به همجنس بازی و . . . بوده اند !

تازه اگر برای شناخت حافظ - حافظ تاریخ نه حافظ اساطیر -
حتی این افسانه های بچه گانه را بتوان مستمسک قرار داد آیا متصوفه
حق ندارند به روایاتی از این قبیل که در کتابهای بسیار معتبر تر
همچون «تذکره میخانه» آمده است استناد کنند ؟ ! *

یک روایت : رؤیائی که در پی آن شعر گوئی حافظ آغاز شد
«روزی از روزهای رمضان المبارک (حافظ) آزاری بسیار از
ظرفای شهر می یابند ، بمرتبہ یی که از اوضاع خود و شعر گفتنیهای
نا موزون بغایت دلگیر و مأیوس میگردند . و در عالم یأس روی باستانه
متبرکه بابا کوهی میگذارند ، چون بمطلب (مقصد) میرسند ، سه شب
در آنجا افطار نمی کنند ، و هر روز و هر شب زبان بتضرع و زاری
میگشایند و از حضرت عزت باری نشأه فیض مسألت مینمایند ، در
شب بیست و سوم در عین تضرع و زاری و ابتهاال خوابش میبرد ، و در
عالم نوم بوی خوشی بمشام جان آن نیک سرانجام میرسد ،
و شاهسواری بنظرش در میآید که از نعل مرکب او تا ساق عرش نور
بلند میشده ، روی مبارک بایشان مینماید و میگوید که ای حافظ برخیز

* نقل این روایت فقط برای مقابله به مثل است و نه بمعنی قبول مطلق آن .

که مراد تو بر آوردیم ، ولقمه یی در کمال سفیدی از دهن مبارک خود
برآورده بدهن حافظ مینهد و میفرماید که ابواب علوم بر تو گشاده
گشت ، در فصاحت و بلاغت نادره زمانه شدی و اشعار ترا دست
بدست تحفه خواهند برد ، و تا انقراض عالم در هر ملکی بر صفحه
روزگار یادگار خواهد ماند .

آورده اند که خواجه میفرموده که هر گز بآن لذت لقمه یی نخورده ، و
از هیچ لذتی آن قسم ذوق نیافته بودم که از آن لقمه ، در آن وقت آن
خورشید تابان خواست که غائب شود ، من پیش دویدم تا احوال ازو
معلوم کنم ، پیر روشن ضمیری بنظم درآمد ، ازو استفسار نمودم که
این نیز اعظم از کدام طرف طالع شد ؟ واسم مبارکش چیست ؟ فرمود
و یحک نمی شناسی ؟ این محرم سر سرور ساقی شراب طهورست ،
این آنکسی است که حضرت رسالت در شأن او فرمود که ، « انا مدینه
العلم و علی بابها » من از شوق برخاستم که خود را بقدم آن سرور
رسانم ، و سروجان نثار مقدم امیر مردان گردانم ، آواز بانگ مؤذن
بگوشم رسید ، از خواب بیدار شدم ، و باطن خود را از برکت مقدم و
دیدار فیاض الانوار آن بزرگوار متجلی یافتم ، در آن سفیده صبح ، بحر
دلم در موج آمد و این غزل که هر مصراعش رشته جواهر قیمتی است
بر کنار افتاد :

بیت

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

و ندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

القصه چون روز شد بشهر در آمدم و نزد یاران خود رفتم ، ایشان
از من از روی ضحک و استهزاء ، شعر طلبیدند ، من این غزل را
خواندن گرفتم ، چون تمام شد همگی گفتند این شعر تو نیست ،

و با اعتقاد ما معلوم نیست که هیچ فردی از افراد شعراء درین جزو زمان
 باین خوبی شعر گفته باشد، چون از تو قبول کنیم؟ گفتم غزلی طرح
 کنید، غزلی طرح کردند، بتوفیق فیض فیاض علی الاطلاق خوب
 گفتم، و هرچه در میان میآوردند همچنان میگفتم که به از آن نتوان گفت،
 همیشه بگرد خاطر میگشت که «ان الله علی کل شیء قدیر» .
 ملخص سخن آنکه در اندک زمانی از برکت توجه امیرالمؤمنین
 قاتل الکفره والمشرکین، نادره جهان و یگانه زمان گشت، و بمرتبه
 یی مطلوب خاص و عام شد که از نزدیک و دور، در سنین و شهور،
 مردم میآمدند و اشعار او را تحفه میبردند، چنانچه الحال صدق این
 مقال اظهر من الشمس است» . (۱۲۰)

* * *

ایضاً میخوارگی حافظ به استناد اشعار او - «شعر» تا کجا
 سندیت دارد؟

یگانه سندی که بر میخوارگی حافظ بدان استناد می شود پاره ای
 از اشعار او است و ما قبلاً - در ضمن بحث از خیام - روشن کردیم که
 آنچه در شعر می آید وقتی در شناخت وقایع گذشته قابل استناد است
 که با گزارش های معتبر تاریخی تأیید گردد یا دست کم تکذیب نشود .
 اکنون در تکمیل همان بحث، شیوه استاد زرین کوب را مورد توجه قرار
 دهیم که در سرگذشت سعدی می نویسد :

شیوه استاد زرین کوب در این مورد

اشارت عمده ای که در کلام خود شیخ به یک مسافرت هند هست
 داستان سومنات است که قبول آن به عنوان یک روایت به کلی غیر
 ممکن است، اشارت شیخ به سفر در بلخ و بامیتان هم که در
 گلستان هست ظاهراً از مقوله حکایات معمول در مقامات است و

سعدی اگر در واقع به بلخ و بامیان رفته باشد بعید می نماید که هیچ جادر آثار خویش اشارتی به آن دو بت عجیب و عظیم بامیان نکند و اصلاً در تمام آثارش اثری از اقامت در محیط خراسان و آشنائی با رجال و مشایخ و اکابر آن سامان درمیان نباشد (۱۲۱)

این سخنان (هرچند جای چون و چرا دارد ، و هر چند تردید هائی را که در اصل سفر شیخ - و نه شاخ و برگ های آن - به هند و بلخ و دیگر نواحی شرق آسیا هست می توان بر طرف کرد - که بماند -) معلوم می دارد که به عقیده استاد آنچه را شاعر و ادیب در ضمن شعر یا یک قطعه ادبی می آورد همیشه مدرك مطمئنی برای تبیین حوادث تاریخی نیست و اگر باقرائن استواری تأیید نشود باید از قضایای صرفاً تمثیلی و تخیلی به شمار آید ، اینک باید پرسید که وقتی آنچه در نظم و نثر سعدی پیرامون سفرهای وی به شرق - بلخ ، کاشغر ، هند ، - آمده زیر سؤال می رود و بر « دعوی و خیال حمل » می شود (۱۲۲) ، و وقتی کلام سعدی در گلستان و بوستان : « سالی از بلخ بامیانم سفر بود » (۱۲۳) و « به جامع کاشغر درآمدم » (۱۲۴) و « بتی دیدم از عجاج در سومنات . . . » (۱۲۵) که بالحنی بسیار جدی تر و صریح تر از لحن شاعرانه و پر از تخیل و استعاره غزل های حافظ ادا شده جای ناخن زدن و خدشه کردن دارد ، چگونه ابیات زیر و ماننده های آن را می توان خبرهای موثق انگاشت و میخوارگی حافظ را با آن ثابت کرد ؟ :

گرچه دوریم به یاد تو قدح می گیریم

بعد منزل نبود در سفر روحانی (۱۲۶)

و . کنون که می دمد از بوستان نسیم بهشت

من و شراب فرحبخش و یار حور سرشت (۱۲۷)

و: مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست
 که به پیمانه کشی شهره شدم روز الست (۱۲۸)
 و: حافظ دگرچه می طلبی از نعیم دهر
 می می چشی و طره دلدار می کشی (۱۲۹)
 و: شرابی مست می خواهم که مرد افکن بود زورش
 مگر یکدم برآسایم زدنی و شر و شورش (۱۳۰)
 و: می دوساله و محبوب چارده ساله
 همین بس است مرا صحبت صغیر و کبیر (۱۳۱)
 توضیحی پیرامون خمریات حافظ و ذکر نظائری برای آن از اشعار
 علما و پیشوایان بزرگ دین :

البته غرض آن نیست که باب تأویلات خنک را باز کنیم و مثلاً
 می دو ساله را به قرآن و محبوب چارده ساله را به پیامبر (صلی الله
 علیه و آله وسلم) تفسیر کنیم (۱۳۲) زیرا بدون شک همانگونه که
 در بسیاری از اشعار حافظ سخن از می و معشوق عرفانی و روحانی
 آمده، درباره ای موارد دیگر همان معانی ظاهری مراد است، با
 این همه، اشارات مربوط به می و معشوق مجازی در اشعار حافظ را
 نمی توان گزارش هائی برای تبیین احوال و گرایش ها و معتقدات
 او تلقی کرد زیرا اگر قرائن خارجی را ندیده بگیریم، معلوم نیست آیا
 این تعبیرات را از سر طنز و تفنن و برای مضمون سازی شاعرانه به کار
 برده؟ و به قصد آراستن آثار هنری اش با کلماتی شور انگیز و نشاط
 آور؟ یا از سر جد؟ و به منظور تصویر کردن زندگی و ارائه عملکردهای
 خویش؟ چون بسیار کسان که در بلندترین قله های تقوی و تعبد و
 تشرع و دوری از گناه بوده اند و در عالم دیانت به عالی ترین مقامات
 ظاهری و معنوی رسیده اند، در صحنه شعر و ادب چه بسا سخن از

باده و معشوق رانده اند و با زاهد و واعظ و شیخ و محتسب سر به سر گذاشته اند و دم از می پرستی و شاهد پرستی و بت پرستی و کفر زده اند و ایمان و صلاح و لوازم آن دو را زیر سؤال برده اند و برای نمونه :

❖ ملا محسن فیض کاشانی یکی از شش محدث نامی شیعه و از متفکران و فقیهان و مفسران و اخلاق دانان و عقیدت شناسان این مذهب است . می گوید :

دردی کشان زهم چو پیاشد وجود من
در گردن شما که ز خاکم سبوی کنید
و : شربت لعل لبث بود شفای دل ما
به عبث ما ز بی نسخه عطار شدیم
و : هرزه گردد اسکندر در میان تاریکی
آب زندگی باده است چشمة خضر جام است (۱۳۳)
❖ ملا عبدالرزاق لاهیجی از متفکران و علمای بزرگ شیعه می گوید :
حنای پای تو شد خون من حلال تو باشد
بهای خون من این بس که پایمال تو باشد
و : توبه هر کوچه خرامان و من از رشک هلاک
که نبسته است کسی چشم تماشائی را
و : حیف است که در گردن حورافکندش کس
دستی که بیاد تو در آغوش توان کرد
و : با جام می دوساله در میکده ها
ناموس هزار ساله برباد دهیم : (۱۳۴)

❖ ملا احمد نراقی متخلص به صفائی از فقیهان و اصولیان و متکلمان و اخلاق دانان بزرگ شیعه است که فتاوی او در مبارزات ایرانیان با

روس های اشغالگر در قرن سیزدهم هجری نقش مؤثری داشته . می
گوید :

آیا چه نمایان شد از چاک گریبانش

کش چون گرهی بگشود ، شد چاک گریبانها

و: شیخ ما پنهان هوای خانه خمار داشت

نیم شب تنها ندانم باکه آنجا کار داشت

و: ترسم نشده غوره انگور خزان آید

یامی نشده انگور ماه رمضان آید

و: شراب کهنه درخم می زند جوش

وداع ای عقل و دین و تقوی و هوش

و: ساقیا جامی به من زان آب رمانی بده

جام ها پی در پی از چیزی که میدانی بده

چون شدم من مست و بیهود زان دولعلم بوسه ها

آشکارا گر زیان دارد به پنهانی بده

و: ساقی به یاد دوست بده ساغری زمی

از آن گنه چه باک که باشد به یاد وی

تاکی دلا به مدرسه طامات و ترهات

بشنو حدیث یار دو روزی ز چنگ و نی

و: دستی به گیسوانش خواهم دراز کردن

یا میکشم به شادی یا می کشد به زاری

رندی و لا ابالی این است پادشاهی

از کفر و دین رهائی این است رستگاری

وقتی مدرسه ای بنا میکردند ، نراقی برآن بگذشت و این بیت بدیهه

گفت :

در حیرتم آیا زچه رو مدرسه کردند
 جانی که در آن میکده بنیاد توان کرد
 روزی هم دو بیت زیر را برای یغما - شاعر بذله گوی عصر - خواند :
 عاشق ار بر رخ معشوق نگاهی بکند
 نه چنان است گمانم که گناهی بکند
 ما به عاشق نه همین رخصت دیدار دهیم
 بوسه را نیز دهیم اذن که گاهی بکند
 یغما همچنان به سکوت در وی می نگریست نراقی پرسید چرا
 چیزی نمی گویی؟ یغما جواب داد منتظر فتوای سوم هستم . . . ! (۱۳۵)
 ❀ شیخ بهائی از بزرگ ترین علمای شیعه که در همه دانش های
 دینی (فقه ، اصول ، دعا ، اخلاق ، سلوک ، حدیث ، تفسیر ، رجال ،
 درایه و . . .) و نیز در توحید باری و ستایش معصومین آثار ذیقیمتی از
 وی به جای مانده است . می گوید :
 به کف دارند خلقی نقد جان ها
 سرت گردم مگر بوسی به چند است
 بهائی گرچه می آید ز کعبه
 همان دردی کش زنار بند است
 و: دی مفتیان شهر را تعلیم کردم مسأله
 و امروز اهل میکده رندی زمن آموختند
 چون رشته ایمان من بگسسته دیدند اهل کفر
 یک رشته از زنار خود بر گردن من دوختند
 و: سجاده زهد من که آمد
 خالی زعیوب و عاری از عار

بودش همگی ز تار چنگ است
 تارش همگی زیود زتار
 و: گه خرقة ریائی پوشم که شیخ و قتم
 گه زیر خرقة زتار بندم که بت پرستم
 و: تاکس نبرد ره به شناسائی ذاتم
 گه مؤمن و گه کافر و گه گبر و یهودم
 و: سجده بر بتی دارم راه مسجدم منما
 کافر ره عشقم من کجا مسلمانی
 و: زاهدی به میخانه سرخ رو زمی دیدم
 گفتمش مبارکباد بر تو این مسلمانی
 و: در میکده دوش زاهدی دیدم مست
 تسبیح به گردن و صراحی در دست
 گفتم زچه در میکده جا کردی گفت
 از میکده هم به سوی حق راهی هست
 و: زمراحم الهی نتوان برید امید
 مشنو حدیث واعظ که شنیدنش وبال است
 و: زمن مرنج بسی گر نظر کنم سویت
 گرسنه چشمم و سیری ندارم از رویت
 و: می کشد غیرت مراغیری اگر آهی کشد
 زانکه می ترسم که از عشق تو باشد آه او
 و: بهائی خرقة خود را مگر آتش زدی کامشب
 جهان پر شد زدود کفر و سالوسی و زرقائی
 و: زاهد به تو تقوی و ریا ارزانی
 من دانم ویی بی زبی ایمانی

تو باش چنین و طعنه می زن بر من

من کافر و من یهود و من نصرانی (۱۳۱)

✦ حاج میرزا حبیب الله خراسانی از اندیشمندان و مجتهدان و حکیمان و پیشوایان معروف شیعه (متوفی ۱۳۲۷ هـ. ق.) که از شاگردان و ستایشگران معروف میرزای بزرگ شیرازی بوده است. می گوید:

لب معشوق و می از دست به تصویر عذاب

نتوان داد که این نیز عذابی دگر است

از کف دوست گرفتیم بسی باده ناب

لیک در لعل لبش باده نابی دگر است

و: شیخ و سالوسم ولی ساغر کشی کار من است

صد هزاران فتنه در هر پیچ دستار من است

و: واعظی گفت در این ماه که ماه رجب است

توبه کردن نه عجب توبه شکستن عجب است

گفتمش ماه رجب گرچه مه توبه بود

فصل گل نیزمه باده و شور و شغب است

سبب توبه و عشرت چو به هم گرد آیند

جنگ خیزد ز دو سو چون دو مخالف سبب است

کار ترجیح به اجماع همه باده کشان

به کف ساقی زیبا رخ دیبا سلب است

می حرام است و رجب نیز بود ماه حرام

می در این ماه چه نوشی طرب اندر طرب است

مه خرداد مه پارسى و ماه رجب

عربی، جنگ دومه جنگ عجم با عرب است

نی که می خوردن خرداد مه آمد واجب ؟
 روزه در ماه رجب داشتن ار مستحب است
 کنیت و نام و لقب باده انگوری را
 سیصد و شصت فزون تر به لسان عرب است
 چون به هر روز بود شرط خرد باده زدن
 باده را نیز بدین گونه شمار لقب است
 و: خواهم از پرده ناموس بر آیم یک بار
 بزخم این درم ناسره یک سر به قمار
 یعنی این خرقة ازرق به در آرم از بر
 جامه سرخ پیوشم زطرب چون گلنار
 تابه کی سر مدالیل قوانین اصول
 کنم از بحث عناوین و فصول استظهار
 تابکی همچو خران بر سرو بردوش مرا
 از حنک باشد افسار وز اوراق اسفار
 گر بریزی سیه اوراق مرا در دریا
 روسیه گردد چون نامه من آب بحار
 یوریا نیستم آخر زچه هر شام و سحر
 ساحت مدرسه را فرش شوم مسند وار
 نه که جاروبم آخر زچه رو هر شب و روز
 صحن مسجد را بامزه بروبم هموار
 فقدم باز که درمیکنده ، سر از مستی
 همچو خورشید به هر صبح نهم بر دیوار ؟
 از قدح ریزی چون شیشه صفا پیشه شوم
 هر چه اندیشه به دل یکسره سازم اظهار

کف به لب آرم و سر جوش زنم همچون خم
 بسکه لبریز شود خاطر پاکم ز اسرار
 شامگه همچو سبو سر بنهم بر سر دست
 صبحدم همچو قدح لب بنهم بر لب یار
 هی خورم باده ز جوش خم و از نرگس دوست
 هی دهم بوسه به جام می و بر لعل نگار (۱۳۷)
 ✱ استاد علامه سید محمد حسین طباطبائی که در علوم اسلامی ید
 بیضا داشت و مؤلفات او خصوصاً «المیزان» در تفسیر کلام پاک برتر
 از حد ستایش است. می گوید :

مهر خوبان دل و دین از همه بی پروا برد
 رخ شطرنج نبرد آنچه رخ زیبا برد
 خم ابروی تو بود و کف مینوی تو بود
 که در این بزم بگردید و دل شیدا برد
 و: همی گویم و گفته ام بارها
 بود کیش من مهر دلدارها
 به آوای نای و به آهنگ چنگ
 خروشد به سرو سمن سارها
 به یاد خم ابروی گلرخان
 بکش جام در بزم میخوارها
 گره را ز کار جهان باز کن
 که آسان کند باده دشوارها
 پیاپی بکش جام و سر گرم باش
 بهل گر بگیرند پیکارها (۱۳۸)
 و بسیاری از این قبیل ، که اگر به استقصای کامل پردازیم می

بینیم آنچه این گونه بزرگواران در این مایه ها سروده اند هم بیشتر از آثار حافظ است و هم در بسیاری موارد گستاخانه ترویی پروا تر از آن. (که من به پاره ای ملاحظات ، در کمیت به اختصار گرانیدم - هر چند باز طولانی شد - و در انتخاب مضامین نیز چندان تند نرفتم این ها را چگونه تفسیر می کنید ؟

تفاوت حافظ با این بزرگواران در چیست ؟

اکنون چه باید گفت ؟ آیا صرفاً به استناد اشعار یاد شده می توان اینان را متهم به آلودگی و گناه و کجروی کرد ؟ اگر آری، پس زندگی علمی و عملی سراسر قداست آنان را چگونه توجیه کنیم ؟ و اگر نه که پس تفاوت حافظ با آنان در این جهت چیست ؟ جز آنکه وی به خاطر نیل به اوج هنر شاعری، همانچه را آنان گفته اند - بلکه ملایم تر از آن را - به وجهی بسیار لطیف تر و هنرمندانه تر ادا کرده و بدین دلیل مقبولیت بیشتری یافته است ؟ مگر نه این که چون معانی ظاهری اشعار آن بزرگواران را با گزارش های صحیح و دقیق موجود در باب زندگی و عملکرد و اندیشه های ایشان متضاد می یابیم ، آن ها را تعبیرات شاعرانه می شماریم و حمل بر میخوارگی و بت پرستی گوینده نمی کنیم ؟ پس چگونه حافظ را بدانسان متهم داریم ؟ با این که هیچ یک از کسانی که با وی معاصر بوده یا نزدیک به عصر او می زیسته اند نسبت میخوارگی و لا ابالی گری به وی نداده اند بلکه جملگی وی را به داشتن مقامات بلند در عالم عرفان و معنویت ستوده و از وی مانند یک قدیس نام برده اند .

چرا فقط بعضی از اشعار حافظ را می گیرند و نه بعضی دیگر را ؟ و انگهی ، گذشته از تضاد با تاریخ وقتی ظاهر این اشعار با پاره ای دیگر از سروده های حافظ ناسازگار است باچه علت مرجعه ای

آن ها را بگیریم و بقیه را رها کنیم؟ مگر حافظ نیست که مستی ناشی
از می ظاهری را مطرود می شمارد:
اشعار حافظ در مطرود شمردن باده انگوری و...:
مستی عشق نیست در سر تو

روکه تو مست آب انگوری (۱۳۹)
وبه جای باده گساری، توبه و تضرع را توصیه می کند. و می
گوید:

می صبح و شکر، خواب صبحدم تا چند
به عذر نیمشبش کوش و گریه سحری (۱۴۰)
نیز در غزلی با این سر آغاز:

به سر جام جم آنکه نظر توانی کرد
که خاک میکده کحل بصر توانی کرد
مباش بی می و مطرب که زیر طاق سپهر
به این ترانه غم از دل به در توانی کرد
می گوید:

دلا ز نور ریاضت گر آگهی یابی
چو شمع - خنده زنان ترک سر توانی کرد
ولی تو تالاب معشوق و جام می خواهی

گمان مدار که کاری دگر توانی کرد (۱۴۱)
اشعار عرفانی حافظ نمی رساند که وی از اصحاب طریقت بوده؟
ولی خمریات وی دلیل میخوارگی او است؟

وانگهی چگونه استاد زرین کوب، آن همه اشعار حافظ را که
مالا مال از مفاهیم و برداشت ها و گرایش های عرفانی است (۱۴۲) نه
دلیل وابستگی او به اهل سلوک بلکه صرفاً علامت آشنائی علمی وی

با مکتب آنان می شمارد و تا حدی تمایل قلبی به ایشان (۱۴۳) ولی احتمال نمی دهد که خمریات وی صرفاً ناشی از آشنائی وی با آثار خمریه سرایان و پسند کردن زیبایی های موجود در تعبیرات آنان باشد؟ با آن که قرائن تاریخی ، این احتمال را بسی بیش از احتمال قبلی تایید می کند و با آن که خود استاد می نویسد : « بیان شاعر - حافظ - در بعضی موارد چنان مبهم و اسرار آمیز می نماید که هیچ نمی توان آن را بر ظاهر حمل کرد . . . در بسیار جاها نیز زبان حافظ ابهام آمیز است و رندانه چنان که کلام وی را نمی توان به آنچه از ظاهر آن مفهوم است حمل کرد از این رو است که از قدیم شارحان دست به تأویل شعر وی زده اند » (۱۴۴)

معذک باز هم وجود کلماتی چند پهلو در این خمریات را دلیل می خوارگی حافظ می گیرد و شگفت آن که می نویسد :

« اگر حافظ چنین نفس روحانی داشته است که حتی در روزهای افتد و دانی به دام این گونه هوس ها نیفتاده باشد دریغ است که شعر او تا این حد به قدس و پرهیزگاری گواهی نمی دهد . » (۱۴۵)

شعر فقط ابزار گواهی دادن به تقوی و پرهیز
 و بی تقوائی و نا پرهیزی است ؟

مثل این که « شعر » فقط ابزار گواهی دادن به قدس و پرهیز و عدم این دو است - و گویا اگر کسی اهل قدس و پرهیز باشد حتی در مقام شاعری و تفنن هم نباید سخنی از روی ظرافت یا طنز یا شوخ طبعی بگوید . و گویا حافظ ملزم بوده است که حتی بیش از پیشوایان رسمی و شناخته شده دین (شیخ بهائی ، فیض ، نراقی ، حاج میرزا حبیب و . . .) جانب پرهیز و احتیاط را نگاهدارد و بایستی دیوان اشعارش رساله عملیه باشد ، و گویا این تحلیلگران فقط حافظ و

اشعار او را دیده اند و با آثار هیچ یک از بزرگانی که نام بردیم
آشنائی ندارند و ...

ارتباط حافظ با حاکمان میخواره

نکته دیگری که بعضاً به طور ضمنی دلیل بر میخوارگی حافظ
گرفته شده، ارتباط او است با کسانی از حکام و عمال آنان که بزم
های باده گساری می گسترده اند. و نیز ستایش های او از ایشان. که
این دلیل نیز نا تمام است زیرا بسیاری از پیشوایان بزرگ دین نیز که
در تقوی و تقدس آنان جای هیچ شبهه نیست به خاطر پاره ای مصالح
ناگزیر بودند کم و بیش با حکام و عمالی که این قبیل معایب را دارا
بودند ارتباط داشته باشند و حتی گهگاه از آنان ستایش نمایند با اینکه
هر گز هم آن گونه آلودگی ها را در زندگی خود راه ندادند برای مثال
روابط شاهان تیموری و عمال آنان با علمای سنت و روابط سلاطین
صفوی و کارگزاران آنان را با علمای شیعه در نظر بگیرید.
حافظ و جبریگری و اعتقاد به زبونی و ناتوانی انسان

اما این که حافظ معتقد بوده است انسان در مقابل تقدیر چاره ای
جز تسلیم ندارد ... نیز برداشتی است صرفاً مبتنی بر پاره ای از
اشعار وی همچون :

رضا بداده بده و زجبین گره بگشا

که بر من و تو در اختیار نگشاده است (۱۴۹)

بی آن که پاره ای دیگر از اشعار وی که روح جبریگری را نفی
می کند مورد توجه قرار گیرد :

تصریح حافظ به مختار بودن انسان و ارزش عمل و قدرت
و عظمت او در جهان

سعی نا برده در این راه به جائی نرسی

مزد اگر می طلبی طاعت استاد بپر (۱۴۷)

و: دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر

کای نور چشم من بجز از کشته ندروی (۱۴۸)

و: من اگر نیکم و گربد تو برو خود را کوش

هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت (۱۴۹)

اینک اگر شعر حافظ دستاویز محکمی برای پی بردن به اندیشه های او باشد چگونه است که فقط آنچه را حکایت از بی اختیاری انسان در مقابل سرنوشت می نماید باید گرفت و آنچه را دلالت بر اراده آزاد و ارزش عمل می کند به فراموشی باید سپرد؟ و چرا آنچه حاکی از اعتقاد به زبونی و بیچارگی انسان در دست تقدیر و سرنوشت است مطرح می گردد ولی ایات زیر و نظایر آن که علو مقام انسانی و اهمیت و قدرت او در صحنه هستی را می رساند نه؟:

چرخ برهم زخم از غیر مرادم گردد

من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک (۱۵۰)

و: بیا تا گل بر افشانیم و می در ساغر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرحی تو در اندازیم (۱۵۱).

و: چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب

سروش عالم غییم چه مژده ها داد است

که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین

نشیم تو نه این کنج محنت آباد است

تورا ز کنگره عرش می زنند صغیر

ندانمت که در این دامگه چه افتاد است (۱۵۲)

و: بال بگشای وصفیر از شجر طوبی زن

حیف باشد چوتو مرغی که اسیر قفسی (۱۵۳)

و: همائی چون تو عالیقدر حرص استخوان حیف است

دریغ آن سایه همت که بر نااهل افکندی (۱۵۴)

و: سرم به دنییی و عقبی فرو نمی آید

تبارک الله از این فتنه ها که در سرما است (۱۵۵)

★ ★ ★

جامی «با کاروان حله»

آخرین خرده ای که بر «باکاروان حله» می گیریم ، زیاده روی

در تقدیس جامی است و دعوی این که : «ستایشگر سلطان و وزیر

نبود» (۱۵۶) با آن که سرگذشت و آثار او خلاف این قضیه را ثابت می

نماید و اکنون یک اشاره :

ستایش های جامی از شاه و وزیر

در روزگار پادشاهی سلطان ابو سعید تیموری بود که جامی

نخستین دیوان خود را فراهم آورد و در دیباچه آن نوشت : «و چون این

بنده قلیل البضاعت و کمینه استطاعت را از این مقوله ، نظمی چند

دست داده بود و تسوید ورقی چند اتفاق افتاده ... مناسب بلکه

واجب چنان نمود که خلعت قبولش به طراز عرض بر جناب شهریار

مطرز شود و خطبه کمالش به نعت و نام خجسته فرجام حضرت سلطنت

شعاری مشرف و معزز گردد .

زان که نقد سخن در این بازار

گرچه باشد چو زر تمام عیار

نرود همچو نقد های روان

تا نباشد بر آن ز سکه نشان

سکه آن اگر نه ای آگاه

نیست غیر از قبول حضرت شاه

شاه روشن ضمیر صافی دل

حامی حق و ماحی باطل

معدن عدل و منبع انصاف

مخزن فضل و مجمع الطاف

شاه سلطان ابو سعید که هست

آسمان پیش قصر قدرش پست،

پس از ابو سعید که سلطان حسین بایقرا بر تخت نشست جامی

نیز دیباچه دیوان را که بنام سلطان ابو سعید بود، برداشته و دیباچه

دیگری با تفصیل بیشتر، بنام سلطان وقت، سلطان حسین بایقرا بر آن

نوشته و نسخ دیوان نخستین را جمع کرده است به نحوی که باوجود

تصریح خواندمیر در کتاب، «حبیب السیر» که، «مولانا دیوان اول خود

را در زمان سلطان ابوسعید ترتیب داده»، کمتر کسی از این دیوان

نشان یافته و در نتیجه عقیده همگان بر آن شده که جامی نخستین بار

در ۸۸۴ هـ در زمان سلطان حسین میرزا به جمع دیوان خود پرداخته

است. با این حال، از بازیگریهای روزگار، نسختی از دیباچه این

دیوان نخستین هنوز باقی مانده و گوئی روزگار، دیباچه این نسخه را

از میان موج خیز حوادث پانصد ساله، صحیح و سالم بیرون آورده تا

سستی تدبیر بشری و ضعف و نقص اخلاقی فرزندان آدم را نشان دهد

و حکایت کند از اینکه حتی مردی به پختگی و دانش و بینش

عبدالرحمن جامی نیز، خواه بنابر مقتضیات اجتماعی زمان، خواه به

سائقه طبیعی، برای حفظ احترام و موقعیت و نفوذ خویش دست به چنین کار که چیزی جز ریا و سالوس و تملق، نامی بر آن نمی توان نهاد، زده است. * (۱۵۷)

جامی نه تنها دیوان خویش را - که نخست بنام سلطان ابو سعید آراسته بود - به نام سلطان حسین بایقرا کرد، بلکه بسیاری از دیگر آثارش را نیز به اسم او مزین ساخت، همچون بهارستان که آنرا برای فرزند ده ساله خویش نگاشت (۱۵۸)، «سبحه الابرار»، «خرد نامه اسکندری»، «یوسف وزلیخا» (۱۵۹)، «دستور معما» (۱۶۰)، و از همه مهمتر «سلسله الذهب» که یکی از سه دفتر آن - «معدلت نامه» - در دادگری شاهان است و چون در چند جای آن، واژه تحفه بکار رفته است، عنوان «تحفه شاهی» نیز بر آن نهاده اند (۱۶۱) و اکنون بیتی چند از آغاز آن:

«گفتار در اظهار دولتخواهی و مدحت گذاری خلافت پناهی سلطنت شعاری خلد الله ملکه»

حق چه داد از پی اطیعوا الله

به اطیعوا الرسول ما را راه

حرف دیگر نزد به لوح بیان

جز اولی الامر منکم از پی آن **

چون اولی الامر ساخت پیرایه

شرع و دین بانست همسایه

بلکه حق راست سایه معدود

و ندر آن سایه عالمی خشنود

* اینگونه تعبیرات تند را نویسنده این مقاله بکار نمی برد و تأیید هم نمی کند. بنگرید به مأخذ.

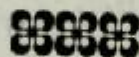
** اشاره به آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» که به قول جامی و برخی دیگر، دستور فرمانبری از پادشاهان است و اینکه فرمانشان را همچون فرمان خدا و پیامبر بینگارند.

هر شب خلق را عدل شاه دین پرور / ایضا لطفه زاده / رحیمه نقالت
 سایه فضل حق بود بر سر / سایه رحمت زاده / رحمت
 خاصه آن شهر یار عالی رای / (ص ۱۰۱) * تسامع / علیها
 کش بود بر سرای عالی پای / بیعت روان لعل و شمع / بیعت
 تاج داران مسکن تمکین / تاج داران مسکن / تاج داران
 جمله ظل اللهند فی الارضین * / تاج داران مسکن / تاج داران
 لیک ظل مطابق کامل / تاج داران مسکن / تاج داران
 نیست جز شاه فاضل و عادل / تاج داران مسکن / تاج داران
 جود او سیم را بر اندازد / تاج داران مسکن / تاج داران
 گنج ها را از آن بر اندازد / تاج داران مسکن / تاج داران
 پر کند از نوالهای نوال / تاج داران مسکن / تاج داران
 شکم حرص و معده ی آمال / تاج داران مسکن / تاج داران
 مستحق ناکشیده ذل طمع / تاج داران مسکن / تاج داران
 جوع آزش رسد به حد شبع / تاج داران مسکن / تاج داران
 سائل از جستجو نیاساید / تاج داران مسکن / تاج داران
 روزیش بی سئوال پیش آید / تاج داران مسکن / تاج داران
 سازد القصه فرّ دولت شاه / تاج داران مسکن / تاج داران
 کارها را بموجب دلخواه / تاج داران مسکن / تاج داران
 دولت شاه جان فرخنده است / تاج داران مسکن / تاج داران
 که جهان ژان چو تن بجان زنده است / تاج داران مسکن / تاج داران
 باد آن جان همیشه پاینده / تاج داران مسکن / تاج داران
 زان جهان و جهانیان زنده (۱۶۲) / تاج داران مسکن / تاج داران

تازه ، ستایشگرهای جامی تنها به آنچه در پیرامون شاهان گفته محدود نمیشود و برخی دیگر از امیران و بزرگان و وزیران نیز سهمی در آن «گنجینه های معرفت» که وی پدید آورده است دارند و برای نمونه : «میان جناب مولوی - جامی - و امیر علیشیر قاعده ارادت و مودت ، ارتباط و استحکام مالا کلام داشت ، لا جرم آنجناب در اکثر تصانیف منظوم و منثور خویش ، مدح و ثنای آن امیر نیکوکیش را بر لوح بیان نگاشت» (۱۶۳) و یک بخش از کتاب میر علیشیر («خمسة المتحیرین») در گفتگو از نگاشته هائی است که جامی به خواهش و پیشنهاد او به انجام رسانده (۱۶۴) از «نفحات الانس» (۱۶۵) و «اشعة اللمعات» (۱۶۶) بگیر که هر دو از مهم ترین آثار وی در تصوف است تا برسد به نگاشته هائی همچون شرح وی بر دیباچه مرقع میر علیشیر - . . . (۱۶۷)

چنانکه می بینید ، ستایش های جامی از حکام روزگار ، چندان کمتر از دیگر شاعران نبوده است و با توجه به این که به گفته استاد زرین کوب : «هیچ کس قدرت و حشمت این مرد عالم و عارف را نداشت و او در حقیقت سلطان معنوی هرات به شمار می آمد و نفوذ وی در تمام قلمروسلطان مورد رشک و حسرت امیران و وزیران وقت بود» (۱۶۸) آری با توجه به این ها ، آن همه ستایش های جامی از ارباب قدرت ، ناگوارتر می نماید ، زیرا اگر یک شاعر ساده که از علم و عرفان بی نصیب و از نظر مالی نیز نیازمند است یا اجبارهای دیگری دارد ناگزیر به ستایشگری روی بیاورد شاید چندان جای شگفتی نباشد که شخصیتی در موقعیت جامی ، و به هر حال نفی ستایشگری از او درست نیست .

خرده هائی که بر «باکاروان حله» گرفته آمد، حتی اگر تمام آن ها درست باشد، بازهم اهمیت این کتاب به جای خود محفوظ است و با تحلیل های غالباً استوار و نثر شیوایش به عنوان نمونه کاملی از آثار روزگار مادر بررسی احوال و آثار شاعران پارسی به جای خواهد ماند و این همه تفصیل در نقد باره ای از نکات آن نیز نشانه ارجی است که این ناچیز به کتاب مزبور و دیگر آثار استاد زرین کوب می نهد و علاقمند است که آنها را از هر چه جای چون و چرا دارد پیراسته ببیند.



پیوست ها

- (۱) مقدمه محمد قزوینی بر جلد اول لباب الالباب چاپ لیدن ۱۳۲۴ هـ. ق.
- (۲) در این مورد نیز گویا فضل تقدم بابتلی نعمانی محقق و دانشمند بزرگ شبه قاره و مؤلف «شعر العجم» است.
- (۳) باکاروان حله چاپ تهران سال ۱۳۵۷ هـ. ش. ص ۹۷ تا ۱۱۷.
- (۴) همان مأخذ ص ۱۰۴.
- (۵) تحقیقات استاد محیط طباطبائی. («کیهان فرهنگی» شماره ۱۰ سال ۱۳۶۳ ص ۸).
- (۶) چهار مقاله عروضی با مقدمه و تعلیقات و پیوست ها از دکتر محمد معین چاپ تهران ۱۳۳۳ هـ. ش. ص ۱۰۰ و ۱۰۱ و ص ۴۲ تا ۸۶.
- (۷) بنگرید به کتاب وی «میزان الحکمة» چاپ حیدر آباد دکن ۱۳۵۹ هـ. ص ۸ و ۸۷ و ۱۵۱.
- (۸) تعلیقات «چهار مقاله» از دکتر معین ص ۳ - ۳۰۲ و ترجمه «تنمّه صوان الحکمة» بیهقی، چاپ لاهور ص ۸۸ تا ۹۰.
- (۹) «مکاتیب سنائی» چاپ رامپور ۱۳۴۱ هـ. ش. ص ۷۰ تا ۷۷ نامه بر از سنایش سنائی به خیام.
- (۱۰) «دیوان خاقانی» به تصحیح ضیاء الدین سجادی ص ۵۸.
- (۱۱) بنگرید به باورقی شماره ۸.
- (۱۲) مقدمه محمد علی فروغی بر «رباعیات خیام» چاپ تهران ۱۳۳۹ هـ. ش. ص ۱۹.
- (۱۳) «چهار مقاله» (بخش تعلیقات ص ۳۳۰، باورقی). مقدمه جلال الدین همائی بر طریخانه چاپ تهران ص ۵ و ۶ و ۱۲ و ۲۱ و ۲۴ و ۴۶ و ۵۱ و ۵۲.
- (۱۴) در «لغت نامه دهخدا» ذیل عنوان «خیام» علی «نام این مسرد آمده و از دیوان وی یاد شده است.

- (۱۵) تحقیقات استاد محیط طباطبائی (،،کیهان فرهنگی،، شماره ۱۰ سال ۱۳۶۳)
- (۱۶) در مورد این نسخه ها و نظر مینوی درباره آنها بنگرید به ،،فهرست نسخه های خطی فارسی،، احمد منزوی ج ۴ ص ۲۸۲۹ و به مقاله مینوی که در ،،زیر این هفت آسمان،، باستانی باریزی آمده - ص ۲۹۰ و ۲۹۱ یا بازگشت به صفحات ۷ - ۲۸۶ - و به یادداشت های جلال همائی (طریخانه ص ۸ ، ۱۱ تا ۱۹ ، ۷۰ و ۷۱ و ۱۸۰ - ۱۸۱)

خیام انتساب شرور به آفریدگار را نمی پذیرد

- (۱۷) از جمله بنگرید به توجیهاتی که در رساله ،،الکون و التکلیف،، برای وجود شرور در عالم آورده و تصریح به این که : ،،کلیه موجودات ممکنه از وجود مقدس حق تعالی صادر می شوند به ترتیب نیکو و نظام صحیح ،، و ،،هر ماهیت ممکن الوجودی را که واجب الوجود ایجاد و موجود نموده - در نفس خود - وجود شر نیست بلکه وجود خیر محض است ،، و ،،شر منسوب و مربوط به ایجاد کننده نیست ، مسلم است که غایت سرمدیه حقه الهیه متوجه به جانب خیر است ،، و ... آن گاه این گونه مطالب را مقایسه کنید با آن روح بدیبنی که بر بسیاری از رباعیات منسوب به خیام حاکم است و اعتراض ها به نظام آفرینش و ... (رساله مزبور در مصر و روسیه به چاپ رسیده و مرحوم ضیاء الدین دژی از مدرسان علم معقول نیز این بخش آن را ترجمه و در ضمن ،،کنز المسائل فی اربع رسائل،، جای داده که در سال ۱۳۳۰ هـ . ش . در تهران به طبع رسیده است)

تحریری نظیر خیام در علم قرائت قرآن و چرنگی مرگ او :

- (۱۸) بیهقی که محضر خیام را دریافته در ،،تنمّه صوان الحکمة،، نوشته است : روزی (خیام) بحضور شهاب الاسلام الوزير عبدالرزاق بن الفقيه الاجل ابی القاسم عبدالله بن علی درآمد و امام القراء ابو الحسن الغزالی حاضر بود و در اختلاف ائمة القراء در آیتی بحثی می رفت چون امام (خیام) حاضر شد شهاب الاسلام گفت : علی الخیر سقطنا (به مردی بسیار آگاه دست یافتیم) پس وجهی مختار از وجوه مختلف فیها از وی پرسیدند ، (خیام) از وجوه اختلاف قراء بیان کرد ، هر وجهی عسلت آن بگفت و ذکر آن شوارذ شواذ علی کثرتها بکرد بعد از آن اختیار وجهی نمود و بر صحت آن دلیل گفت پس امام ابو الفخر الحسین گفت کثر الله فی العلماء مثلک حق تعالی جهان را از وجود مبارک امام (خیام) خالی مداراذ چه گمان نداشتم کی کسی از قراء در جهان این وجوه و علل بر ذکر تواند بود تا بحکیمی فیلسوف چه رسد ، همین بیهقی از قول امام محمد بغدادی گزارش مرگ خیام را بدین گونه آورده است که وی مطالعه الهی از کتاب الشفاء می کرد ، چون به فصل واحد و کثیر رسید ، چیزی در میان اوراق موضع مطالعه نهاد و گفت مرا کی (که) جماعت را بخوان تا وصیت کنم چون اصحاب جمع شدند بشرائط وصیت قیام نمودند ، بنماز مشغول شد و از غیر اعراض کرد تا نماز خفتن بگذارد و روی بر خاک نهاد و گفت : اللهم انی عرفتك علی مبلغ امکائی فاغفرلی فان معرفتی ایاک وسیلتی الیک و جان تسلیم کرد (،،ترجمه تنمّه صوان الحکمة،، ص ۸۸ تا ۹۰)

- (۱۹) عبدالرحمن خازنی از وی بالقب ،،الشیخ الامام - باد می کند (میزان الحکمة - ص ۱۵۱) و بیهقی باعنوان ،،حجة الحق،، و ،،امام،، (ترجمه تنمّه صوان الحکمة ص ۸۸) دیگران - مؤلف چهار مقاله و ... - نیز او را با عناوینی از همین قبیل مذکور می دارند (چهار مقاله و تعلیقات

- آن ص ۱۰۰)
- (۲۰) باکاروان حله ص ۲۳۲
- (۲۱) همان مأخذ ص ۲۳۰ و ۲۴۹
- (۲۲) تو هم چنان دل شهری به غمزه ای بیری . که بندگان بنی سعد خوان یغما را
(کلیات سعدی چاپ تهران . ۱۳۴۰ هـ . ش . ص ۳۴۳)
- (۲۳) همه قبيلة من عالمان دین بودند مرا معلم عشق تو شاعری آموخت
(همان مأخذ ص ۳۵۴)
- (۲۴) سختم آید که به هر دیده تو را می نگردم سعیدبا غیرت آمد نه عجب سعد غیور
(همان مأخذ ص ۳۵۵)
- (۲۵) برای دست یافتن به اشاراتی پیرامون احوال و آثار ابن عارف مراجعه کنید به : لغت نامه دهخدا - ذیل عنوان قطب الدین عبدالله - و الذریعة - ج ۱ ص ۷۸ و ج ۹ ص ۸۸۴ و ج ۴ ص ۱۴ و ج ۲۲ ص ۱۳۶ تا ۱۳۹ و ریحانة الادب - ج ۴ ص ۳ - ۵۷۲ و فهرست نسخه های خطی فارسی - ج ۲ ص ۱۰۶۸ و ۷ - ۱۴۴۵ و ارزش میراث صوفیه - ص ۹۸ و ۲۵۰ تا ۲۵۳ و ۲۶۳ و تذکرة روز روشن - ص ۶۶۲ و تذکرة هفت اقلیم - ج ۱ ص ۲۰۹ و ۲۱۰ و مجالس المؤمنین - ج ۱ ص ۶ و ۵۱۵ تا ۵۱۷ و فهرست کتابخانه مجلس - ج ۱۰ ص ۱۲۳۳ تا ۱۲۳۸
- (۲۶) ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روز در یابی
(کلیات سعدی ص ۴)
و : چو پنجاه سالت برون شد زدست غنیمت شعر پنج روزی که هست
(همان مأخذ ص ۳۱۸)
- (۲۷) زیرا سعدی گلستان را در سال ششصد و پنجاه و شش تألیف کرده و در باب تاریخ آن می گوید :
در این مدت که ما را وقت خوش بود زهجرت ششصد و پنجاه و شش بود
(همان مأخذ ص ۹)
و بوستان را نیز یکسال پیش از گلستان به نظم در آورده است (باکاروان حله ص ۲۳۲) .
- (۲۸) کلیات سعدی ص ۳۱۸
- (۲۹) همان مأخذ ص ۲۶۶
- (۳۰) فرهنگ فارسی دکتر معین ج ۵ ص ۸۰ و ۳۹۵
- (۳۱) ایضاً از مقاله اسناد محیط طباطبائی . در کیهان فرهنگی شماره ۱۰ سال ۱۳۶۳ ص ۴ - ۱۳
- (۳۲) باکاروان حله ص ۲۷۵
- (۳۳) همان مأخذ ص ۳۷۶
- (۳۴) همان مأخذ ص ۳۸۲
- (۳۵) دیوان حافظ به تصحیح خانلری * ص ۳۸۸ . پیوست های دیوان حافظ به فلم انجوی ص ۷۴
- * البته برخی از آگاهان بر آنند - و به حق - که در تهیه این متن منقح و کامل از دیوان خواجه مرحوم مینوی بیشترین سهم و دقت کم نیمی از سهم را داشته و متأسفانه حقوق مسلم وی در

- (۳۶) دیوان حافظ به تصحیح خانلری ص ۲۶۸ ، مقدمه دیوان حافظ به قلم انجوی ص ۶۰
- (۳۷) دیوان حافظ به تصحیح خانلری ص ۷۲۳
- (۳۸) همان مأخذ ص ۲۳۰
- (۳۹) همان مأخذ ص ۹۰۰
- (۴۰) همان مأخذ ص ۲۹۰
- (۴۱) همان مأخذ ص ۹۰
- (۴۲) همان مأخذ ص ۵۴۲
- (۴۳) همان مأخذ ص ۳۶
- (۴۴) همان مأخذ ص ۶۲۶
- (۴۵) همان مأخذ ص ۳۶۶
- (۴۶) همان مأخذ ص ۷۹۴
- (۴۷) همان مأخذ ص ۶۸۰
- (۴۸) همان مأخذ ص ۷۲
- (۴۹) همان مأخذ ص ۴۱۰
- (۵۰) همان مأخذ ص ۸۱۴
- (۵۱) همان مأخذ ص ۹۷۸
- (۵۲) همان مأخذ ص ۹۳۰
- (۵۳) همان مأخذ ص ۷۳۴
- (۵۴) همان مأخذ ص ۵۲
- (۵۵) همان مأخذ ص ۸۱۰
- (۵۶) همان مأخذ ص ۸۲۲
- (۵۷) لطائف اشرفی در ملفوظات و سوانح و فضایل سید محمد اشرف جهانگیر سمنانی گرد آورده نظام یمنی ، و نیز بنگرید به مقدمه ترجمه اردوی این کتاب (ص ۷۷ حقه اول از چاپ کراچی)
- (۵۸) دیوان حافظ به تصحیح خانلری ص ۱۲۴
- (۵۹) سید در سال ۷۱۴ متولد و در سال ۷۸۶ وفات یافته (.. احوال و آثار میر سید علی همدانی .. از دکتر محمد ریاض خان چاپ ۱۳۶۴ هـ . ش . اسلام آباد . ص ۶ و ۶۸) و حافظ نیز به قول محمد قزوینی در حدود سال ۷۱۰ متولد و در سال ۷۹۲ در گذشته است (لغت نامه دهخدا حرف حاء ، ص ۱۶۷ و ۱۱۵) هر چند بنابر قولی دیگر که درست تر به نظر می آید ، حافظ در حدود سال ۷۲۷ متولد شده (تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر صفا ، چاپ تهران ۱۳۶۳ هـ . ش . ج ۴ ص ۱۰۶۶) و بنابر این سیزده سال دیرتر از سید به دنیا آمده است .
- (۶۰) این اثر در ضمن کتاب .. احوال و آثار میر سید علی همدانی .. به وسیله مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد منتشر شده است .
- طعنه حافظ به شیخ جام یا ارادت وی به شیخ ؟
- این مورد پامال شده است (بنگرید به : کتاب شناخت مقاله دکتر محمد روشن زیر عنوان گفتاری در باب انتحال ص ۶۳ تا ۷۱)

(۶۱) دربارهٔ شیخ جام، ملقب به ژنده بیل، حافظ گوید:

حافظ مرید جام جم است ای صبا برو و زبند بندگی برسان شیخ جام را
(دیوان حافظ با تصحیح انجوی ص ۸)

برخی پنداشته اند که این بیت تعریضی است به شیخ جام (جستجو در تصوف ایران ص ۲۳۳)
در حالی که :

اولاً دیدیم عارف معاصر حافظ، شیخ جام را مرشد خواجه می شمارد.
ثانیاً لحسن شعر، از بنده بندگی برسان... نشان دهندهٔ ارادت و اخلاص حافظ به شیخ جام
است و این که تعبیرات مزبور را از سر استهزا و ریشخند به کار برده باشد خلاف مفهومی
است که از ظاهر عبارت می توان دریافت و بنابر این قرینه لازم دارد. این نیز که دربارهٔ ای
نسخه ها به جای «جام جسم» «جام می» آمده، دلیل نمی شود که خواجه در این بیت به
شیخ جام طعنه زده و او را بخاطر درگیری هایش با میخواران استهزا کرده باشد زیرا آن لحن
پر از حرمت نسبت به شیخ جام ثابت می کند که اگر هم «جام می» درست باشد مقصود از این
می، می روحانی و عرفانی است و این را که دربارهٔ ای موارد در دیوان حافظ، غرض از می
می ظاهری نیست استاد زرین کوب نیز تصدیق دارد و می نویسد :

(حافظ) در یک غزل دیگر هم که با بیانی آمیخته به رمز و معنا می گوید: دوش دیدم که
ملائک در میخانه زدند نوعی مکتشفه صوفیانه را تصویر می کند که گویی در عوالم کشف و شهود
تکوین و تخمیر فطرت آدم را معاینه می کند و در میخانه ای که کتابه از عالم وجود است به
عیان می بیند که گل آدم را چگونه باجرعهٔ جام بیخودی و فراموشی به هم می آمیزند و...
«جستجو در تصوف ایران» چاپ تهران ۱۳۵۷ هـ. ش. ص ۲۳۴ و ۲۳۵

نیز می نویسد: مثل حلاج و ابن عربی، وی - حافظ - نیز در این مکاشفات خویش
تجلی حق را در همهٔ اعیان کائنات محقق می بیند: عکس روی تو جو در آینهٔ جام افتاد، و هر
طی این غزل است که شاعر نشان می دهد که «این همه عکس می و نقش نگارین که نمود»
فقط یک تجلی حق است، یک فروغ رخ سانی است که در جام افتاد - در جام قلب (همان
مأخذ ص ۲۳۵)

اکنون از کجا ثابت شده است که مقصود از «جام می» در آن شعر که نام شیخ جام آمده،
همین گونه معانی عرفانی و روحانی نباشد تا دو واژه «بنده» و «بندگی» نیز بنابر وضع اولیه
اش مفهوم ادب و حرمت را برساند و نه معنی تمسخر و استهزا را ؟

رابطهٔ مریدان سر سخت شیخ با حافظ

گذشته از این ها، برخی از مشایخ بزرگ تصوف که معاصر حافظ بوده اند (و در اعصار
جد نیز بسیاری از آنان) با وجود ارادت و اخلاص فراوان و حتی شاید غلو آمیز به شیخ جام، و
در عین آنکه مکتب و آثار و معنویت وی منبع الهام آنان شعرده می شد، به خواجه شیراز و
اشعار وی نیز اعتقاد و دل بستگی شدیدی داشته اند، و این جریان نیز احتمال تعریض حافظ به
شیخ جام را تضعیف می کند زیرا ارادت به یک مریدی روحانی آن هم در بالاترین حد ممکن، به
منزلهٔ ارتباطات سیاسی نیست که با دو طرف متخاصم بتوان برقرار کرد و این که مثلاً قاسم انوار
از یک طرف مرید سرسخت شیخ جام باشد تا جایی که در پایان زندگی نزدیک شهر جام و

مرقد شیخ مقیم گردد و بیشتر مآخذ، شیخ را منبع الهام او شمارند و به کتاب «روضه المذنبین» شیخ توجه خاص داشته باشد. بی تردید، و منظومه ای در ستایش آن و مؤلفش بسراید و بگوید:

روضه المذنبین احمد جام

آن نهنگ محیط بحر آشام

آسمانی است بر مه و پیروین

یوستانیست بر گل و سرین

رحمت ایزدی به جانش باد

لعنت حق به دشمنانش باد

و نیز در ستایش شیخ جام چنین آرد:

ای رهنمای ملک معانی چه گویمت

در دین حق مساعد جانی چه گویمت

هر زنده دل که نام تو بشنید زنده شد

سلطان شهر زنده دلانی چه گویمت

من وصف گفتنت نتوانم به هیچ حال

چون پادشاه ملک عیانی چه گویمت

تو میر رهردانی و صد جان طفیل تست

باز سفید صدر جنانی چه گویمت

سلطان هر دو کونی و عالم گدای تست

در ملک فقر شاه نشانی چه گویمت

خواهم به جان که وصف تو گویم به صد زبان

چون بینمت که برتر از آبی چه گویمت

ای شهر یار ملک ولایت تو را سلام

برتر ز عقل و فکر و بیانی چه گویمت

تو زنده بیل حضرنی و پادشاه جام

ای جان و دل چو جان و جهانی چه گویمت

قاسم گدای کوی تو شد جان و دل بداد

ای شاه جان تو امن و امانی چه گویمت

آن گاه همین قاسم انوار به خواجه شیرازهم - که به گفته اینان مخالف شیخ جام بوده - آنگونه تعلق خاطر داشته باشد و دیوان خواجه را - که باز به گفته اینان مشتمل بر طعن و تعریض به شیخ است - علی الدوام بیش او بخواند، این امری نیست که به سادگی بتوان بذیرفت مگر گفته شود که قاسم انوار که نزدیک چهل سال با خواجه همعصر بوده وی را نمی شناخته و با همه اصرار بر خواندن دیوان وی به صورت مستمر، بازهم زبان وی را در نمی یافته و در نتیجه به جای این که بر خواجه نیز در کنار دیگر مخالفان شیخ - لعنت و نفرین تار نماید، او را

تقدیس کرده: اما کسانی که شش قرن پس از او آمده اند زیان خواجه را می فهمند و گوشه و کنایه ها را تشخیص می دهند و... (در مورد برخورد های قاسم انوار با شیخ جام بنگرید به کلیات قاسم انوار با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی چاپ تهران ۱۳۳۷ هـ. ش. ص نود و شش و پنجاه و یک از مقدمه و صفحات ۶، ۱۰۵، ۲، ۳۵۱. در باب برخوردهای وی با حافظ نیز توضیحاتی در متن مقاله هست بر گردید به ص ۸۷ - ۸۸)

روایت دیگری هم داریم (در باب منہم شدن حافظ به کفر گوئی) که استاد زرین کوب به بخشی از آن استناد کرده (.. یا کاروان حله ص ۲۷۶) و بر رویهم چندان استوار نیست و بر این حال، اگر درست باشد، در بخش دوم آن اشاره ایست به استمداد حافظ از مولانا شیخ زین الدین تابیادی و حمایتی که این عارف از وی کرد. و با توجه به این که تابیادی نیز اویسی بود و تربیت از روحانیت شیخ جام یافته بود، بسیار بعید می نماید که حافظ از یک سو شیخ جام را با تمسخر یاد کند و از سوی دیگر دست کمک خواهی به سوی مرید پر حرارت وی دراز نماید و این مرید نیز با همه دل بستگی بسیارش به شیخ خویش، کسی را که بدو طعنه زده است، آنگونه مورد حمایت قرار دهد و از مهملکه برهاند. پس اگر آن قصه راست باشد قرینه دیگری است بر ارادت حافظ به شیخ جام و این که هر چند دو قرن و نیم پس از شیخ می زیست اما در عالم معنی تربیت از روحانیت وی یافته بوده است و این معنی یا اویسی بودن خواجه که سید اشرف نیز بدان اشاره کرده - و دیدیم - کاملاً تطبیق می نماید. (در مورد مآخذ آن داستان و بررسی پیرامون آن بنگرید به ص ۱۰۱-۱۰۳ و نیز پاورقی شماره ۸۶ تا ۸۹ و در مورد سرگذشت شیخ جام و برخورد های تندش با میخواران نیز رجوع شود به «مقامات زنده بیل» چاپ تهران ۱۳۴۰ هـ. ش. ۱)

(۶۲) این مرد باید همان قوام الدین عبدالله باشد که بیشترین اطلاعات درباره وی را در «عرفات العاشقین» می یابیم در همان کتابی که بدون شک یکی از عظیم ترین و جامع ترین تذکرة های فارسی است و برای تألیف کمتر تذکرة ای به اندازه آن به منابع مهم مراجعه شده و امانت در نقل و دقت در صحت مطالب مراعات گردیده و کلیه تذکرة نویسان بعدی ریزه خوار آند (تاریخ تذکرة های فارسی ج ۲ ص ۹ - ۷ چاپ تهران ۱۳۵۰ هـ. ش. ۱)

مراد حافظ و استاد او در عرفان و تفسیر و ادب کیست؟

باری مؤلف «عرفات» به نقل از کتابی معتبر که ظاهراً در قرن نهم تألیف شده، مولانا قوام الدین عبدالله (و عمو زاده اش مولانا شمس الدین عبدالله) را به عنوان مراد و استاد مکتب عرفان و ادب حافظ نام می برد و می نویسد:

افکار و ترقیبات خواجه در امر شعر از قبل او بوده و تتبع روش او در غزلیات فرموده و از جمله تلاطمه او است چه کشف کشف نزد او خوانده و مدح او مکرر فرموده و از جمله غزلیات که خواجه حافظ به جواب آن اتیان نموده این است:

اشعاری ازین مرد و استقبال حافظ از اشعار وی

ایدل برو و معتکف کوی مغان باش

می بر کش و خاک ره رندان جهان باش

بی رطل گران عمر سبک میرود از دست

برخیز و سبک در طلب رطل گران باش

چندین ز می زهد چرا نام فروشی

بفروش بمی بخرقه و بی نام و نشان باش

سرمایه جان گر بخرند از تو بیجامی

بفروش و بده گو همگی مایه زیان باش

ای پیر اگر ت آرزوی دور جواتیست

در حلقه رندان رو و می نوش و جوان باش

بی باده تحقیق صفا نیست قواما

ابدل جوصفا میطلبی در بی آن باش

(تکمله حواشی تذکرة میخانه چاپ تهران

۱۳۴۰ هـ . ش . ص ۲ - ۹۵۱)

ستایش حافظ از مولانا قوام الدین را در اشعاری که فعلاً در دست داریم نتوانستیم یافت *

و معلوم هم نیست که مقصود مؤلف «عرفات» مدح منظوم بوده است یا غیر آن . اما به نظر می

رسد که خواجه در غزل زیر ، به استقبال غزل یاد شده استادش رفته باشد :

باز آی و دل تنگ مرا مونس جان باش

وین سوخته را محرم اسرار نهان باش

زان باده که در مصطفی عشق فروشد

ما را دوسه ساغر بده و گو رمضان باش

در خرقه چو آتش زدی ای عارف سالک

جهندی کن و سر حلقه رندان جهان باش

دلدار که گفتا به تو ام دل نگران است

گویی رسم اینک به سلامت نگران باش

خون شد دلم از حسرت آن لعل روان بخش

ای درج محبت به همان مهر و نشان باش

تا بر دلش از غصه غباری ننشیند

ای سیل سرشک از عقب نامه روان باش

حافظ که هوس می کندش جام جهان بین

گو در نظر آصف جمشید مکان باش

(دیوان حافظ به تصحیح خانلری ص ۵۵۰)

* آیا بعید است که شعر زیر نه درستایش حاجی قوام الدین از رجال دولت شاه شیخ ابو اسحاق بلکه

در ستایش همین مولانا قوام الدین باشد :

دریای اخضر فلک و کشتی هلال

هستند غرق نعمت حاجی قوام ما (دیوان حافظ به تصحیح خانلری ص ۳۸)

و این رباعی حافظ نیز :

مردی زکننده در خیبر پرس

اوصاف کرم ز خواجه قنبر پرس

گرتشنة فیض حق به صدقی حافظ

سرچشمه آن رسائی کوثر پرس

(دیوان حافظ به تصحیح خانلری ص ۱۱۰۱)

ظاهراً با توجه به این رباعی استادش قوام سروده شده :

یا رب گشته مسرا به پیغمبر بخش

تقصیر مرا به ساقی کوثر بخش

از راه خطا اگر مرا سهروی رفت

رحمی بکن و بخواجه قنبر بخش

(ایضاً تکملة حواشی تذکرة میخانه ص ۹۵۳)

بهری دیگر از اشعار قوام نیز در مآخذ مزبور آمده است که شاید بانفحص در دیوان حافظ بتوانیم توجه خواجه به پاره ای از آنها را دریابیم .

از نوشته استاد زرین کوب نیز برمی آید که مولانا قوام الدین مردی بسیار پارسا و با اخلاص بوده و در تمام دانش های رایج عصر خویش تبحر داشته و به تدریس قرآن و تفسیر و علوم شرعی می پرداخته و حافظ سال ها نزد وی شاگردی کرده و به دوس او حاضر شده و روابط خواجه با وی چنان بوده است که می توان گفت : « آن صبیح خیزی ها که حافظ همه سلامت طلبی ها و برکات آنها را از دولت قرآن می دید اشاره ای به همین مجالس قرآن قوام الدین عبدالله » است (« از کوچه زندان » چاپ تهران ۱۳۴۹ هـ . ش . ص ۷ و نیز ص ۱۲ و ۶۲) .

(۶۳) این مرد شناخته نشد . شاید همان شیخ شهاب الدین سهروردی باشد که سعدی با عنوان « شیخ دانای مرشد شهاب » از وی یاد می کند شاید هم شیخ شهاب الدین اهری باشد که در سال ۶۹۵ یا ۶۹۸ هـ . ق . در گذشته است . ولی هر کدام که باشند می بایستی رابطه حافظ با مرشد مزبور ، رابطه معنوی بوده و ارشاد و تربیت از روحانیت وی یافته باشد زیرا حافظ سال ها پس از آن دو به جهان آمده است (در مورد سهروردی بنگرید به « لغت نامه دهخدا » ذیل عنوان سهروردی ، و به مقاله بدیع الزمان فروزانفر به عنوان « سعدی و سهروردی » در سعدی نامه ، و در باب اهری نیز به « لغت نامه دهخدا » ذیل عنوان شهاب الدین) .

(۶۴) « شعر فارسی در عهد شاهرخ » چاپ تهران ۱۳۳۴ هـ . ش . ص ۱۶۴ و ۱۰۱ . « تاریخ ادبیات در ایران » از دکتر ذبیح الله صفا چاپ تهران ۱۳۶۳ هـ . ش . ج ۴ ص ۲۵۹

(۶۵) قاسم انوار در سال ۷۵۷ هـ . ق . به جهان آمده (مقدمه سعید نفیسی بر « کلیات قاسم انوار » ص شصت و دو) و حافظ در سال ۷۹۲ در گذشته است . (« لغت نامه دهخدا » حرف ح ص ۱۱۵)

(۶۶) مقدمه نفیسی بر « کلیات قاسم انوار » چاپ تهران ۱۳۳۷ هـ . ش . ص چهارده و پانزده ، « تذکرة دولتشاه سمرقندی » چاپ هند - ۱۳۰۵ هـ . ق . ص ۱۳۱ . « ریاض العارفین » از

- هدایت چاپ تهران سال ۱۳۰۵ هـ . ق . ص ۸۷)
- (۶۷) مقدمه نفیسی بر .. کلیات قاسم انوار .. ص صد و هشت .
- (۶۸) .. شعر فارسی در عهد شاهرخ .. ص ۱۴۱
- (۶۹) چنانکه حافظ گوید :
- زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت کان که شد کشته او نیک سرانجام افتاد
- (.. دیوان حافظ .. به تصحیح خانلری ص ۲۳۰)
- وسید گوید :
- پیش تیغ نو روان جان و سراندر یازیم هرکه شد کشته شمشیر غمت محترم است
- (.. کلیات قاسم انوار .. ص ۵۴ .. شعر فارسی در عهد شاهرخ .. ص ۱۵۸)
- (۷۰) .. دیوان حافظ .. با تصحیح انجوی ص ۸۳
- (۷۱) .. لغت نامه دهخدا .. زیر عنوان .. جرجانی ، میر سید شریف ..
- (۷۲) .. نفحات الانس .. به تصحیح توحیدی پور چاپ تهران ص ۳۸۹
- (۷۳) برگردید زیر شماره ۷۰
- (۷۴) .. دیوان حافظ .. به تصحیح انجوی ، مقدمه ، ص ۱۲۵ تا ۱۲۷ .
- (۷۵) حافظ در سال ۷۹۲ در گذشت (برگردید زیر شماره ۵۹) و آذری در سال ۷۸۴ زاده شد (در این مورد و در باب دیگر اطلاعات مربوط به آذری بنگرید به .. تاریخ ادبیات در ایران .. ، ذبیح الله صفا ، ج ۴ ص ۳۲۳ تا ۳۲۶)
- (۷۶) .. جواهر الاسرار .. ، آذری طوسی ، نسخه خطی ، کتابخانه گنج بخش ، شماره ۳۰۵۹ ، ص ۳۲۶
- (۷۷) جامی در سال ۸۶۷ تولد یافته (.. تكملة حواشی نفحات الانس .. ص ۱۳۹ ، .. تاریخ ادبیات در ایران .. ، ذبیح الله صفا ، ج ۴ ص ۹ - ۳۴۸) و حافظ در سال ۷۹۲ در گذشته (برگردید زیر شماره ۵۹) .
- (۷۸) .. نفحات الانس .. ص ۶۱۴ .
- (۷۹) .. تاریخ ادبیات در ایران .. ج ۴ ص ۵ - ۳۵۰ . .. تكملة حواشی نفحات الانس .. ص ۱۸ و ۱۹ و ۳۹ و ۶۷ تا ۷۳ . .. از سعدی تا جامی .. ، براون ، ص ۷۴۵ ، ۷۶۰ تا ۷۶۲ و ۷۶۹ .
- ۷۷۰ . مقدمه .. هفت اورنگ .. جامی از مدرس گیلانی ص هشت ، نوزده تا بیست و دو ، بیست و چهار .
- (۸۰) در مورد حمله های جامی به شیعه بنگرید به : .. تاریخ ادبیات در ایران .. ج ۴ ص ۵ - ۳۵۴ . هفت اورنگ .. سلسله الذهب .. ص ۴۹ تا ۵۲ . .. از سعدی تا جامی .. ، براون ، ص ۷۵۸ ، ۷۶۸ و ۷۶۹ . .. لغت نامه دهخدا .. ، حرف جیم ، ص ۹ - ۱۰۸ .
- (۸۱) در مورد نکوهش های جامی از فلاسفه بنگرید به : .. تاریخ ادبیات در ایران .. ، ذبیح الله صفا ، ج ۴ ، ص ۷ - ۹۶ . .. لیلی و مجنون .. جامی در ضمن .. هفت اورنگ .. ، ص ۹۷ .
- (۸۲) در این مورد باید دانست که جامی هر کس از سنیان را که کمترین نسبتی با تصوف داشته در کتاب خود (.. نفحات الانس ..) به عنوان عارف و صوفی یاد کرده اما بسیاری از بزرگان عرفا و مشایخ تصوف را به جرم آنکه گرایش هاشان با او تطبیق نمی کرده و بعضاً تمایلات شیعی

داشته اند، اصلاً ناپوده انگاشته و حتی به نام آنان اشاره نکرده. مانند:

شاه نعمة الله ولی، شیخ صفی الدین اردبیلی، شیخ صدر الدین موسی، سید محمد نور بخش، سید بکتاش، سید حیدر تونی، سید حیدر آملی، سید صدر الدین ترکه، میر مخنوم، شیخ عامر بصری، شاه داعی الی الله، پیر جمالی اردستانی، عزیز نسفی، میثم بحرانی، شاه قاسم فیض بخش، سید فضل اله نعیمی حروفی، سید عیاد الدین نسیمی، خواجه اسحق ختلانی و شیخ آذری که در مورد این آخری به سکوت نیز اکتفا ننموده و در کتاب بهارستان ص ۱۰۲ چاپ تهران از روی نسخه چاپ وین (مدعی شده که «در اشعار وی طامات بسیار است» چنانکه در باب مریدان سید قاسم انوار نیز می نویسد: اکثر ایشان از ربه دین اسلام خارج بودند و در دائرة اباحت و نهائون به شرع و سنت داخل (،،نفحات» ص ۵۹۳) و نسبت به شاه قاسم فیض بخش نیز بدخواهی نموده و کوشیده است تا آبروی وی را بریزد و حرمتش را بشکند (،،لغت نامه دهخدا» حرف ف ص ۳۶۵)

(۸۳) در مورد ناسزاهای جامی به ابو طالب بنگرید به «سلسلة الذهب» در ضمن «هفت اورنگ» ص ۱۵۱. مقدمه «هفت اورنگ» ص سیزده. و برای آگاهی از شواهد اسلام ابو طالب و یاری های او به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دلائل بررد منکران مسلمانی وی نیز بنگرید به «الغدير فی الکتاب و السنة والادب» که قریب به اتفاق روایات و منقولات آن از کتاب های سنیان است (ج ۷ ص ۴۰۹ - ۳۳۰ و ج ۸ ص ۲۹ - ۳).

(۸۴) حافظ در سال ۷۹۲ در گذشته (برگردید زیر شماره ۵۹) و دوانی در سال ۸۳۰ تولد یافته است (در این مورد و در باب دیگر اطلاعات مربوط به دوانی بنگرید به: «تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی» سعید نفیسی، ص ۷-۲۶۵. «از سعدی تا جامی» براون، ص ۵۱-۶۵۷. «تاریخ ادبیات در ایران» دبیح الله صفا، ج ۴ ص ۹۹).

(۸۵) شرح غزلی از حافظ، دوانی، نسخه خطی، کتابخانه دانشگاه پنجاب - لاهور.

(۸۶) «از سعدی تا جامی» براون، ص ۶۴۹.

(۸۷) شرح بیی از حافظ، دوانی، نسخه خطی، کتابخانه دانشگاه پنجاب - لاهور.

(۸۸) شرح غزلی از حافظ، دوانی، نسخه خطی، کتابخانه دانشگاه پنجاب - لاهور.

(۸۹) شرح غزلی از حافظ، دوانی، نسخه خطی، کتابخانه دانشگاه پنجاب - لاهور. این شیخ

محمود عطار که دوانی حافظ را از اصحاب و مریدان وی می شمرد ملقب به پیر گلرنگ بوده است (،،شرح سودی بر حافظ» ترجمه ستار زاده ج ۲ ص ۱۱۸۸) و در مأخذ کهن شواهد متعددی بر ارادت خواجه به او می یابیم چنانکه باز از قول دوانی آورده اند که: «خواجه حافظ مرید و تربیت یافته پیر گلرنگ است که شیخ الشیوخ زمان خود بوده، و حافظ همیشه مستمع مجلس وعظ پیر بوده است» و نیز در رساله «حل ما لا ینحل» از عبداللطیف شیروانی مشهر به افلاطون که در سال ۹۶۷ تألیف شده آمده است: آورده اند که در شهر شیراز پیری بوده به تصفیة قلب مشهور و جبینی از ضیاء و پاکیزگی پرنور و با محاسن سفید رخساری گلگون داشت و به پیر گلرنگ ملقب بود و هر که او را می دید گل می پنداشت القصه اکثر ابیات حافظ می گویند مضمون سخنهاست و بست که در مجلس روح پرور او شنیده و در رشته نظم می کشید، و از دیوان فضل او هر چه می پسندید در دیوان لسان الغیب خود اشارتی بدان حال می

نمود. نیز در حاشیه «نفحات» به قلم محمد دهمدار می خوانیم که پیری در شیراز بود مشهور به گلرنگ و اکثر اوقات در جامع عتیق می بوده خواجه بیشتر صحبت و ملازمت وی را لازم داشته و چنین شهرت دارد که مرید وی بوده و از این پیش نیز مستفاد می گردد :

پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پوشان رخسخت خبث نداد ار نه حکایت ها بود

(تذکره میخانه ص ۳ - ۹۲ حاشیه)

اینک نگاهی بیفکنیم به آنچه استاد زرین کوب در تکذیب اودات حافظ به شیخ محمود عطار - پیر گلرنگ نوشته است . ایشان ضمن تأکید بر این که مقصود خواجه از «پیر گلرنگ» در آن بیت : «بی هیچ شک اشارتی است به شراب گلرنگ - شراب کهن ، شراب پیر» - می نویسد : بعدها کوشیده اند تا این تعبیر شاعرانه خواجه را عنوان یک شیخ شهر ، یک پیر صوفی فرا نمایند از جمله سودی شارح معروف حافظ ، در شرح خود یک جا این پیر گلرنگ را محمود عطار می خواند که به ادعای وی از دست پسر شیخ شطاح خرقة پوشید ، و جای دیگر از وی به نام محمد عطار نام می برد . البته قول این شارح که دو قرن بعد از وفات حافظ می زیسته است و در باب ادعای خود نیز جز «مناقب خواجه» - که معلوم نیست چه کتابی است - مأخذ قابل اعتمادی نشان نمی دهد به هیچ وجه مایه اطمینان نمی تواند بود و ... بیان وی (حافظ) به طور وضوح جز اشارت به شراب گلرنگ دیر سال را بر نمی تابد . (جستجو در تصوف ایران - ص ۴ - ۲۲۲)

نیز : در آن ایام (ایام نزدیک به عصر حافظ) پیری برای حافظ نمی شناخته اند . بله ، یک افسانه تازه هست که سلسله اودات وی را به یک پیر شیرازی می رساند - پیر گلرنگ اما این یک نام پیرانه نیست و پیچیده است که برای شناخت هویت او در مأخذ و کتاب ها به جستجو بپردازند . این پیر گلرنگ استعاره گونه ای است که در دیوان خواجه آمده است و ظاهراً برای شراب . در واقع آنجا که شاعر از «پیر گلرنگ» خویش صحبت می دارد ، می گوید که وی به او رخسخت آن نداده است که در حق ازرق پوشان خبث کند ، نظرش به همان گلچهره کهنسالی است که خود طی سال ها با سبوی ازرق پوش صحبت ها داشته است و شاعر جاهاتی دیگر هم از این ازرق پوش کهن سال - مثل یک شیخ صحبت می کند و می گوید : حافظ مرید جام می است ای صبا برو ... بدین گونه ، شاعر ، که در مقابل مشایخ و دعوی داران عصر دهن کجی می کند ، برای آنکه به سالوس و ریای آنها خنده رندانه زده باشد پیر خرابات را به رخ آنها می کشد یا پیر گلرنگ را . (از کوچه رندان - ص ۸ - ۹۸)

ولی از آنچه قبلاً آوردیم روشن شد که ارادت حافظ به شیخ محمود عطار - پیر گلرنگ نه یک افسانه تازه است و نه صرفاً مبتنی بر نوشته سودی که دو قرن پس از وفات حافظ می زیسته . بلکه روایی کهن است با گزارشگران متعدد و از جمله آنها شخصیتی به عظمت مقام دوانی که به فاصله زمانی اندکی از حافظ در همان ایالت وی می زیسته است . و اگر روایی با این طرق متعدد را که باره ای نیز دارای این همه امتیازات است در خور قبول ندانیم دیگر چه روایی شایسته استناد خواهد بود ؟ مگر کدام یک از روایانی که استاد زرین کوب در تحلیل سرگذشت و اشعار حافظ از آن سود جسته استوارتر و قابل اطمینان تر از این است ؟

در مورد این بیت «حافظ مرید جام می است ای صبا برو...» نیز در ص ۱۰۳ و در زیر شماره (۶۱) توضیحاتی گذشت و روشن شد که برخلاف نظر استاد زرین کوب، حافظ در این بیت به نکوهش شیخ جام - صوفی معروف نپرداخته و سندی بر میخوارگی خود نیز به دست نداده است.

(۹۰) «جستجو در تصوف ایران» ص ۲۳۲، با کاروان حله، ص ۲۷۵، از کوچه اندان ص ۷۳.

۷۶، ۷۵

(۹۱) «جستجو در تصوف ایران» ص ۲۳۱

(۹۲) «مثنوی معنوی» دفتر دوم بیت ۵۳۲ و ابیات قبل و بعد آن (چاپ نیکلسون)

(۹۳) همان مأخذ دفتر پنجم بیت ۳۶۴

(۹۴) همان مأخذ دفتر ششم بیت ۶-۳۸۵۵ و آن حدود

(۹۵) همان مأخذ دفتر سوم بیت ۷۸ و ۶۹۴ و آن حدود

(۹۶) «لغت نامه دهخدا» ذیل عنوان مغربی... دیوان شمس مغربی.. چاپ - تهران ۱۳۶۲ هـ.

ش. مقدمه به قلم صادق علی به ویژه ص ۲۲ و ۲۳ و ۳۲ و ۳۴ و ۳۵

عارف مغربی و: «خانقاه»، «خرقه»، «ریاضت»، «پیری و مریدی»

(۹۷) از خانقه و صومعه و مدرسه رستیم

در کوی مغان بامی و معشوق تشستیم

سجاده و تسبیح به یک سوی فکندیم

در خدمت ترسا بچه زنار بیستیم

در مصطبه ها خرقه سالوس دریدیم

در میکده ها توبه ناموس شکستیم

از دانه تسبیح شعردن برهیدیم

وز دام صلاح و درع و زهد بجستیم

باما سخن از کشف و کرامات مگوئید.

چون ما ز سر کشف و کرامات گذشتیم

در خلوت تاریک ریاضات کشیدیم

در واقعه از سج سماوات گذشتیم

دیدیم که اینها همگی خواب و خیالی است

مردانه ازین خواب و خیالات گذشتیم

بسیار ز احوال و مقامات ملافید

باما که ز احوال و مقامات گذشتیم

ای شیخ اگر جمله کمالات تو این است

خوشباش کزین جمله کمالات گذشتیم

درد سر ارشاد زما دور کن ای پیر

کز پیر و مریدی و ارادات گذشتیم

از خانقه و صومعه و زاویه رستیم

زاوراد رهیدیم و ز اوقات گذشتیم

از کعبه و بنخانه و زتار و چلیپا

از میکده و کوی خرابات گذشتیم

این ها بحقیقت همه آفات طریقتند

المنه شو که ز آفات گذشتیم

(«دیوان شمس مغربی» ص ۸-۳۷ و «نفعات الانس» جامی ص ۶۱۲ که می نویسند:

وقتی شیخ اسمعیل سیسی - مرشد و بیرمغری - درویشان را در ارعین می شناسد، مغربی را نیز طلب داشت و او غزل اخیر را گفته و به عرض رسانید و چون شیخ آن را شنید وقت وی خوش شد و استعسان نمود.)

(۹۸) «آرزش میراث صوفیه» چاپ تهران ۱۳۶۲ هـ. ش. ص ۲۵۰ - ۲۴۸. «دیوان اسیری

لاهیجی» چاپ تهران ۱۳۵۷ هـ. ش. (مقدمه «برات زنجانی» ص ج. ح. یب. یج. ید. به. یج. و ص ۳۵۲ - ۳۴۹ متن)

(۹۹) از ما سخن کشف و کرامات میرسید

مستان خدا را ز مقامات میرسید

با زاهد رعنا سخن از عشق مگویند

از صوفی بی ذوق ز حالات میرسید

صوفی بی صفاتیم زاهد بی وفاتیم

من زخدا جدا نیستم تن فلا فلا فلا

سری که بیر میکده می گفت با حریف

در خانقاه و مدرسه رمزی از آن کجاست؟

(«دیوان اسیری» ص ۶ و ۸۶ و ۱۰۴)

(۱۰۰) «جستجو در تصوف ایران» ص ۲۳۲. «از کوچه زندان» ص ۷۳

(۱۰۱) «باکاروان حله» ص ۲۷۹

(۱۰۲) «نفعات» ص ۶۱۴

(۱۰۳) برگردیده ص ۹۰

عارفان و ارشاد کنندگان بی خرقه و بی سلسله:

(۱۰۴) از این گونه شخصیت ها در دوره های اخیر: آقا محمد بید آبادی، حاج ملاهادی سبزواری،

ملا حسینقلی همدانی، شیخ محمد بهاری، آقا رضا قمشهی، حاج میرزا جواد آقا ملکی

نیریزی، حاج شیخ حسنعلی اصفهانی، آقا میرزا محمد علی شاه آبادی، آقا سید علی مجتهد

کازرونی شیرازی، آقا شیخ محمد خراسانی گنابادی، حاج میرزا علی آقا قاضی، جهانگیر خان

قشقائی، سید احمد کربلانی، ملا محمد کاشی، ملا محمد هیدجی زنجانی، آقا سید علی

شوشتری (در کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» چاپ ۱۳۶۲ هـ. ش. ص ۵۹۴، ۶۰۲،

۶۰۴، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۳، ۷-۶۱۵، اشاراتی پیرامون احوال و مقامات غالب این

بزرگواران آمده است.)

(۱۰۵) «باکاروان حله» ص ۲۸۲

(۱۰۶) «حبیب السیر» چاپ تهران ۱۳۳۳ هـ. ش. ج ۲، ص ۶-۳۱۵

- (۱۰۷) .. باکاروان حله .. ص ۲۷۶
- (۱۰۸) .. از کوچه رندان .. ص ۲۷۵
- (۱۰۹) بنگرید به نسخه خطی آن در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور
- شیخ و صوفی که حافظ را از مهلکه رها کنید که بود ؟
- (۱۱۰) برای آشنائی بیشتر با شخصیت شیخ ، بخشی از آنچه را جامی درباره وی نوشته است می آوریم :

به واسطه ورزش شریعت و متابعت سنت رسول (ص) ابواب علوم باطنی بر وی مفتوح شده بوده است و احوال و مقامات عالی ارباب ولایت میسر گشته و وی به حقیقت اویسی بوده است و تربیت از روحانیت شیخ الاسلام احمد الجامی یافته است و ملازمت تربت مقدسه وی بسیار می کرده است . . . بعضی از اصحاب وی گفته اند که آنچه مرا معلوم شده هزار ختم قرآن بر این طریق (در قرب مزار شیخ جام) کرده از روحانیت حضرت شیخ الاسلام اشارت به آن رفت که احرام زیارت مشهد مقدس رضوی سلام الله علی من حل فیہ بند به آنجا رفت و خلعت ها و نوازش ها یافت و از آنجا عزیمت طواف مزارات طوس کرد شب در مزار متبرک شیخ ابو نصر سراج بود حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله وسلم در خواب دید که فرمودند که فردا در طوس تو را درویشی عریان پیش آید . . . بامداد به شهر طوس در آمد بابا محمود طوسی را که مجذوب بود دید بر آن صفت که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم گفته بود می آمد . . . مولانا . . . بر پای برخاست و با خود می گفت ای بی ادب کسی را تعظیم نمی کنی که دوش پیغمبر . . . با وی ملاقات کرد و وی را به تو نشان داد فرشتگان آسمان از وی شرم می دارند مولانا بر وی سلام کرد جواب داد برو که اولیاء رود بار منتظر قدم تواند . . . در کتابی که . . . جتید شیرازی . . . تصنیف کرده است نوشته است که مولانا روح الدین ابو المکارم . . . البلدی که از مشاهیر اهل علم و فضل بوده . . . و سند های عالی داشت و سالها در جامع عتیق (شیراز) پدرس اشتغال داشت . . . بعد از . . . وفات وی . . . وی را بخواب دیدم گفت که علماء را درجات است و چه درجات که میان ایشان و انبیاء تفاوت نیست مگر به یک درجه ، از وی سؤال کردم که از علمائی که اکنون در قید حیاتند کدام از ایشان اقرب است به خدای تعالی ؟ گفت مولانا زین الدین ابو بکر تایبادی . . . (.. نفعات .. ص ۴۹۸ تا ۵۰۰)

در پایان این گفتگو می افزایم :

قبلاً از قول معاصران حافظ نقل کردیم که او اویسی بوده و شیخ جام را مرشد خویش گرفته و انس بسیار او به قرآن هم که به جای خود . اینک که می بینیم شیخ تایبادی نیز چنان ویژگی هائی داشته ، به نظر می رسد اگر داستان تکفیر حافظ صحت داشته باشد ، استمداد خواجه از شیخ تایبادی و کمک او به خواجه در آن مورد ، یک علتش وحدت مشرب و طریقت بوده است . و جالب است که بدانیم بنابر بعضی اقوال ، شیخ و خواجه هر دو در سال ۷۹۱ در گذشته اند . (.. مجمع الفصحاء .. چاپ تهران ۱۳۳۹ هـ . ش . ج ۴ ص ۱۹ ، .. ریاض العارفین .. چاپ تهران سال ۱۳۰۵ هـ . ق . ص ۸۳)

- (۱۱۱) .. نفعات ص ۴۸۲ تا ۴۹۱ و در باب سرگذشت علامه الدوله نیز بنگرید به ص ۴۳۹ تا ۴۴۳

- (۱۱۲) .. از کوچه زندان .. ص ۷-۱۲۶
- (۱۱۳) .. بنگرید به یادورقی شماره ۱۱۰ .. ص ۷۰-۱۲۷
- (۱۱۴) .. جستجو در تصوف ایران .. ص ۲۲۲
- (۱۱۵) .. از کوچه زندان .. ص ۱۲۶
- (۱۱۶) .. مجالس العشاق .. چاپ کانپور- نولکشور ۱۳۱۴ هـ . ق . ص ۵-۱۴۳
- (۱۱۷) .. مقدمه .. کلیات قاسم انوار .. ص بیست و دو
- (۱۱۸) .. تاریخ ادبیات در ایران .. چاپ تهران ۱۳۶۳ هـ . ش . ج ۴ ص ۸-۵۳۷
- (۱۱۹) .. باکاروان حله .. ص ۳۷۴
- (۱۲۰) .. تذکرة میخانه .. ص ۸-۸۶
- (۱۲۱) .. جستجو در تصوف ایران .. ص ۹-۲۲۸
- (۱۲۲) .. باکاروان حله .. ص ۲۳۰
- (۱۲۳) .. کلیات سعدی .. ص ۱۱۵
- (۱۲۴) .. همان مأخذ ص ۹۶
- (۱۲۵) .. همان مأخذ ص ۳۱۳
- (۱۲۶) .. دیوان حافظ .. به تصحیح خانلری ص ۹۴۲
- (۱۲۷) .. همان مأخذ ص ۳۷۱
- (۱۲۸) .. همان مأخذ ص ۵۸
- (۱۲۹) .. همان مأخذ ص ۹۱۶
- (۱۳۰) .. همان مأخذ ص ۵۶۲
- (۱۳۱) .. همان مأخذ ص ۵۱۸
- (۱۳۲) .. پدر الشروح .. مولانا بدر الدین ، چاپ تهران ۱۳۶۲ هـ . ش . ص ۵۰۰ .. شرح دیوان حافظ .. از عبدالله خویشگی . نسخه خطی کتابخانه گنج بخش . ص ۴۲۰
- (۱۳۳) .. مجمع الفصحاء .. هدایت ، چاپ تهران سال ۱۳۳۹ هـ . ش . ج ۴ ص ۹-۴۸ .. ریاض العارفین .. هدایت ، چاپ تهران سال ۱۳۰۵ هـ . ق . ص ۲۲۶ (برای اطلاع بیشتر از سرگذشت فیض بنگرید به .. لغتنامه دهخدا .. ذیل عنوان فیض کاشانی)
- (۱۳۴) .. ریاض العارفین .. هدایت ص ۲۲۸ .. ریاض العارفین .. از آفتاب رای لکهنوی چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد . ۱۳۶۱ هـ . ش . ج ۲ ص ۱۷۰ .. لغت نامه دهخدا .. ذیل عنوان .. عبدالرزاق لاهیجی .. و .. فیاض لاهیجانی ..
- (۱۳۵) .. ریاض العارفین .. هدایت ص ۸-۲۶۷ .. مجمع الفصحاء .. چاپ تهران سال ۱۳۴۰ هـ . ش . ج ۵ ص ۷۰۵-۷۰۰ .. نیز بنگرید به لغتنامه دهخدا .. ذیل عنوان .. یغما .. و .. تراقی ، احمد ..
- (۱۳۶) .. ریاض العارفین .. هدایت ص ۵۰-۴۶ .. مجمع الفصحاء .. چاپ تهران ۱۳۳۹ هـ . ش . ج ۴ ص ۱۵-۱۲ .. کلیات اشعار و آثار شیخ بهائی .. ص ۱۰۶ تا ۱۱۵ و در صفحات قبل از آن نیز توضیحات کافی پیرامون زندگی و آثار شیخ آمده است .
- (۱۳۷) .. دیوان حبیب .. چاپ تهران ص ۴ و ۸ و ۲۲-۲۰ و برای اطلاع از زندگی و احوال وی بنگرید به مقدمه مفصل دیوان به قلم حسن حبیب و به .. طبقات اعلام الشيعة .. قرن ۱۴ ، چاپ

رئیس نعمانی *

حدیث مشهد خونین دلان

تنی است دست اگرچه ولیک غم باقیست
 نه بیش هست و نه کم ، فکر بیش و کم باقیست
 کسی نماند ز نغمه گران بزم نشاط
 بگنبد سخن ، آواز زیر و بم باقیست
 غلط که هیچ ندارم ز روزگار وصال
 که یادگار غم دوست ، چشم نم باقیست
 حدیث مشهد خونین دلان که گوید باز
 نه قاتل است و نه مقتول ، دارغم باقیست
 ز قاهران زمان کس سخن نگوید راست
 مگر هنوز کمی دوره ستم باقیست
 به عمر و دولت و ملک جهان مشو مغرور
 سکندر است و نه دارا ، نه کی نه جم باقیست
 فسانه گشت حدیث خلوص شیخ و شمعن
 ولی نزاع صنم خانه و حرم باقیست

* آقای رئیس نعمانی همکار عزیز ما در هند می باشند . برادر بیست ساله ایشان چند ماه پیش بر اثر مار گزیدگی وفات یافته است . این غزل در رثای آن مرحوم سروده شده است . ما به پیشگاه همکار ارجمند خود تسلیت می گوئیم و برای مرحوم طلب مغفرت می کنیم - دانش .

در انجمن ، چو رقیبان ، سخن نمی سازم
 شگفت چیست ، اگر رنگ بر رخم باقیست
 بجز خدا ، بکه گویم ز تیره بختی خویش
 صد آفتاب بر آمد ولی شبم باقیست
 هزار و چار صد و پنج سال هجری رفت
 مہ دوازدهم نیمہ بیش و کم باقیست
 کھن برادر من ، نوجوان ز عالم رفت
 چہا الم کہ ز فوتش نہ در دلم باقیست
 جمیل** رفت شتابان بہ عیش گاہ بہشت
 ولی غمش بہ دلم زندہ تا منم باقیست
 رئیس قصہ محرومیم چہ شرح دہم
 نہ دلبر است و نہ دل ، تاب ، نی تبم باقیست
 ** جمیل نام برادر سراینده است .

معین نظامی*

انتظار

شبی تاریک و تیرہ
 ہوا سرد است و تند و تیز و خیرہ
 رہین انتظارم
 ز درد ہجر جانان اشکبارم
 ز جوش آرزو ہا شعلہ زارم
 سراپا پیچ و تابم ، اضطرارم

* دانشکدہ - معظم آباد

ضلع سرگودھا (پاکستان)

صاحبزادہ غلام نظام الدین *

قصہ ہلالہ

ہنگال کی فارسی فتوای حافظ

فہرست

کو آن دلی کہ خستہ عشق است و ہم صبور

تاسجدہ ہا برم ز سر شوق در حضور

از عیش دھر و عشرت دنیا مگو ندیم

جز یاد یار نیست مرا مایہ سرور

از پاس تو خموشم و گر نیک بنگری

خاکم شدہ است ساحت ہنگامہ نشور

تاچشم مست دوست بیک جرعه ام نواخت

کی خم کنم بہ پیش دو عالم سر غرور

شوخی نگر کہ دوست باین پاک دامن

ہر جارود غبار ریش می شود فتور

مطرب بیا کہ حرف حق آئین دھر نیست

ساقی بریز در قدح بادہ طہور

بکشای لب ای بلبل شوریدہ ، در چمن

داؤد گل گشودہ ورق در ورق زبور

درمیکدہ بفتوی حافظ نوشتہ اند

ساقی اگر صلا دہد گو کہ بالضرور

* ولادت ۱۹۴۴ م معظم آباد - مروہ شریف (پاکستان)

آثار : شعر ناب - شاخ گل - ہوا معظم .

مظاهر مصفا

وحشت پنجاه و پنج

گفتم که نیست درد تن و امتحانِ جان
آن را که رنج نای و بلای مرنج نیست
زندانی جهانم و جان و تن مرا له
غیر از ملال نیست به جز درد و رنج نیست
درد مراست مایه ز مسعود سعد بیش
دردا که در زمانه یکی (۱) درد سنج نیست
گویند هر که رنج برد گنج می برد
بسیار رنج برده ام و هیچ گنج نیست (۲)
رنج آزموده پنجه پنجاهم و به دست
گنجی به غیر وحشت پنجاه و پنج نیست

۴ شهریور ۱۳۶۴

(۱) کسی

(۲) بدم هزار رنج و مرا هیچ گنج نیست

ڈاکٹر کلثوم ابوالبشر*

بنگال کی فارسی ، اردو اور عربی تصانیف کی فہرست

،،ثلاثہ غسالہ :،، ایک تعارف

اردو ادب میں تذکرہ نگاری کی اہمیت و افادیت سے کسی کو انکار نہیں ہے۔ تذکرے ہمارا نہایت بیش بہا اور قیمتی ادبی سرمایہ ہیں۔ ان تذکروں کے ذریعے ہم اس زمانے کے تاریخی، سیاسی، سماجی و ادبی زندگی کے نقوش سے واقف ہوتے ہیں۔ اردو کے قدیم ادب میں شاعری کے بعد تذکروں کا ہی مقام ہے۔ اور یہ کہنا مبالغہ نہ ہو گا کہ اردو شاعری اور تذکرہ نویسی ہمیشہ دوش بدوش رہی ہے۔

اردو شاعری کی ترقی کے بعد شعراء کے کلام کو جمع کرنے کا ایک شوق عام و خاص میں پیدا ہو چکا تھا۔ یہ شوق ،،بیاض“ کی صورت میں ظہور پذیر ہوا۔ آہستہ آہستہ شعرا کے کلام کے ساتھ ساتھ ان کی زندگی کے حالات پر بھی روشنی ڈالی جانے لگی۔ کبھی کبھی ان کے کلام کا تنقیدی جائزہ بھی لیا جانے لگا۔ اس طرح اردو میں تذکرہ نگاری کی بنیاد پڑی۔ چونکہ اردو شاعری نے فارسی شاعری کا ہاتھ تھام کر چلنا سیکھا تھا اسلئے قدرتی طور پر اردو

* ولادت : ۱۱ فروری ۱۹۳۷ء بمقام بمبئی۔ سابق صدر نشین شعبہ اردو و فارسی ڈھاکہ

یونیورسٹی، بنگلہ دیش۔

مطبوعہ مقالات : ۱۔ بنگلہ دیش کے ادب اور معاشرت پر عربی اور فارسی کے اثرات۔

۲۔ ڈھاکہ یونیورسٹی میں تصوف کے فارسی مخطوطات کی جامع فہرست۔

میں تذکرہ نگاری کی روایت بھی فارسی تذکرہ نگاری کے اثر سے اپنا دامن بچا نہ سکی۔ اردو تذکرہ نگاروں نے فارسی کا اسقدر اثر قبول کیا کہ اردو شاعروں کے جو تذکرے مرتب ہوئے ان کی زبان فارسی ہی رہی۔ مثلاً فتح اللہ گردیزی کا „تذکرہ ریختہ گویان“ اور میر غلام حسین کا „تذکرہ شعرائے اردو“۔

اردو تذکرہ نگاری کی تاریخ میں قائم چاند پوری کے لکھے تذکرہ „نکات الشعراء“ کو فوقیت حاصل ہے۔ اس کے علاوہ اور بھی کئی تذکرے قابل ذکر ہیں مثلاً „گلزار ابراہیم“ از علی ابراہیم خان۔ „گلزار ہند“ از مرزا لطف، „تذکرہ ہندی و ہندی گویان“ از مصحفی، „گلشن بر خار“ از مصطفی خان شیفتہ، „خمخانہ جاوید“ از سری رام، „گل رعنا“ از عبدالحئی اور „آب حیات“ از محمد حسین آزاد۔ ان میں سے ہر تذکرہ اہمیت کا حامل ہے۔ مگر جہاں تک بنگال کے شعراء اور ادباء کے حالات کا تعلق ہے وہ ان تذکروں میں تقریباً ناپید ہیں۔

انیسویں صدی کے آخر میں بنگلادیش کے مایہ ناز شاعر و ادیب عبدالغفور نساخ نے „سخن الشعراء“ لکھ کر اس کمی کو کسی حد تک پورا کیا ہے۔ مگر بقول جناب اقبال عظیم عبدالغفور نساخ کی تصنیف „سخن الشعراء“ کے متعلق اس قدر بتا دینا کافی ہے کہ وہ صوبہ بنگال میں ارتقائے زبان و ادب سے متعلق کوئی مسلسل و مربوط تاریخ نہیں ہے، بلکہ شعراء کے بے حد مختصر سوانح حیات اور بہت ناکافی نمونہ کلام پر مشتمل ایک ڈائری ہے۔ جس میں مشرقی اور مغربی بنگال کے اور بہار کے بعض شعراء کا ذکر بھی تقدّم و تأخّر زمانی کے بغیر باعتبار حروف تہجی ضمناً شامل کر دیا گیا ہے (۱)۔

نساخ کا دوسرا تذکرہ „تذکرہ المعاصرین“ ہے جو فارسی زبان

میں ہے۔ اس تذکرہ میں بنگال کے فارسی شعراء کا ذکر دیگر تذکروں کے مقابلے میں زیادہ ہے۔ ڈھاکہ یونیورسٹی کے کتب خانہ میں اس کی نقل محفوظ ہے۔ (۲)

زیر نظر مقالہ میں جس نادر تذکرہ (فہرست) کا ذکر مقصود ہے وہ بنگال میں اردو، فارسی اور عربی تصانیف کی فہرست موسوم بہ ”ثلاثہ غسالہ“ ہے جس کا مسودہ ڈھاکہ یونیورسٹی میں محفوظ ہے۔ اس کے مصنف بنگلادیش کی ایک اہم ادبی شخصیت شفاء الملک حکیم حبیب الرحمن (متوفی ۱۹۴۶ء) ہیں۔ جناب اقبال عظیم نے ”مشرقی بنگال میں اردو“ میں حکیم حبیب الرحمن کے بارے میں لکھا ہے:

”حکیم حبیب الرحمن صاحب ڈھاکہ کے ان ممتاز بزرگوں میں سے ایک تھے، جن کے دم سے یہاں کی علمی اور ادبی دنیا آباد تھی۔ کہنے کو وہ شہر کے صرف حکیم تھے، لیکن فی الحقیقت ڈھاکہ کے بادشاہ تھے۔ جن کے اشارے کے بغیر یہاں پتا بھی نہ مل سکتا تھا۔ علم و ادب، سیاست، سوسائٹی، دین، غرض زندگی کا کوئی شعبہ ایسا نہ تھا، جس پر حکیم صاحب حاوی نہ ہوں۔ وہ خود اپنی ذات میں ایک انجمن اور ان کا دولت کدہ ایک سدا بہار محفل تھی۔ ان کی زندگی پر جو چیز سب سے زیادہ حاوی تھی وہ زبان و ادب کی ٹھوس خدمت اور تصنیف و تالیف کی لگن تھی جو مرتے دم تک ان کے ساتھ رہی۔“ (۳)

حکیم حبیب الرحمن مرحوم کی زمانہ طالب علمی کی تصانیف میں ”حیات سقراط“ اور ”الفاروق“ نامی دو رسالے ملتے ہیں۔ حکیم محمد اجمل خان (متوفی ۱۹۲۷ء) نے ”الفاروق“ کی پچاس جلدیں خرید کر ان کا حوصلہ بڑھایا۔ (۴) اس کے علاوہ ”ڈھاکہ اب

سے پچاس برس پہلے ” اور ”آسودگانِ ڈھاکہ“ ان کی دو اہم تصانیف ہیں ، جن میں ڈھاکہ کی سماجی اور تاریخی زندگی کی چلتی پھرتی تصویر نظر آتی ہے ۔ مشرقی بنگال کے اولین دو جریدے ”المشرق“ (۱۹۰۶) اور ”جادو“ (۱۹۲۳) انہیں کی زیر ادارت ڈھاکہ سے شائع ہوئے تھے ۔ بنگال کی تاریخ پر بھی ان کی گہری نظر تھی اسی لئے ”تاریخ بنگالہ“ مرتب کراتے وقت ڈھاکہ یونیورسٹی کے منتخب ممبروں میں ان کا نام بھی شامل کیا گیا ۔

مولانا حکیم حبیب الرحمن نے ”ثلاثہ غسالہ“ مولانا شبلی نعمانی کے ایماء پر لکھی ۔ ۱۹۰۳ء میں اپنی تعلیم ختم کرنے کے بعد جب حکیم صاحب ڈھاکہ لوٹے ، ان کے دل میں یہ خیال پیدا ہوا کہ حاجی خلیفہ کی ”کشف الظنون“ کی طرز پر وہ بھی ہندوستان کے تمام ادباء و شعراء کی تصانیف اور انکے مختصر حالات زندگی پر ایک کتاب لکھیں ۔ اسی عرصہ میں ۱۹۰۶ء میں ڈھاکہ میں آل انڈیا مسلم ایجوکیشن کانفرنس منعقد ہوئی ۔ اس کانفرنس میں ہندوستان کی مایہ ناز شخصیات ڈھاکہ تشریف لائیں جن میں مولانا شبلی نعمانی بھی شامل تھے ۔ بقول حکیم صاحب :

” ۱۹۰۶ء میں یہاں ایجوکیشنل کانفرنس کی تقریب میں متکلم اسلام علامہ شبلی نعمانی مغفور تشریف لائے تو میں نے ان کی خدمت میں یہ خیال پیش کیا کہ حاجی خلیفہ کی ”کشف الظنون“ کی طرح صوبہ وار کتابوں کے حالات مع مصنفین کے مختصر ترجمہ کے کوئی لکھ دے تو ہندوستان کی ایک بڑی علمی خدمت ہو گی ۔ علامہ نے تحسین فرمانے کے ساتھ حکم دیا کہ بنگال کا حصہ تو پورا کرو ۔ چالیس برس سے کچھ کرتا رہا ہوں ۔ مگر مسلسل کام نہیں ہوتا ۔ تاہم اب کام ختم ہو چکا ہے “ (۵)

یہ تذکرہ (فہرست) مرتب کرنے میں حکیم صاحب نے بڑی جانفشانی اور محنت کا ثبوت دیا۔ چالیس سال کا طویل عرصہ کوئی معمولی بات نہیں ہے۔ مواد جمع کرنے کے لئے انہوں نے کئی افراد کے پاس التجا آمیز خطوط روانہ کیے تاکہ جس کسی کو بنگال کی تصانیف کے بارے میں معلومات ہوں وہ انہیں اطلاع دے۔ اس سلسلے میں ان کا ایک گشتی مراسلہ بہت اہم ہے۔ جس سے معلوم ہوتا ہے کہ وہ اس فہرست کی تدوین کے کس قدر خواہشمند تھے۔ یہ مراسلہ ۱۹۰۶ء کے لگ بھگ لکھا گیا ہو گا۔ مراسلہ کا عکس اور اس میں دی گئی دعوت دل چسپی سے خالی نہیں ہے۔

(السلام) علیکم ورحمۃ اللہ وبرکاتہ

..... کتاب پیش خدمت میں

آئیے..... کہ جواب سے سرفراز کیا جاؤ گا

وہاں میں مسلمانوں کے پاس سربس سے زیادہ حکومت کی اسلئے یہاں کی باشندوں نے کچھ نہ کچھ عامی آثار بھی چھڑے ہیں یعنی عربی فارسی اور اردو زبان میں کلاہن اور رسائل تصنیف کیں جنہیں سے کچھ مطبوع ہو سکیں اور بہت کچھ نامی رہ گئیں اس ذخیرہ میں نہ صرف مسلمان ہی ہیں بلکہ ہندو بھی شریک ہیں اور انکی تعداد بھی معقول ہے۔ مسلمانوں نے جب وہ زائدہ تھے تاریخ سے متعلق تمام شاخوں کی معقول خدمت کی بلکہ راقعہ ہے کہ بہت سے تاریخی شہروں کے دیگر عام رفقوں کی طرح وہ موجد و مخترع ہیں۔ چنانچہ ابن الندیم کی کتاب الفہرست اس فن کی غالباً پہلی کتاب ہے اور آج بھی اسکی قدر اسی قدر ہے جتنی تصنیف کے دن بھی کتاب الفہرست کی تقریباً چھ سو برس بعد حاجی خلیفہ چابی نے کشف الظنون نام ایک کتاب لکھی جو معارف اسلامی کتبہ اور جمع کی لحاظ سے بہت بڑی کتاب ہے لیکن قدر و قیمت کی حیثیت سے کتاب الفہرست سے ادنیٰ۔ اسمیں عربی فارسی ترکی زبان میں مسلمانوں نے اگلے زمانے تک جتنی کتابوں لکھیں انہیں سبکی فہرست سے مختصر حال کے ہے اسکی بعد مصر میں ایک عیسائی نے عربی زبان میں اکتفاع القراءہ بجا ہر المطبوع نام کتاب ایک لکھی یہ گریا کشف الظنون کا تکرار ہے اگرچہ اسکی خصوصیت دوسری ہے۔ کشف الظنون میں ہندوستان کی مصنفہ کتابوں کا ذکر ہی آیا ہے لیکن انکی تعداد برائے نام ہے اسلئے بہت دلو سے بچے یہ خیال تھا کہ سارے ہندوستان کی عربی فارسی اور کتابوں کی فہرست بنجائی اور ساتھ ہی ساتھ مصنفین کا مختصر خیال ازہر لکھائی اسی قدر مصیبت نہیں کہ

جاتی تو اس طرح ہندوستانی کی ایک علمی تاریخ مرتب ہو جاتی اس خیال کو مینے سنہ ۹۰۶ میں علامہ شبلی مرحوم سے عرض کیا تھا، الزمرۃ الیٰ الیٰ بہت پسند کیا لیکن کام کی رسمت دیکھ کر کامیابی کی متعلق شبہ کا اظہار بھی فرمایا مینے اس وقت ان کے سامنے یہ تجویز پیش کی تھی کہ پنجاب اور ممالک متعدد کو الگ کر کے ہریک مروجہ کر ایک ایک فرد اپنے ذمے لے لے اور وہ اپنے اپنے مروجے کی فہرست مرتب کرے پنجاب اور ممالک متعدد میں ایک ایک شہر یا ضلع ایک ایک شخص کے ذمے ہوں تو وہ کام سہولت سے ہو سکتا ہے علامہ مرحوم نے یہ تجویز بہت ہی پسند فرمائی اور مینے اس وقت سے اس کام کا داغ بیل ڈالا یعنی بنگال و آسام اور اپنے ذمے لیا۔ اور تب ہی سے مواد فراہم کر رہا چنانچہ اب قریباً تین سو کتابچے عربی فارسی اور اردو (میرے ذخیرہ میں ہیں) یا اراکا حال مجھے معلوم ہے اب ملاح عام ہے یاران لکھ دان کیلئے۔

کہ آسام و بنگال کے اہل علم میری اتنی مدد کریں کہ انکی اطلاع میں اگر ان زبانوں کی کوئی کتابی مطبوعہ یا قلمی ہوں تو اسے متعلق مجھے حسب ذیل امور کا جواب لکھ کر بھیج دیں لہایت احسان مند ہو لگا اور ایک جلد معجزہ کتاب بھی حاضر خدمت کر لگا۔

لام کتاب - موضوع کتاب - لام مصنف - زبان - قلمی یا مطبوعہ - لام مطبع - سنہ تصنیف و طباعت - صفحات - مصنف کا مختصر حال اگر معلوم ہوں اور کتاب کی شروع سے ابتدا کی کئی سطر عبارت پختہ را لیا لام پختہ

خادم الاطباء حکیم حبیب الرحمن
ڈھاکہ

تقریباً چالیس سال کی کوشش اور جستجو کے بعد حکیم صاحب نے تمام ضروری معلومات حاصل کر لی تھیں، اور تینوں زبانوں کی کتابوں کا مطالعہ کر کے ہر کتاب اور اس کے مصنف پر ایک ایک نوٹ بھی تیار کر لیا تھا۔ مگر مسودہ ابھی میٹھ کی شکل میں نہیں آنے پایا تھا کہ ۲۳ فروری ۱۹۳۶ء کو ان کا انتقال ہو گیا۔،، ثلاثہ غسالہ،، کی اشاعت کے سلسلے میں حکیم صاحب نے فرمایا تھا :

،، مساجد ڈھاکہ کے بارے میں ایک رسالہ تیار ہے۔ جو اس رسالے کے متصل بعد ہی اشاعت پائے گا انشاء اللہ تعالیٰ۔ اور اس کے بعد اگر زندگی اور صحت رہی تو ثلاثہ غسالہ کی باری آ سکتی ہے۔،، (۶) افسوس کہ ان کا خواب شرمندہ تعبیر نہ ہو سکا۔ ان کے انتقال کے بعد یہ افواہ پھیل گئی کہ ،، ثلاثہ غسالہ،، کے تمام مسودات گم ہو

گئے ہیں۔ مگر بعد میں اس افواہ کی تردید ہو گئی۔ جناب اقبال عظیم نے اپنی کتاب „مشرقی بنگال میں اردو“ کی تالیف میں ان مسودات سے بھرپور استفادہ کیا ہے۔ ان تک یہ مسودات ڈاکٹر عندلیب شادانی (م ۱۹۶۹) سابق صدر شعبہ فارسی و اردو ڈھاکہ یونیورسٹی کی معرفت پہنچے تھے۔ شادانی مرحوم نے یہ مسودے مصنف کے اخلاف سے حاصل کئے تھے۔ اقبال عظیم اپنی مذکورہ کتاب میں لکھتے ہیں :

„ثلاثہ غسالہ“ کے حصہ اردو سے متعلق جو دستاویزات اس وقت میرے پاس ہیں ان کی کتابی شکل یہ ہے کہ ہر کتاب کے متعلق فل اسکیپ سائز کے کاغذ پر حکیم صاحب نے مفصل نوٹ اور نمونہ عبارت درج کر کے انہیں حروف تہجی کے اعتبار سے سلسلہ وار مرتب کیا ہے۔ تینوں زبانوں پر مشتمل کاغذات جن کے تعداد کئی ہزار ہے اور جو وزن میں کم و بیش ایک من ہیں، ایک گٹھری کی شکل میں دستیاب ہوئے، جن میں دو بیاضیں بھی برآمد ہوئیں، ان بیاضوں میں الف سے شروع ہونے والی تمام عربی، فارسی اور اردو کتابوں کا ذکر کیا گیا ہے۔“

۱۹۷۱ء کے بعد اقبال عظیم پاکستان چلے گئے تو جاتے وقت „ثلاثہ غسالہ“ کے اردو حصے کو جو تقریباً انہی کی ملکیت ہو چکا تھا دوبارہ حکیم صاحب کے بڑے بیٹے حسام الدین کو پہنچا گئے۔

۱۹۷۹ء میں ڈھاکہ یونیورسٹی کی درخواست پر حکیم صاحب کے بڑے بیٹے نے اپنے والد کی جمع کردہ بچی کچی تقریباً تمام کتابیں ڈھاکہ یونیورسٹی کے سپرد کر دیں، انہی میں „ثلاثہ غسالہ“ کے مسودات بھی شامل ہیں۔ جو اب یونیورسٹی کے قلمی نسخوں کے شعبہ میں محفوظ ہیں۔ یہ کتاب تین جلدوں میں تقسیم ہے۔ جو

بالترتیب، فارسی، اردو اور عربی، کتابوں کے تذکرے پر مشتمل ہے۔ پوری کتاب اردو زبان میں لکھی گئی ہے۔ ہر کتاب کے بارے میں مندرجہ ذیل ترتیب کے مطابق معلومات فراہم کی گئی ہیں:

کتاب کا نام - کچھ مصنف کے بارے میں - مقام طباعت - تاریخ طباعت - تعداد صفحات - ابتدا کی چند سطور بطور نمونہ۔

ثلاثہ غسالہ کے زیادہ تر صفحات حکیم صاحب نے خود لکھے ہیں درمیان میں کہیں کہیں کسی دوسرے کاتب کی تحریر بھی نظر آتی ہے۔ حکیم صاحب نے کسی صفحہ پر بھی نمبر نہیں دیا تھا۔ کتاب کے مسودات کو یکجا کرنے کے بعد فی الحال ہر صفحے پر نمبر درج ہیں۔

ثلاثہ غسالہ کی پہلی جلد فارسی کتابوں کے تذکرہ پر مبنی ہے جو صفحات ۱ تا ۱۶۰ پر مشتمل ہے۔ تقریباً ۱۳۲ مطبوعہ و غیر مطبوعہ فارسی کتابیں جو بنگال میں تصنیف ہوئیں ان کے کوائف اس جلد میں درج ہیں۔

ثلاثہ غسالہ کی دوسری جلد میں بنگال میں لکھی ہوئی مطبوعہ و غیر مطبوعہ اردو کتابوں کا تذکرہ ہے۔ اس جلد کے صفحات ۱۶۱ تا ۳۹۲ ہیں۔ کل ۲۱۹ کتابوں کا تذکرہ ہے۔

ثلاثہ غسالہ کی تیسری جلد ۳۹۳ تا ۵۵۰ صفحات پر مشتمل ہے۔ اس حصہ میں عربی کی کتابوں کا تذکرہ ہے۔ مگر زیادہ تر صفحات میں متفرق مضامین کی کتابوں کا بھی ذکر ہے۔ صفحہ ۳۹۳ تا ۴۳۳ عربی کی کل ۴۱ کتابوں کا تذکرہ ہے۔ درمیانی صفحات میں

Geographical Statements of Some Places,

Dacca and near Dacca and translation of

some Government Circulars.

لکھا ہے۔ مگر صفحہ ۴۳۵ سے ۴۵۲ تک دوبارہ نئے سرے سے فارسی اور اردو کی ۱۹ کتابوں کا ذکر ہے۔ یہ زیادہ تر قانون کی کتابیں ہیں صفحہ ۴۵۳ تا ۴۸۸ ڈھاکہ اور اس کے مضافات کا جغرافیائی حوالہ ہے یہ انگریزی میں ٹائپ شدہ مواد ہے۔ صفحہ ۴۸۹ تا ۵۵۰ اردو، فارسی اور عربی کی کتابوں کا تذکرہ ہے۔ شاید،، ثلاثہ غسالہ، کی شیرازہ بندی کے بعد یہ صفحات ملے ہوں اس لئے انہیں Scattered and Illegible (منتشر اور ناخوانا) کہا گیا ہے۔ بنگال میں عربی مطبوعہ و غیر مطبوعہ کتابوں کی تحقیق کے سلسلے میں یہ حصہ اہمیت کا حامل ہے۔ عربی کتابوں کے زیادہ تر مصنفین مشرقی بنگال سے تعلق رکھتے ہیں۔ چند کتابوں کے نام ملاحظہ فرمائیں:

- ۱۔ ارشاد الی تربیت الاولاد از بہادر مولوی محمد موسی مطبوعہ پروفیشنل پریس ڈھاکہ ۱۹۲۷ء، ۴۴ صفحات۔
- ۲۔ باکورة الادب از شمس العلماء ابو نصر محمد وحید سلہٹی مطبوعہ حیدر آباد دکن، ۶۳ صفحات۔
- ۳۔ بستان الادب از مولوی ابو البشر محمد عثمان غنی صاحب ہیڈ مولوی مسلم اسکول ڈھاکہ، مطبوعہ ڈھاکہ، ۷۵ صفحات۔
- ۴۔ براہین قطعہ از مولانا کرامت علی، مطبوعہ بشیری کلکتہ ۱۲۸۷ھ، ۳۲ صفحات۔

حکیم صاحب نے اس کتاب کا نام،، ثلاثہ غسالہ، کیوں رکھا؟ اس سلسلے میں ڈاکٹر عبداللہ فرمانے ہیں:

،، ثلاثہ غسالہ، کے دونوں الفاظ ہی عربی کے ہیں۔ ثلاثہ بمعنی تین اور غسالہ کا مطلب ہے مُردوں کو کفن دفن کیلئے غسل کرانے والی عورتیں یا جو کنیزیں غسل کراتی ہیں۔ ثلاثہ غسالہ کا ایک اور مطلب ہے۔ ذہنی اور جسمانی تھکاوٹ کو دور کرانے کے لئے صبح کے

وقت جو خاص تین پیالے شراب کے پئے جاتے ہیں انہیں بھی ثلاثہ غسلہ کہتے ہیں۔ یہاں حکیم صاحب کی کتاب میں عربی، فارسی اور اردو ان تین زبانوں میں لکھی کتابوں پر تبصرہ کیا گیا ہے اس لئے اسے „ثلاثہ غسلہ“ کا نام دیا گیا ہے۔ (۸)

„ثلاثہ غسلہ“ بنگال کی اردو، فارسی اور عربی تصانیف کی ایک اہم دستاویز ہے اس دستاویز کے کچھ حصے زمانے کی دستبرد سے محفوظ نہ رہ سکے اور کئی جگہ بکھر جانے کے بعد بھی اب جو کچھ ان تین جلدوں میں بچا ہے اسے محفوظ رکھنا ایک اہم فریضہ ہے۔ افسوس کہ یہ کتاب اب تک شائع نہ ہو سکی۔ مگر اس کتاب سے استفادہ کر کے دو اہم تصانیف منظر عام پر آچکی ہیں۔ اقبال عظیم کی „مشرقی بنگال میں اردو“ اور ڈاکٹر عبداللہ کا بنگالی زبان میں لکھا ہوا پی۔ ایچ۔ ڈی کا مقالہ „بنگلادیش میں فارسی ادب (انیسویں صدی)“ ثلاثہ غسلہ کی ہی اہم کڑیاں ہیں جو بکھر کر ان دو کتابوں میں سمٹ آئی ہیں۔

حواشی

- ۱۔ مشرقی بنگال میں اردو از اقبال عظیم مطبوعہ ڈھاکہ ۱۹۵۳ء، ص ۱۱۰۔
- ۲۔ یہ نقل ایشیائک سوسائٹی آف بنگلادیش ڈھاکہ کے کتابدار نے تیار کی ہے۔
- ۳۔ مشرقی بنگال میں اردو، ص ۱۱۰۔
- ۴۔ آسودگان ڈھاکہ از حکیم حبیب الرحمن مطبوعہ ڈھاکہ ۱۹۳۶ء، ص ۱۔
- ۵۔ ایضاً ص ۲۔
- ۶۔ دیباچہ آسودگان ڈھاکہ ص ۲۔
- ۷۔ مشرقی بنگال میں اردو ص ۱۳ و ۱۵۔
- ۸۔ حکیم حبیب الرحمن (بزیان بنگالی) از ڈاکٹر عبداللہ ڈھاکہ ۱۹۸۱ء۔

ڈاکٹر اکبر حیدری کاشمیری *

فارسی شعراء کے دو نایاب اور غیر مطبوعہ تذکرے

،، آئینہ حیرت ،، اور ،، طور معنی ،،

یادش بخیر یہ ان دنوں کی بات ہے جب میں آج سے کوئی بیس سال قبل جناب راجہ صاحب محمود آباد کا نادر زمانہ کتب خانہ دیکھنے میں مصروف تھا۔ کتب خانے میں کچھ ایسے بیش بہا فارسی تذکرے نظر سے گزرے جو نہ صرف بہت ہی قدیم ہیں بلکہ ان میں سے بعض نادر اور نایاب بھی ہیں۔ ان میں ،، شعر خیال ،، (۱) اور ،، تذکرہ جواهر العجائب ،، (۲) قابل ذکر ہیں۔ اول الذکر کتاب میں ان الفاظ اور اشعار کی شرح ہے جو عورتیں استعمال کرتی ہیں۔ دوسری کتاب فارسی گو شاعرات کے حالات پر مشتمل ہے جسے میر الہی حسینی نے اپنے تذکرہ ،، خزینۃ الہی ،، میں بار بار ،، تذکرۃ النساء ،، لکھا ہے۔ ان ہی دنوں میں ندوۃ العلماء لکھنؤ کے کتب خانے میں بھی مخطوطات دیکھا کرتا تھا۔ یہاں احمد حسین سحر (م ۱۲۸۹ھ)

* ولادت: ۱۳ اکتوبر ۱۹۲۹ء۔ درمحلہ خانقاہ سوختہ۔ سری نگر (کشمیر)۔ استاد شعبہ اردو، کشمیر یونیورسٹی، سری نگر

آثار و مقالات: ۱۔ بہارستان شاہی (تاریخ کشمیر)۔ ۲۔ سراج الدین علی خان آرزو۔ ۳۔ شاہنامہ فردوسی قدیم ترین نسخہ بایسنقر۔ ۳۔ برہان قاطع۔

کی تالیفات کا ایک خطی مجموعہ نظر سے گذرا . اس میں تین قلمی اور غیر مطبوعہ تذکرے ایک ہی جلد میں مجلد ہیں .

۱ - بہار بیخزان .

۲ - طور معنی .

۳ - تذکرۃ النساء موسوم بہ آئینہ حیرت .

،،تذکرۃ النساء،، دیکھ کر فوراً ذہن میں آیا کہ شاید یہ تذکرہ ،،جواہر العجائب،، کا دوسرا نسخہ ہو گا . لیکن جب غور سے دونوں نسخوں کا مقابلہ کیا تو معلوم ہوا کہ دونوں تذکرے الگ الگ مؤلفین کے ہیں .

ان میں سے ،،بہار بے خزان،، ایک بار بہ تصحیح ڈاکٹر نعیم احمد ، علمی مجلس دہلی کی طرف سے ۱۹۶۸ء میں اور دوسری بار بہ تصحیح حفیظ عباس شایع ہو چکا ہے . اول الذکر اشاعت ہماری نظر سے گذری ہے جس میں مصحح نے دقت نظر سے کام نہیں لیا - ہم نے اس ایڈیشن کی غلطیوں کی نشان دہی اپنے ایک مضمون ،،تذکرۃ بہار بے خزان - تحقیقی جائزہ،، مشمولہ سہ ماہی ،،تحریر،، دہلی جلد ۵ شماره ۱ ، ۱۹۷۱ء میں کردی ہے . دوسری اشاعت ہماری نظر سے نہیں گذری .

باقی دو تذکروں ،،آئینہ حیرت،، اور ،،طور معنی،، کے بارے میں

ہم تفصیلات دے رہے ہیں .

آئینہ حیرت

،،آئینہ حیرت،، فارسی شاعرات کا مختصر تذکرہ ہے - مؤلف نے

اس کا نام ،،تذکرہ النساء،، موسوم بہ ،،آئینہ حیرت،، رکھا ہے - یہ

۱۲۵۸ھ میں تالیف کیا گیا - انوار حسین تسلیم سہسوانی نے یہ قطعہ

لکھا :

چون تذکرہ سحر بالطف الہی

دید آئینہ حال وی از خاتمہ صورت

از غیب نداشتد پی تاریخ تماشا

،، آئینہ دلہاست چہ آئینہ حیرت ،،

اس میں چونتیس شاعرات کا تذکرہ ہے۔ دیباچے کے بعد تذکرہ کی ابتدا بی بی آرزوی سمرقندی سے ہوتی ہے اور یہ نورجہان بیگم پر ختم ہوتا ہے۔ شاعرات کے نام یہ ہیں :

- ۱- بی بی آرزوی سمرقندی .
- ۲- بی بی آتون زن مولانا بقائی
- ۳- بادشاہ خاتون کرمانی .
- ۴- آغا دوست دختر درویش خیام سبزواری .
- ۵- بزرگی کشمیری .
- ۶- بیدلی .
- ۷- جمیلہ خانم فصیحہ .
- ۸- حرفی صفاہانی .
- ۹- حرفی ثانی .
- ۱۰- حجابی اردبیلی .
- ۱۱- خانمی شیرازی .
- ۱۲- مسماء خانہ زادہ تبریزی .
- ۱۳- زیبائی
- ۱۴- خدیجہ سلطان بیگم سلطان .
- ۱۵- زائری
- ۱۶- سلطان بیگم زوجہ اکبر شاہ متخلص بہ سلیمان
- ۱۷- فاطمہ خراسانی

- ۱۸ - فاطمه قواله
- ۱۹ - گلرخ بیگم گلرخ
- ۲۰ - کامله بیگم
- ۲۱ - عاشی سمرقندی
- ۲۲ - عصمتی
- ۲۳ - عفتی
- ۲۴ - ملهی
- ۲۵ - بی بی مهری تبریزی (زوجه حکیم عبدالعزیز)
- ۲۶ - مهری هروی
- ۲۷ - ماهی
- ۲۸ - مخدوم لطیفه
- ۲۹ - نواب زیب النسایبگم دختر اورنگ زیب تخلص مخفی
- ۳۰ - رابعه
- ۳۱ - نازنین
- ۳۲ - بیچه شاهی
- ۳۳ - بیچه بهشتی
- ۳۴ - نورجهان بیگم
- دیباجه مؤلف

..مشاطگی خامه جادو بیان بآراستگی مضامین حمد معنی آفرینی است که غنچگی دلهای مخموم را از نسیم روح پرور مدعای رنگین ، شگفته و خندان ساخته و غازه آرائی عروس معانی به ثنایزدازی متکلمی است که هر نوع بشر را باده ایجاد سخن موزون عطا کرده ، قدسیان عالم ملکوت باوصف شغل ذکر حمد و ثنائش قاصر البیان اند و سبحه گردانان خورشید ضمیر باوجود نور باطن از غایت تحیر در مقام سکوت

سردر گریبان ، تیر درونان انجمن معرفت را غیر ازین که لب به نعمت
 باعث ایجاد عالم و عالمیان و افتخار هر دو جهان پیغمبر آخر الزمان
 علیه الصلوة والسلام و جناب ائمه و اهل بیت و صحابه کرام که
 مقتدایان دین متین و ارکان مبین اند گشاده ذریعه استغفار معاصی بر
 انگیزند چاره درد دل بیماران جرم و عصیان جز این نیست .
 اُمی لقب و عالم اسرار الهی درویش صفت و بخشنده تاج و عفت
 بادشاهی

آن سبز ملیحی که زبستان عرب خاست
 هر سبزه به تعظیم او را حسن ادب خاست
 در بیان اوصاف و محامد پایگاه و منزلت عالی او مداحان عالم سروپا
 باخته اند و بحضور مراتب و الایش سخن طرازان جهان زمین را به
 آسمان برداشته از کوتاهی کمند فکر تخصیص ندامت فروورفته اند - این
 پریشان گفتار را یارائی آن کجاست که حرفی بتوصیفش بزبان آرد .
 ناگزیر طبع معنی آنها به افتتاح قول گنجینه اسرار معانی سلسله
 جهانست یعنی در کتب تذکره شعراء اکثری از حال زنان شاعره
 ذکر نمی یافت . و دوسه تذکره هم که آغاز و انجامش چون ابتدا و منتها
 عشق خانه بر انداز پیدا نبود بنظر آمد . می خواستم که تذکره مختصر
 در بیان حال رنگین بیانات لطافت زا و نزاکت بندان جادو ادا ترتیب
 داده ، تخصیص کلام نساء از مردان حال رنگین بیانات لطافت زا و
 نزاکت بندان جادو ادا ترتیب داده ، تخصیص کلام نساء از مردان معنی
 فهم ساخته هر قسم اشعار منتخب ایشان را داخل تذکره ساخته برنگ
 چمنی و تخته گلزاری آراسته کنم که گلهای بوقلمون برنگ و بوی
 جداگانه نصیب چست و دامان نظاره شوند و چشم تماشاگران در هر
 مقامش آینه وار حیرت گردیده بشگفت درآید و ازین رنگین صحیفه که

شبیہ بہار است سواد نظر دریابد و پیداست کہ کلام موزون زنان خوش
 لہجہ همچو حسن گلو سوز آنها دلپذیر عالم است و کم تر از ایشان بہ
 کسب و اکتساب تحصیل علوم ہمت مصروف داشتہ ، آن قدر
 استعدادی و سلیقہ بہم رسانند کہ لیاقت شعر فہمی و سخن طرازی
 داشتہ باشند . از ہزار یکی ہم کہ در فن شاعری طاق گردیدہ از
 مغتنامات و منتخبات روزگار بگفت . مربو الحق .
 یک دستہ گل دماغ پرور

از خرمن صد گیاه بہتر

نفس سوختہ آتشین مزاج احمد حسین سحر تخلص کہ از فدائیان
 حسن و ادا و خو برو سلیقہ این لائفہ فتنہ پردازان است بجمع اشعار
 این زمانہ آشوبان دل خون کردہ تذکرہ النساء را بہ „ آئینہ حیرت “ نام
 نہادہ ، تألیف دلچسپ و مطبوعی کردہ است . امید از نظارگیان نزاکت
 پسندان دارد کہ بہ سترعیوب تألیف مذکور پرداختہ و آنچه بہ نگاہ پاک
 و مصفای شان سقمی ظاہر شود آن را ناآشنایانہ در گذاشتہ برای انجام
 بخیر این غرق عصیانہ دستی بدعا بر افرازند و این نگارین نامہ را کہ
 مرقع تصویر است جان بخش تصور کردہ بکاشانہ دل و جانش چسپان
 کنند .

ماخذ

سحر نے „ آئینہ حیرت “ کی ترتیب کے لئے جن کتابوں سے استفادہ

کیا ہے وہ یہ ہیں :

- ۱ - جواهر العجائب از فخری .
- ۲ - تذکرہ دولت شاہ سمرقندی .
- ۳ - ریاض الشعراء از والہ داغستانی .
- ۴ - مفرح القلوب از نعمت خان عالی .

آئینہ حیرت ہنوز غیر مطبوعہ ہے اور ہمیں اس کے ایک ہی خطی نسخہ مخزونہ ندوة العلماء لکھنو کا علم ہے۔ ڈاکٹر سید علی رضا نقوی کی کتاب „تذکرہ نویسی فارسی در ہندوپاکستان“ اور احمد گلچین معانی کی دو جلدوں میں کتاب „تاریخ تذکرہ نویسی فارسی“ میں بھی اس کتاب کا ذکر نہیں ملتا۔

اس کے بعد شاعرات فارسی کے جو تذکرے لکھے گئے وہ „اختر تابان“ (۲) اور „تذکرہ الخواتین“ (۳) ہیں۔ ان دونوں تذکروں میں بھی آئینہ حیرت کا کوئی حوالہ نہیں ملتا۔ انشاء اللہ ہم اسے مرتب کر کے شائع کریں گے۔

تذکرہ طور معنی

یہ فارسی شاعروں کا تذکرہ ہے۔ اس میں برصغیر ہندوپاک کے فارسی گو شعراء کے ترجمے بھی شامل ہیں۔ „آئینہ حیرت“ کے ایک سال کے بعد ۱۲۵۹ میں تالیف ہوا۔ انوار حسین تسلیم نے یہ قطعہ تاریخ لکھا :

شده هر شعر تذکره دلکش

کہ سوادش زطوۃ حوراست

گفتمش فی البدیہہ تاریخش

„طور معنی چون مطلع نور است“

دیباچہ مؤلف

„مؤلف این تذکرہ از ابتدای سن شعور از صحبت شعراء مستفیض گردیده و کلام هر یک از شعراء سابقین و حال بقدر فهم خویش انتخاب زده ، خاکپائی جوهر شناسان گنجینه معنی است۔ اکثر کتب تذکرہ و بیاض اشعار کہ دید از قصہ طول و خارج از اصل مطلب هر کتاب غیر از صداع بی سود حاصلی نپنداشته ۔ او برنگ سخن سنجان

محض لطافت اشعار، گویند بیت هم باشد اکتفا کرده، اشعارشان درین تذکره که موسوم به «طور معنی» است بکمال ایجاز و اختصار داخل ساخته، چشم از ناظرین عالی طبع آن دارد که تواریخ شعراء مفهوم این تذکره نه فهمیده غایت از ذکر شاعر غیر از نام مصنف شعر لطیف نداشته، حرزجان خودش دارند و از هر شعر انتخابش به هزار لطافت و تازگی مضمون دریابند و فصلی درباب خاتمه رقم زده کلک معنی نگار است که کیفیت شاعری شعرای متأخرین بقید تخلص که بلا رعایت حروف تهجی است بی تکلف سرمه سائی دیده اهل بصیرت شود - و این آشفته مزاج پریشان روزگار احمد حسین متخلص به سحر که زبان زد خلایق است غرض از تألیف تذکره فارسی استفاده از تلاش و فکر عالی اساتذہ فارسی که موجد و مخترع این فن شریف اند دارد و چون از سلیقه شعر گوئی زبان فارسی حرمان نصیب است. لهذا بزمرة این نکته پردازان خود را محسوب نه کرده است و گاهی گاهی در زبان ریخته به مقتضای درد دل و گدازی طبع باصرار بعض اتحاد پرستان محبت سرشت شعری که می گوید بحکم اسناد کالمعدوم است و به تقاضای دیوانگی طبع که پایند سلسله محبت خانه بر اندازان بی وفا و آزاد از افکار دنیا و مافیهاست اشعار عاشقانه و درد انگیز رامونس و غمخوار خود پندارد.

این رفیقان رنج و شادی من

همدم عیش نامرادی من

ساقی و ساغر و شراب من اند

در شب تار ماهتاب من اند

آغاز تذکره

«گلدسته بندی ها و شگفته معانی نثار حمد سخن آفرینی است

کہ نغمہ سنجان گلستان سخن بہ ہزار زبان با ترانہ سنج رنگ و بویں
گشتہ نالہ موزون بسریندہ اند و خمیازہ کشی ہای نیرنگ عشق
فسون ساز آشفنگان ادائی معنی طرازی وارفتہ - تحمید معنی آرائیست
کہ مشاطگان معنی بہ خم و پیچ طرہ شکن در شکن آویختہ ، بہر
شیفتگی آن سراپا محو آرائش شدہ سرموی وانکرده اند . زبان آرای
بیان حیرت آفرین درین وادی کبک و تیز دشتی کلک معنی طراز بہ
عجز معترف است .

تذکرے کی ابتدا شاہ فقیر اللہ آفرین لاہوری (م ۱۱۵۶ ھ) کے
حالات سے ہوتی ہے اور غلام مینا ساحر (م ۱۲۵۰ ھ) پر ختم ہوتا ہے

ماخذ

مؤلف نے تذکرہ کی ترتیب میں ریاض الشعراء اور کعبۃ عرفان سے
اچھا خاصا استفادہ کیا ہے . جن شعراء کے ترجمے اس میں درج ہیں

وہ ترتیب تذکرہ کے لحاظ سے درج ذیل ہیں .

- ۱ - شاہ فقیر اللہ آفرین لاہوری .
- ۲ - ملا اظہری اعمی .
- ۳ - ملا محمد سعید اشرف .
- ۴ - جلال اسیر .
- ۵ - سید اشرف ،
- ۶ - الہام اصفہانی ،
- ۷ - محمد سعید اعجاز شاہجہان آبادی .
- ۸ - نواب عماد الملک امیر خان انجام .
- ۹ - سید قطب الدین امیرانی .
- ۱۰ - مولانا انوری اوحدی
- ۱۱ - مولانا انوری بخارائی .

- ۱۲ - اهلی خراسانی .
- ۱۳ - اهلی شیرازی .
- ۱۴ - مولانا آهی .
- ۱۵ - میر محمد مومن ادائی .
- ۱۶ - مقیما احسان مشهدی .
- ۱۷ - محمد افضل پانی پتی تخلص افضل .
- ۱۸ - بیدل عظیم آبادی .
- ۱۹ - باقر .
- ۲۰ - بینش کشمیری .
- ۲۱ - شرف الدین پیام .
- ۲۲ - مرزا بدیع نصر آبادی .
- ۲۳ - بیهقی .
- ۲۴ - تاج الدین .
- ۲۵ - میر تقی الدین اوحدی .
- ۲۶ - ملا علی تجلی .
- ۲۷ - ملا علی رضاتجلی .
- ۲۸ - آغاتقی اصفهانی .
- ۲۹ - تقی نیشاپوری .
- ۳۰ - تقی همدانی .
- ۳۱ - وهبی قزوینی .
- ۳۲ - نسلی شیرازی .
- ۳۳ - مرزا محمد سعید قمی تنها .
- ۳۴ - مرزا محمد تأثیر .
- ۳۵ - میر محمد افضل ثابت بدخشانی .

- ۳۶ - جلال خان جلالی کنبوه دهلوی .
- ۳۷ - جامی .
- ۳۸ - محمد جعفر قزوینی .
- ۳۹ - میر جعفری .
- ۴۰ - سید جلال الدین ابن عضدالدین جلالت .
- ۴۱ - مولانا جلالی .
- ۴۲ - جلالی ہندی .
- ۴۳ - مولانا جتی (کذا) (ظ : جنتی)
- ۴۴ - مولانا چاکری .
- ۴۵ - خواجہ حسن دهلوی .
- ۴۶ - مولانا حسن کاشی تخلص حسن .
- ۴۷ - مولانا شرف الدین حسن .
- ۴۸ - میر حداد قزوینی .
- ۴۹ - مولانا حسن قندها پوری .
- ۵۰ - حسابی .
- ۵۱ - حمیدی کشمیری .
- ۵۲ - مولانا حیاتی .
- ۵۳ - شیخ محمد علی حزین .
- ۵۴ - امیر خسرو .
- ۵۵ - مولانا خضابی .
- ۵۶ - خضری خوانساری .
- ۵۷ - ملا درکی قمی .
- ۵۸ - قاضی داوری .
- ۵۹ - دھکی .

- ۶۰ - محمد فقیه دردمند . دیوانه راکب . ناله راکب . ۲۶ -
- ۶۱ - علی شاه ذوقی ۷۶ -
- ۶۲ - مولانا حیدر ذهنی ۸۶ -
- ۶۳ - مرزا عبدالله ذره ۱۶ -
- ۶۴ - رضی ۰۶ -
- ۶۵ - رودکی سمرقندی ۱۶ -
- ۶۶ - مولانا رضائی کاشی ۱۶ -
- ۶۷ - قاضی رضی الدین رضی ۳۶ -
- ۶۸ - مولانا رهائی ۳۶ -
- ۶۹ - راسخ بعهد عالمگیر پادشاه ۵۶ -
- ۷۰ - مرزا محمد جعفر راهب ۳۶ -
- ۷۱ - نواب رازی ۷۶ -
- ۷۲ - زیبایی ۸۶ -
- ۷۳ - مولانا زلالی خوانساری ۶۶ -
- ۷۴ - مولانا محمد زمان زمانی ۰۵ -
- ۷۵ - حکیم سنائی ۱۵ -
- ۷۶ - مرزا محمد قلی سلیم ۲۵ -
- ۷۷ - مولانا سیروی ۶۵ -
- ۷۸ - نظام الدین احمد سهیلی ۶۵ -
- ۷۹ - مولانا قاسمی نیشاپوری ۵۵ -
- ۸۰ - سامی ۲۵ -
- ۸۱ - سام مرزا ۳۵ -
- ۸۲ - سرشکی کابلی ۸۵ -
- ۸۳ - سلیمی ۲۵ -

- ۸۴ - سنجری .
 ۸۵ - مولانا نوری .
 ۸۶ - مرزا محمد قلی سلیم (مکرر)
 ۸۷ - شیخ سعدی .
 ۸۸ - حکیم سعید سرمد .
 ۸۹ - سلمان ساوجی .
 ۹۰ - سراج الدین سراجی .
 ۹۱ - سرخوش .
 ۹۲ - مرزا زاهد علی سخا .
 ۹۳ - ایضاً .
 ۹۴ - ملا حسن علی سوزی .
 ۹۵ - سالک قزوینی .
 ۹۶ - ملا سامی .
 ۹۷ - ستار تبریزی .
 ۹۸ - قیلان بیگ سپاهی .
 ۹۹ - مولانا محمد علی شکیب .
 ۱۰۰ - شریف تبریزی .
 ۱۰۱ - نواب نظام الملک شاکر .
 ۱۰۲ - شاهی سبزواری .
 ۱۰۳ - ملا شوکتی .
 ۱۰۴ - مولانا شهیدی قمی .
 ۱۰۵ - میر شفیع .
 ۱۰۶ - ملا شرمی قزوینی .
 ۱۰۷ - ملا شکوهی .

- ۱۰۸ - ملا شیدا فتحپوری .
 ۱۰۹ - مرزا شرف قزوینی .
 ۱۱۰ - مولانا شریف تبریزی .
 ۱۱۱ - مولانا آقا شاه پور .
 ۱۱۲ - مرزا شریف طهرانی .
 ۱۱۳ - شعوری نیشاپوری .
 ۱۱۳ - خواجه شعیب .
 ۱۱۵ - حکیم شرف الدین حسن شفائی .
 ۱۱۶ - مولانا شهودی .
 ۱۱۷ - میر شریف شیرازی .
 ۱۱۸ - مرزا صائب .
 ۱۱۹ - میر صیدی همدانی .
 ۱۲۰ - صغیری جونپوری .
 ۱۲۱ - مسیحانی کاشی .
 ۱۲۲ - صاحب .
 ۱۲۳ - ضمیری اصفهانی .
 ۱۲۳ - طاهر .
 ۱۲۵ - طهماسب .
 ۱۲۶ - ملا طغرا کشمیری .
 ۱۲۷ - طاهری بخارانی .
 ۱۲۸ - طالب آملی .
 ۱۲۹ - ملا ظهوری ترشیزی .
 ۱۳۰ - اورنگ زیب عالمگیر بن شاهجهان .
 ۱۳۱ - عرفی شیرازی .

- ۱۳۲ - نعمت خان عالی . رقیه - ۲۵۱
- ۱۳۳ - ناصر علی سرهندی . روضه المعانی - ۷۵۱
- ۱۳۳ - خواجه عصمت بخارانی . روضه المعانی - ۸۵۱
- ۱۳۵ - عنصری . روضه المعانی - ۶۵۶
- ۱۳۶ - میر عماد الدین عماد . روضه المعانی - ۰۲۱
- ۱۳۷ - شیخ عارف . روضه المعانی - ۱۲۱
- ۱۳۸ - میر عزیز . روضه المعانی - ۶۲۱
- ۱۳۹ - قاضی عطاء الله . روضه المعانی - ۶۲۱
- ۱۴۰ - عزتی قزوینی . روضه المعانی - ۶۲۱
- ۱۴۱ - عطائی . روضه المعانی - ۵۲۱
- ۱۴۲ - عارف لاهوری . روضه المعانی - ۲۲۱
- ۱۴۳ - مولانا عهدی . روضه المعانی - ۷۲۱
- ۱۴۳ - شیخ عبدالعزیز عزت . روضه المعانی - ۸۲۱
- ۱۴۵ - غنی کشمیری . روضه المعانی - ۸۲۱
- ۱۴۶ - غماز سمرقندی . روضه المعانی - ۶۲۱
- ۱۴۷ - ملا غزالی . روضه المعانی - ۰۲۱
- ۱۴۸ - شیخ محمد علی غیرت . روضه المعانی - ۱۲۱
- ۱۴۹ - غزالی هروی . روضه المعانی - ۶۲۱
- ۱۵۰ - غباری کرمانی . روضه المعانی - ۶۲۱
- ۱۵۱ - غیوری کابلی . روضه المعانی - ۶۲۱
- ۱۵۲ - مولانا غیاث الدین مشهدی . روضه المعانی - ۵۲۱
- ۱۵۳ - میر غروری کاشی . روضه المعانی - ۲۲۱
- ۱۵۳ - مولانا غزالی . روضه المعانی - ۷۲۱
- ۱۵۵ - نظام الدین امیر علی شیرفانی . روضه المعانی - ۸۲۱

- ۱۵۶ - فرقی . رحالد زلف تسما . ۲۶۱ -
- ۱۵۷ - فخر الدین خطاط هروی . رحالد زلف تسما . ۲۶۱ -
- ۱۵۸ - قاضی فخر الدین فراخی . رحالد زلف تسما . ۲۶۱ -
- ۱۵۹ - مولانا فرح الله شوستری . رحالد زلف تسما . ۲۶۱ -
- ۱۶۰ - مولانا فتحی . رحالد زلف تسما . ۲۶۱ -
- ۱۶۱ - حکیم فغفور لاهیجی . رحالد زلف تسما . ۲۶۱ -
- ۱۶۲ - قاضی احمد فگاری . رحالد زلف تسما . ۲۶۱ -
- ۱۶۳ - فہمی کاشانی . رحالد زلف تسما . ۲۶۱ -
- ۱۶۴ - شیخ فیضی . رحالد زلف تسما . ۲۶۱ -
- ۱۶۵ - مولانا عبدالرزاق فیاض . رحالد زلف تسما . ۲۶۱ -
- ۱۶۶ - بابا فغانی . رحالد زلف تسما . ۲۶۱ -
- ۱۶۷ - فردوسی . رحالد زلف تسما . ۲۶۱ -
- ۱۶۸ - عبداللہ راضی قاضی . رحالد زلف تسما . ۲۶۱ -
- ۱۶۸ - حاجی محمد جان قدسی . رحالد زلف تسما . ۲۶۱ -
- ۱۶۹ - قوسی تبریزی . رحالد زلف تسما . ۲۶۱ -
- ۱۷۰ - قبولی . رحالد زلف تسما . ۲۶۱ -
- ۱۷۱ - مرزا قاسم دیوانہ . رحالد زلف تسما . ۲۶۱ -
- ۱۷۲ - کلیم . رحالد زلف تسما . ۲۶۱ -
- ۱۷۳ - کمال الدین اصفہانی . رحالد زلف تسما . ۲۵۱ -
- ۱۷۴ - حسن بیگ کری . رحالد زلف تسما . ۲۵۱ -
- ۱۷۵ - مولانا کاتبی نیشاپوری . رحالد زلف تسما . ۲۵۱ -
- ۱۷۶ - مولانا کلخی . رحالد زلف تسما . ۲۵۱ -
- ۱۷۷ - کمال خجندی . رحالد زلف تسما . ۲۵۱ -
- ۱۷۸ - قوام الدین عبداللہ حامل . رحالد زلف تسما . ۲۵۱ -

- ۱۷۹ - کوکبی .
 ۱۸۰ - مولانا لسانی .
 ۱۸۱ - لطفی .
 ۱۸۲ - لاغری .
 ۱۸۳ - ملا مهدی علی لدنی .
 ۱۸۴ - لطفی جونپوری .
 ۱۸۵ - محتشم کاشی .
 ۱۸۶ - مرزا جانجانان تخلص مظهر .
 ۱۸۷ - مولانا مجنون .
 ۱۸۸ - محمد مؤمن مرزا ابن سلطان حسین .
 ۱۸۹ - محمود .
 ۱۹۰ - مهدی رازی .
 ۱۹۱ - الف ابدال .
 ۱۹۲ - مطلع .
 ۱۹۳ - قاسم خان مجرم .
 ۱۹۴ - مولانا محوی اردبیلی .
 ۱۹۵ - حکیم رکن الدین مسیح کاشانی .
 ۱۹۶ - میر محمد کاشی .
 ۱۹۷ - معصوم .
 ۱۹۸ - رائے منوهر .
 ۱۹۹ - مظهری کشمیری .
 ۲۰۰ - مولانا مقصود .
 ۲۰۱ - مولانا ملک قمی .
 ۲۰۲ - عبدالحق منصف .

- ۲۰۳ - بابا حسین مطلع .
- ۲۰۴ - مرزا محمد مجذوب .
- ۲۰۵ - اسماعیل مصنف .
- ۲۰۶ - مخفی .
- ۲۰۷ - میر سید علی مهری .
- ۲۰۸ - منصور (برخوردار بیگ منصور) .
- ۲۰۹ - مرزا محمد علی ماهر .
- ۲۱۰ - مولانا احمد علی مهر کن تخلص نشانی .
- ۲۱۱ - نرگسی .
- ۲۱۲ - مرزا نظام .
- ۲۱۳ - محمد یوسف نگهت .
- ۲۱۴ - نظری همدانی .
- ۲۱۵ - حکیم نزاری .
- ۲۱۶ - میر محمد معصوم نامی .
- ۲۱۷ - نظیری نیشاپوری .
- ۲۱۸ - میر نظام طباطبا .
- ۲۱۹ - انوری بیگ خان توری .
- ۲۲۰ - نورس قزوینی .
- ۲۲۱ - ملا ناظم هروی .
- ۲۲۲ - میر نجات .
- ۲۲۳ - حاجی تبریزی .
- ۲۲۴ - نافع قمی .
- ۲۲۵ - حاجی محمد نشانی .
- ۲۲۶ - مرزا طاهر وحید .

- ۲۲۷ - وحشی .
- ۲۲۸ - محمد اخلاق وامق
- ۲۲۹ - نور الدین واقف لاہوری .
- ۲۳۰ - مولانا ہاتفی .
- ۲۳۱ - امیر ہمایوں .
- ۲۳۲ - ہمایوں بادشاہ بن بابر .
- ۲۳۳ - ہوائی ہندی
- ۲۳۴ - یعقوب .
- ۲۳۵ - یقین .
- متاخرین کا ذکر
- ردیف "یا" کے بعد تذکرہ میں "فصل در خاتمہ کتاب مشتمل بر تذکرہ شعراء متاخرین" کے تحت درج ذیل شعراء کے ترجمے ہیں :
- ۲۳۶ - مرزا محمد حسن قیتل .
- ۲۳۷ - میر تقی .
- ۲۳۸ - ظہور اللہ خان عبداللہ نوا .
- ۲۳۹ - ثاقب کا کوروی .
- ۲۴۰ - مصحفی .
- ۲۴۱ - طالب علی خان عیشی .
- ۲۴۲ - ناطق بلوچی .
- ۲۴۳ - صبوچی .
- ۲۴۴ - قاضی محمد صادق اختر .
- ۲۴۵ - سیدالدین عزیزی عظیم آبادی .
- ۲۴۶ - غلام مینا ساحر .
- مندرجہ بالا (۲۴۶) شعراء میں بہت سے ایسے ہیں جنہیں احمد

حسین سحر نے پہلی مرتبہ پیش کیا ہے۔

ان میں ہندوستانی فارسی شاعروں کی تعداد اچھی خاصی ہے۔
مؤلف نے بعض مشہور فارسی شاعروں کا ذکر،،طور معنی،، میں بالکل
نہیں کیا ہے۔ مثال میں خان آرزو اور مرزا غالب پیش کئے جا سکتے
ہیں۔

ذیل میں چند شعراء کے ترجمے پیش کئے جاتے ہیں۔

اختر (۶)

،،اختر تخلص، قاضی محمد صادق خان نام، در نشر تالیف ید بیضا
و در نظم ید طولی داشته، از عمائد روزگار و بہ ہمت و جود محسوب و
مشہور است۔ از تصنیف ،،محامد حیدریہ،، بمدح غازی الدین حیدر
بادشاہ جم مرتبہ لکھنو بخطاب ملک الشعراء سر بلندی یافت و رسالہ
،،صبح صادق،، (۷) بوضع آشوب زمانہ تصنیف کردہ است و مرد
ذوقن و صاحت کمال است۔ آری درین زمانہ کسیکہ بہ مرتبت عالی
و مکارم اخلاق رسید غنیمت می توان شمرد، یک بیت او بیاد فقیر بود،
می نگارد:

شد بسکہ سامری خموشی زبان ما

انگشت حیرت است زبان در دہان ما۔

مرزا جانجانان (۸)

،،از وحیدان عصر و کاملان دہر بودہ، قطع نظر از کمالات صوری
و معنوی بہ فن شاعری شہرتی پیدا کردہ و از حسن تقریر خود در بلدہ
شاہجہان آباد ناطقہ را آب و رنگی تازہ دادہ کہ اکثر از شاعران
محض باستفادہ الفاظ و معانی گفتارش صحبت او مفتنمات می دانستند۔
شاہجہان آباد مورد وطن فصحای روزگار است ازین فصاحت
تقریرش لہجہ و محاورہ چست و لطیف پیدا کردہ۔ مشہور است کہ

مرزا روزیکہ ازین جهان گذران بہ بلوہ چندین ناعاقبت اندیش خدا
ناترس شہید شد عالمی بہ ماتمش خاک بسر کرد وبعد تجهیزش
دیوانش برداشتند، سر ورق این بیت بر آمد :

برلوح تربت من یافتند از غیب تحریری
کہ این مقتول را جز بیگناہی نیست تقصیری

فریاد ازین قوم کہ چون ماہ محرم
بی زرتوان دید رخ سیم تنی را ..

عیشی (۱)

„عیشی تخلص، طالب علی خان نام، لکھنویست۔ کلام فارسی
او کمتر از قتیل نہ باشد۔ در زمانیکہ فقیر در لکھنو نہ بود در آنجا
رسیدہ در تمامی شہر غلغلہ شاعری انداختہ، مثنوی ہای رنگین و
دیوان فارسی داشتہ وجملہ کلام فارسی او انتخاب است ..“

حواشی

۱۔ شعر خیال یعنی شرح زنانہ بازار مصنفہ سید اشرف خیال، کاتب کا نام مرزا محمد ذکی، سال
کتابت ۱۲۸۱ھ خط نستعلیق، شعر خیال، کتاب کا تاریخی نام ہے۔ جس سے ۱۲۱۱ھ سال
تصنیف متعین ہوتا ہے۔ سال تصنیف کے لئے بہت سے شعر درج ہیں، مثلاً:
گفت آنکہ ہدیہ کام و ناکام

„باغ .. است و .. بہار .. سال اتمام

۱۰۰۳ ۲۰۸

چون شعر خیال نام آن شد

تاریخ زمان او عیان شد
اگر اسے ترتیب دے کر شایع کر دیا جائے تو علم لغت اور تذکرہ نویسی میں قابل قدر اضافہ ہو
گا۔

۲۔ جواہر العجائب فارسی گو شاعرات کا پہلا تذکرہ ہے۔ یہ „تذکرہ النساء“ کے نام سے بھی
معروف ہے۔ فخری بن امیری ہروی نے اسے شاہ طہماسپ حسین کے عہد سلطنت (۹۳۰-
۹۸۳ھ) میں سفر حج کے بعد سندھ میں محمد عیسیٰ ترخان (م ۹۷۳ھ) حاکم سندھ کے

- عہد میں تالیف کیا۔ یہ تذکرہ روضۃ السلاطین کے ہمراہ بہ تصحیح و تحشیہ سید حسام الدین راشدی ۱۹۶۸ء میں سندھی ادبی بورڈ حیدر آباد پاکستان کی طرف سے شائع ہو چکا ہے۔
- ۳۔ اختر تابان: ابو القاسم محتشم ابن مولانا محمد عباس رفعت نے یکم جولائی ۱۸۸۱ء کو تالیف کیا تھا۔ اس میں ۸۲ خواتین کے حالات درج ہیں۔ بھوپال میں چھپا تھا۔
- ۴۔ تذکرۃ الخواتین کے مؤلف مرزا محمد بن محمد رفیع ملقب بہ ملک الکتاب شیرازی ہیں وہ ۱۲۶۹ھ میں شیراز میں پیدا ہوئے۔ ۱۲۸۵ھ میں بمبئی میں سکونت پذیر ہوئے اور یہاں کتابوں کا کاروبار کرنے لگے۔ اسی میں نام پیدا کیا۔ ۱۳۰۰ میں حکومت ایران نے انہیں „ملک الکتاب“ کا لقب دیا۔ ۱۳۱۴ھ میں حکومت ہند نے انہیں „خان بہادر“ کا خطاب دیا۔ انہوں نے ہی بمبئی میں پہلی مرتبہ تذکرہ دولت شاہ سمرقندی کو ۱۸۸۴ء میں شائع کیا تھا۔ مؤلف نے „تذکرۃ الخواتین“ ربيع الاول ۱۳۰۶ھ میں نواب شاہ جہان بیگم کے نام منسوب کیا۔ اور پھر اسی سال بھوپال میں چھپا۔ تذکرہ کی ترتیب کے وقت مؤلف نے محمد ذہنی آفندی کی کتاب „مشاہیر النساء“ سے استفادہ کیا، یہ کتاب اب بہت کمیاب ہے۔
- ۵۔ منشی انوار حسین نام، تسلیم تخلص، تاریخ ولادت ۲۱ رجب ۱۲۳۰ھ (۱۸۱۵ء) وطن سہسوان بدایون، مسلم الثبوت استاد، شاعر اور یگانہ روز گار، صاحب طرز نثر نگار، فارسی و اردو نظم و نثر میں بے پناہ قدرت رکھتے تھے، راقم کی نظر سے متعدد کتابیں ایسی گذری ہیں جن کے مقدمے اور تقریظیں، اور بے مثال تاریخیں انہوں نے کہی ہیں۔ ہمارے پاس اس وقت مقیم الدولہ راجہ نواب علی خان تخلص سحر والی محمود آباد کا کلیات سحر ہے جو ۱۲۹۳ھ میں اودہ پریس لکھنؤ میں چھپا تھا۔ اس کے ص ۳۹۰ سے ۴۹۳ تک تسلیم کی تقریظ فارسی نثر میں ہے۔ یہ تسلیم کی تاریخ گوئی کا ایک حیرت انگیز شہ کار ہے۔ عنوان ہے:
- „نثر بلاغت نثار خسرو اقلیم مضامین ومعانی منشی محمد انوار حسین تسلیم سہسوانی مع دائرہ عجیب و غریب در صنعت متحد الاعداد و مختلف الاعداد و مختلف الالفاظ“۔
- ابتدا اس طرح سے ہوتی ہے:
- „بعد حمد خالق (۶۳۱) کہ بادشاہ (۶۳۱) بحر و برست، ومہین (۱۰۵) صانع (۲۱۱) واعدل (۱۰۵) داورست (۲۱۱) + شب (۳۰۲) را از نور ماہ (۳۰۲) منور ساخت و روز (۲۱۳) را از پرتومہر ازہر (۲۱۳) + عدواستعداد (۵۳۰) ویگانہ نادانی (۱۹۲) + تسلیم (۵۳۰) سہسوانی (۱۹۲)۔“
- تسلیم کا انتقال ۸۰ سال کی عمر میں ۱۲ شوال ۱۳۰۹ھ ۹ مئی ۱۸۹۲ء کو ہوا۔
- ۵۔ ساحر فارسی میں شعر کہتے تھے، احمد حسین سحر نے انہی کی مناسبت سے اپنا تخلص سحر رکھا تھا۔ مؤلف تذکرہ ہذا کے استاد بھی تھے۔
- ۶۔ محمد صادق نام، اختر تخلص، عالی خاندان شخص اور ہنگلی کے رہنے والے تھے۔ تاریخ ولادت „اختر“ سے نکلتی ہے۔ یعنی ۱۲۰۶ھ میں پیدا ہوئے، والد کا نام لعل محمد تھا۔ راجہ صاحب محمود آباد کے کتب خانے میں کلیات طالب علی خان عیشی (م ۱۲۳۰ھ) کا ایک نادر و نایاب قلمی نسخہ ۱۲۳۲ھ کا مکتوبہ زیر نمبر ۲۳۲ موجود ہے۔ اس کے ورق ۱۸۳ ب سے ورق ۱۸۹ ب تک محمد صادق اختر کی کتاب „محامد حیدریہ“ پر عیشی کی تقریظیں ہیں۔ اس میں اختر کو سید لکھا گیا ہے۔ اصل الفاظ یہ ہیں:

»درین ایام میمنت و فرخندگی انجام کہ از ہجرت مقدسہ نبوی سال ہزار و دوصد (دوہست) ویسی و ہفتم است کتاب ہدایت انتساب محامد حیدریہ بحسن اتمام طبع رسا و فکر ملک پیمانی سید محمد صادق التخلص بہ اختر از خدمت بندگان آستان دارا دربان شاہ شاہان . . . علوم شنی نمودہ . .

اختر، بادشاہ غازی الدین حیدر (م ۱۲۳۳ ہ) کے ملک الشعراء تھے بادشاہ نے انہیں »خان بہادر« کا خطاب بھی دیا تھا۔ ۱۸۵۸ء میں لکھنؤ میں انتقال کیا۔

مختلف تذکروں میں ان کی درج ذیل تصانیف ملتی ہیں :

دیوان اردو، فارسی، حدیقۃ الارشاد، نور الانشاء، گنج نیرنج، لوامع النور، مفید المستفید، بہار بیخزان، گلستہ محبت، نفوذ الحکم، بہار اقبال، محامد حیدریہ، ہفت اختر (انشاء)، مثنوی سرایاسوز، (سال تصنیف ۱۲۳۱ ہ) ایک قلمی نسخہ راجہ صاحب موصوف کے کتب خانے میں ہے، آفتاب عالمتاب، مثنوی سوز و ساز (سال تصنیف ۱۲۳۳ ہ)

< صبح صادق : اس رسالہ میں، مصنف نے اپنائے زمانہ کی بے رخی کا ذکر بڑے سلیقے سے کیا ہے۔ یہ رسالہ پہلی مرتبہ مطبع مصطفائی میں ۱۲۶۸ ہ میں چھپا تھا۔

۸- مرزا جانجاناں - اصل نام جانجیاں تھا۔ بعد میں جانجاناں کہنے لگے۔ ان کے دیوان فارسی کے کئی نسخے شاہان اودہ کے کتب خانوں میں تھے اب وہ کہیں نہ ہیں مل رہے ہیں، ایک نسخہ ایبٹانک سوسائٹی میں بھی تھا۔ ڈاکٹر اسپرنگر نے ص ۳۸۸ میں جس مخطوطے کا دیباچہ مصنف نقل کیا ہے اس میں ان کا یہ جملہ قابل غور ہے : »امروز کہ ہزار و صد و پینچا ہجریست و عمر بہ شصت رسیدہ« یعنی اس وقت ۱۱۵۰ کا سن تھا اور مظہر کی عمر ۶۰ سال کی تھی۔ راجہ صاحب محمود آباد کے کتب خانے میں دیوان مظہر کا ایک نادر و نایاب نسخہ ہے۔ اس میں تاریخ کتابت درج نہیں ہے لیکن یہ نسخہ ڈاکٹر اسپرنگر کے متذکرہ نسخے سے بھی پرانا معلوم ہوتا ہے۔ اس وقت مظہر کی عمر ۴۰ سال کے قریب تھی۔

راجہ صاحب موصوف کے گنجینۂ نواہر میں میاں افضل متخلص سرغوش (م ۱۱۲۴ ہ) کے »کلمات الشعراء« کا ایک مخطوطہ مکتوبہ ۱۱۵۴ ہ بخط نورالحق موجود ہے۔ اس کی ابتدا میں تین اوراق میں شاہ ابرو، سودا، مرزا منوہر، الہی بخش احمد اور جان جاناں مظہر کے اشعار ریختہ ہیں۔ مظہر کی ایک پوری غزل ہے اس میں ۹ شعر ہیں۔ تذکرہ گلشن سخن ص ۲۱۹ مرتبہ پروفیسر مسعود حسن رضوی میں اس کے صرف ۵ شعر ہیں باقی اشعار ہنوز غیر مطبوعہ ہیں۔

راجہ صاحب کے کتب خانے میں ایک اور دیوان مظہر ہے۔ اس میں ۱۹۰ اوراق ہیں۔ یہ کسی دوسرے مظہر کا معلوم ہوتا ہے۔ اس میں جو اشعار ہیں وہ اوپر کے نسخوں میں نہیں ہیں۔ ڈاکٹر اسپرنگر نے بھی ایک اور مثنوی مظہر کا ذکر کیا ہے۔ یہ مثنوی نسخہ دیوان مظہر جانجاناں میں نہیں ہے۔ اس لئے وہ کوئی دوسرے مظہر ہیں۔

۹- عیشی کا انتقال ۱۲۳۰ ہ میں لکھنؤ میں ہوا۔

راجہ صاحب محمود آباد کے کتب خانے میں کلیات عیشی کے کئی نایاب مخطوطے ہیں، ایک مخطوطہ دیوان اردو کا بھی ہے۔ اس کا سال کتابت ۱۲۳۰ ہجری ہے۔ اسے میں نے مکمل طور پر نقل کیا ہے۔ ایک نسخہ ندوۃ العلماء لکھنؤ میں بھی ہے، انجمن ترقی اردو پاکستان کراچی کے

کتاب خانہ میں بھی کلیات عیشی کا ایک نسخہ بشمارہ ۲ ق ف ۱۹۶ موجود ہے۔۔ ہم دیوان عیشی مرتب کر کے شایع کر رہے ہیں۔

۱۰۔ یعنی نخبہ



احترام کتاب

یکی از شاگردان (مولانا شمس الدین محمد مشہور بہ مولانا کلان) را عادت چنان بودہ کہ ہر صبح بہ درخانہ ایشان می آمدہ و کتابی کہ بعد از صلوٰۃ می خواندہ اند ، برمی داشتہ و در مسجد کہ خلع نعلین می کردہ اند نعلین برمی داشتہ ، شبی باشخصی بہ شطرنج پرداختہ چون صبح شد بہ درخانہ آمدہ ، ایشان از گرفتن کتاب وی را منع نمودہ اند ، و چون در مسجد قصد برداشتن نعلین نمودہ عصای خود را برکفش نہادہ خود برداشتہ ، بعد از قرائت باز نگرفتن کتاب مبادرت نمودہ ، فرمودہ اند کہ دستی کہ بہ شطرنج شدہ باشد پس کتاب را نشاید .

(مقامات مولانا کلان زیارتگاہی)

ارزش معارفِ خواجہ انصاری !!

خواجہ عبیداللہ احرار می فرمودند کہ پیش سید قاسم در سمرقند آمدم . ایشان ، شرح منازل السائرین ، بہ دو نیم دینار خریدہ بودند و آوردہ ، خدمت سید قاسم بسیار اظہار الم کردند و گفتند در شہری و ولایتی کہ معارف خواجہ عبیداللہ انصاری بہ دونیم فروشند چون توان بود و درجہ چیز طمع توان داشت .

کتابوں پر نقد و نظر

○ ایسی کتابوں پر تبصرہ کیا جانا ہے جن کا تعلق فارسی زبان، ادب اور

تہذیب سے ہو۔

○ تبصرے کرتے ہوئے دو نسخے مہیا کیے جائیں۔

فارسی ادب بعہد سلاطین تغلق

مصنف : ڈاکٹر شعیب اعظمی

ناشر : مصنف . بتعاون فخر الدین احمد میموریل اُردو کمیٹی اُتر پردیش لکھنؤ۔

تقسیم کار : مکتبہ جامعہ - اُردو بازار - جامع مسجد دہلی -

۱۹۸۵ء، ۲۳۳ ص، ۵۰ روپے، کاغذ، جلد اور کتابت متوسط۔

پاکستان کے ایک معاصر صحافی جناب عطاء الحق قاسمی نے اپنے

حالیہ سفر ہند کے بعد بتایا ہے کہ وہاں اس وقت ۵۶ یونیورسٹیاں ایسی

ہیں جن میں فارسی تعلیم کا انتظام ہے (روز نامہ نوائے وقت لاہور۔

جمعہ میگزین ص ۷ بابت ۵ تا ۱۲ جولائی ۱۹۸۵ء)۔ اگر بھارت کی

جغرافیائی وسعت کو سامنے رکھا جائے تو اس تعداد پر حیرت تو نہیں

ہوتی البتہ خوشی ضرور ہوتی ہے۔

ہندوستان میں اہل اسلام اپنی اسلامی تہذیب کا تشخص قائم

رکھنے کے لیے جو کوششیں کر رہے ہیں اس میں اپنی روایتی زبان -

فارسی - کے تحفظ کا اہتمام بھی شامل ہے - ہمارے فاضل ایرانی

دوست جناب احمد منزوی کا خیال ہے کہ ہندوستانی مسلمان اس

خطرے میں موجود دیگر (غیر ایرانی) مسلمانوں سے کہیں زیادہ اپنے

اسلاف اور تہذیب کی زبان - فارسی - کی حفاظت میں فعالیت اور دل سوزی کر رہے ہیں ۔ کیونکہ وہاں رنگا رنگ تہذیبوں اور زبانوں کی موجودگی میں اُن کے لیے فارسی زبان کے حوالے سے اپنی تہذیب کی عظمت - ہر چند اب وہ عظمت رفتہ ہی کیوں نہ ہو - سے متمسک رہنا انہیں اپنا تشخص قائم رکھنے میں مدد دے رہا ہے ۔

برصغیر کی تہذیبی اور علمی تاریخ میں فارسی زبان کے ایک ہزار سالہ سابقے اور غلبے کو نظر انداز نہیں کیا جا سکتا - اپنے مفاخر بیان کرنے میں ہندوستانی مسلمان محققین جو کوششیں کرتے چلے آ رہے ہیں اُن میں جناب عبدالغنی کی کتاب

A History of Persian Language and Literature at the Mughal Court

اور ڈاکٹر نور الحسن انصاری صاحب کی تصنیف ,,فارسی ادب بعہد اورنگ زیب,, کا ہم بطور خاص ذکر کریں گے ۔

اب حال ہی میں ان مساعی جمیلہ پر ایک اور اضافہ ہوا ہے - یہ جناب ڈاکٹر شعیب اعظمی کا بی - ایچ - ڈی کا مقالہ ,,فارسی ادب بعہد سلاطین تغلق,, ہے جو ۱۹۸۵ء کے اوائل میں فخرالدین علی احمد میموریل اردو کمیٹی اتر پردیش لکھنؤ کے مالی تعاون سے خود مصنف نے دہلی سے ۳۳۳ صفحات میں شائع کیا ہے ۔

فارسی ادب کی تاریخ کی تدوین کے لیے مختلف محققین کے درمیان ادوار کی یہ تقسیم بہت مناسب اور مفید ہے - اس طرح ایک محقق دل جمعی کے ساتھ کام کر سکتا ہے اور اس کے کام میں صحت ، وسعت اور تکمیل کے امکانات بڑھ جاتے ہیں ۔

برصغیر میں تغلق حکومت کا زمانہ پچانوے سال پر محیط ہے (۷۲۰ تا ۸۱۵ھ) مگر سیاسی اور تمدنی لحاظ سے استحکام صرف ستر سال رہا - یعنی غیاث الدین تغلق کی تخت نشینی (۷۲۰ھ)

سے لے کر فیروز شاہ تغلق کی وفات (۹۰ھ) تک . زیر نظر کتاب
اسی مختصر مگر علمی لحاظ سے بھرپور عہد کی تاریخ ہے .
حضرت نظام الدین اولیاء ، شیخ نصیر الدین چراغ دہلی ، امیر
خرد کرمانی ، ضیاء الدین نخشبی ، مخدوم جہانیاں جہانگشت ،
مسعود بک ، حضرت گیسو دراز ، ضیاء الدین برنی ، امیر خسرو ، حسن
دہلوی ، شیخ بوعلی قلندر ، بدر چاچ ، قاضی شہاب الدین دولت
آبادی تغلق عہد کے ان اکابر میں سے ہیں جن کا تذکرہ اس کتاب
میں ملتا ہے .

یہ کتاب چھ ابواب پر مشتمل ہے :

۱۔ تغلق عہد کی سیاسی تاریخ

۲۔ تغلق سلاطین کا مذہبی کردار

۳۔ صوفیہ اور متصوفانہ ادب

۴۔ فارسی نثر

۵۔ فارسی شاعری

۶۔ متفرقات (فارسی کتبات وغیرہ) .

مجموعی طور پر اس کتاب میں پچاس ساٹھ ایسے رجال کا
بالاستقلال تذکرہ ملتا ہے فارسی زبان میں جن کے آثار یادگار ہیں .
ان میں وہ مشاہیر بھی شامل ہیں جن کا نام ہم اوپر درج کر چکے
ہیں اور سید السادات سید اجمل ، تاج شیرازی اور مغیث الدین
ہانسوی جیسے گمنام شعراء بھی شامل ہیں . فاضل مصنف نے اس
عہد کی فارسی کتابوں اور فارسی کلام پر تبصرہ کیا ہے . سب سے
بھرپور تبصرہ ضیاء الدین برنی کے آثار و افکار پر ہے . میر خرد کرمانی
کی کتاب ”سیر الاولیاء“ میں جو سماجی اور تہذیبی معلومات پائی
جاتی ہیں مصنف نے ان کا بھی تفصیل کے ساتھ ذکر کیا ہے .

ہم مصنف کو مبارک باد ، کہتے ہیں کہ انہوں نے برصغیر میں اسلامی تہذیب کے ایک اہم دور کے فارسی ادب کی تاریخ قلمبند کر دی ہے ۔

کتاب میں موجود بعض تسامحات اور نقائص کا ذکر بھی بر محل نہ ہوگا ۔

اس کتاب میں ذوق اور آنکھ پر گراں گذرنے والی پہلی چیز کتابت اور املا کی غلطیاں ہیں ۔ کتاب کا کوئی صفحہ ہی شائد اس عیب سے بچا رہا ہو ۔ اس عنصر نے کتاب کی تحقیقی حیثیت کو بُری طرح مجروح کیا ہے ۔ نمونہ کے طور پر حسب ذیل اغلاط ملاحظہ فرمائیں :

ص	س	غلط	صحیح
۱۸	۵	ازاد	آزاد
۵۹	<	می تثبت	می نبشت
۶۰	۵	شبیفتگی	شبفتگی
<۲	۵	فاتو بصورة من مثله	فاتوا بسورة من مثله
۱۰۰	۲۲	بہار المعانی *	بہار المعانی
۱۰۱	۳	بہار الانساب *	بہار الانساب
۱۱۲	۲	أم الفصائح	أم النصائح
۱۲۱	۱۶	اسماء الاسرار	اسمار الاسرار (سمر بمعنی داستان ، اسمار اس کی جمع ہے)
۱۳۵	۱	پہلی سطر کا کجہ حصہ مکرر لکھا گیا ہے ۔	
۱۵۰	۱۳	مناخرت	مناقرت
۱۵۰	۲۱	مفرد جنون	مفروضون
۱۶۷	۱۸	بجت الروح	بہجت الروح

قرآن السعدین	۱۳۵	۱۷۸
قرآن السعدین	۱۳۵	۱۷۸
حاشیہ رضاقلبی	۱۸۵	
حاشیہ رضاقلبی	۱۹۰	
بہار الفضائل *	۸	۲۳۳
بحر الفضائل	۱۵۸	۲۶۱

کتاب میں درج بعض معلومات بھی نظر ثانی کی محتاج ہیں۔ مثلاً: ص ۶۱ پر „انیس الارواح“ کو حسن سجزی دہلوی کی تصنیف بتایا گیا ہے اور کہا گیا ہے کہ یہ آٹھ مجالس پر مشتمل ہے۔ یہ کتاب حسن سجزی دہلوی مرتب فواد الفواد کی تصنیف نہیں ہے بلکہ خواجہ معین الدین حسن بن غیاث الدین حسن سجزی (م ۶۳۲ھ) کی تصنیف ہے اور اٹھائیس مجالس پر مشتمل ہے۔ ملاحظہ ہو: دانش شمارہ ۱ - بہار ۱۳۶۳ - ص ۵۰، فہرست مشترک نسخہ های خطی پاکستان از احمد منزوی ۳: ۱۲۹۳۔

ص ۱۶۱ پر فتاویٰ فیروز شاہی اور صفحہ ۱۶۳ پر فقہ فیروز شاہی کا الگ الگ ذکر کیا گیا ہے۔ ہمارے خیال میں یہ ایک ہی کتاب ہے۔ اس ضمن میں ایک اور نکتہ بھی غور طلب ہے۔ „فتاویٰ قراخانی“ کے مصنف کا بھی وہی نام ہے جو ڈاکٹر اعظمی نے فتاویٰ فیروز شاہی کے مصنف کا درج کیا ہے یعنی صدر الملة مولانا یعقوب مظفر کرمانی۔ „فتاویٰ قراخانی“ کے مصنف کا تعلق فیروز شاہ خلجی (۶۸۹-۶۹۵ھ) کے زمانے سے ہے۔ بعد میں یہی کتاب علاء الدولہ محمد شاہ خلجی (۶۹۵-۷۱۵ھ) کے عہد کے فقہا نے مرتب

* فاضل مصنف کا تسلسل کے ساتھ „بحر“ کو „بہار“ لکھنا اُن کے علم و فضل سے بعید ہے۔ غالباً کوئی انگریزی مأخذ سامنے رہا ہوگا اور بحر یا بہار کے انگریزی ہجوں سے یہ تسامع واقع ہوا ہوگا۔

کی۔،، فتاویٰ قراخانی،، اور ڈاکٹر اعظمی کے بتائے گئے،، فتاویٰ فیروز شاہی،، کے مقدمہ میں اس کتاب کی ترتیب کا جو پس منظر بتایا گیا ہے وہ ایک ہی ہے (دیکھیے: فہرست ایوانف ص ۱۰۶۹، فہرست گنج بخش ۲: ۲۲۶۳)۔ ان حالات میں ان دونوں کتابوں کا تقابلی مطالعہ ضروری ہے۔

ص ۱۶۳ پر،، فواید فروزشاہی،، کا ذکر کرتے ہوئے،، شرف محمد العطاری،، کو اس کتاب کا کاتب بتایا گیا ہے۔ موصوف اس کتاب کے مصنف ہیں نہ کہ کاتب۔ اس کتاب کے تمام نسخوں میں یہی نام آیا ہے۔ ظاہر ہے یہ تمام نسخے ایک مصنف کے ہو سکتے ہیں ایک کاتب کے نہیں۔ (ملاحظہ ہو: فہرست ایوانف ص ۵۱۷، فہرست شیرانی لاہور ۲: ۲۹۷، فہرست گنج بخش اسلام آباد ۲: ۲۲۸۱، فہرست میوزیم کراچی: ۸۳۲)۔

ص ۲۳۴ پر مطہر کڑہ کے حالات میں فاضل مصنف لکھتے ہیں:

،، بہار الفضائل کے مصنف اور مولانا مطہر کڑہ کے ہم عصر مخزن اسرار کے مصنف نے اُن کو اپنے عہد کا بہت بڑا شاعر تسلیم کیا ہے۔،،

اس ایک جملے میں کئی تسامحات اور نواقص جمع ہو گئے ہیں۔ اولاً کتاب کا صحیح نام ،، بحر الفضائل،، ہے۔ ثانیاً مخزن الاسرار تو نظامی گنجوی (م ۵۹۸ھ) کی مثنوی ہے اس کا مصنف مطہر کڑہ کا ہم عصر کیسے ہو گیا؟ ثالثاً مذکورہ کتابوں کے مصنفین کون ہیں؟ اور مطہر کے بارے میں ان کے اپنے الفاظ کیا ہیں؟ رابعاً فاضل مصنف نے ان کتابوں کے کس نسخہ سے استفادہ کیا ہے؟ اس بارے میں محترم مصنف نے کوئی سند پیش نہیں کی۔

واقعہ یہ ہے کہ ،، بحر الفضائل،، اور ،، شرح مخزن الاسرار،،

محمد بن قوام بلخی کثرتی نامی ایک شخص کی تصانیف ہیں اور مولانا امتیاز علی عرشی مرحوم و مغفور کا خیال ہے کہ یہ شخص وہی „مطہر کثرہ“ ہے (مقالات عرشی ص ۳۰۸-۳۲۹ مطبوعہ لاہور)۔ لہذا ان کتب کے مصنف کا مطہر کثرہ کے بارے میں رائے دینا مضحکہ خیز ہے۔

مطہر کثرہ کے ہی حالات میں فاضل مصنف نے حوالوں کو خلط ملط کر دیا ہے۔ ص ۲۳۳ پر عبدالقادر بدایونی اور صوفی محمد مازندرانی کے اقوال اور ص ۲۳۵ پر تقی اوحدی کی ایک روایت کا استناد آزاد بلگرامی کی کتاب „مجمع النفائس“ سے کیا ہے۔ فارسی ادب کا ہر طالب علم جانتا ہے کہ „مجمع النفائس“ آرزو کی تصنیف ہے اسے آزاد بلگرامی سے کیا نسبت؟

کتاب میں درج بعض معلومات تکمیل کا تقاضا کرتی ہیں۔ مثلاً مولانا فخر الدین زراذی (ص ۶۳ تا ۶۵) کے حالات میں ان کا سال ولادت ۶۵۱ھ اور سال وفات ۷۲۸ھ اور صرف پر ان کی کتاب کا نام „عثمانیہ یا زراذی“ لکھنے کی ضرورت تھی۔

ص ۹۲ پر چہل ناموس اور سراپائے حسن کے لئے وضاحتی حاشیہ غائب ہیں۔

ص ۱۰۱ پر سید محمد بن جعفر مکی کی کتاب „دقایق المعانی“ کے بارے میں لکھا گیا ہے کہ دستیاب نہیں ہے۔ حالانکہ اس کا ایک نسخہ ہندوستان میں کتب خانہ آصفیہ میں موجود ہے۔

ص ۱۱۲ پر مسعود بک کی ایک کتاب „ام الصحاف“ کا ذکر نہیں کیا گیا۔ اس کا بھی ایک نسخہ کتب خانہ آصفیہ میں اور دوسرا نیشنل میوزیم کراچی میں موجود ہے۔

ص ۱۵۰- „فتاویٰ جہاننداری“ بتصحیح مسز سلیم خان، ادارہ

تحقیقات پاکستان لاہور کی طرف سے چھپ چکا ہے۔

ص ۱۶۸ پر،،فرید الزمان فی معرفت الالہان“، کو عربی کتاب قرار دے کر اس پر بحث نہیں کی گئی۔ مگر اس کتاب کا جو قلمی نسخہ انجمن ترقی اردو کراچی میں بشمارہ ۳ ق ف ۳۰۸ موجود ہے وہ تو فارسی میں ہے۔ ڈاکٹر اعظمی نے بھی مجلہ،،ہنر و مردم“ سے جو حوالہ نقل کیا ہے اس میں یہ جملہ موجود ہے کہ مصنف نے اسے فارسی میں منتقل کیا تھا۔

کتاب میں درج پاکستان کے حوالے سے فاضل مصنف کی بعض معلومات ضعیف ہیں مثلاً :

ص ۸۱ پر مرکز تحقیقات فارسی اسلام آباد کو مرکز تحقیقات اسلامی لکھا گیا ہے۔ اس سے اسلام آباد میں واقع ادارہ تحقیقات اسلامی سے التباس ہوتا ہے۔

ص ۱۰۸ پر اوچ گیلانیان کو اوچ گیلان اور مولانا محمد علی مکھڑی (اٹک) کو محمد علی کمڈھی لکھا ہے۔

ص ۱۳۹ پر،،انشائے ماہرو“ کے پیر حسام الدین راشدی ایڈیشن کا ذکر کیا گیا ہے۔ پیر راشدی مرحوم نے اسے کبھی شائع نہیں کیا۔ پاکستان میں اس کا ایک ہی ایڈیشن بتصحیح شیخ عبدالرشید نکلا ہے جس کا ذکر اعظمی صاحب نے آگے چل کر کیا ہے۔

ص ۱۴۰ پر ڈاکٹر محمد بشیر حسین کا نام ڈاکٹر محمد حسین بشیر حسین لکھا ہے۔

ص ۲۹۵ پر مخدوم جہانیاں جہاں گشت کا مزار بہاول پور میں بتایا گیا ہے حالانکہ وہ اوچ میں مدفون ہیں۔

ص ۳۲۳ پر ادارہ تحقیقات پاکستان کراچی کا ذکر ہے۔ یہ ادارہ لاہور میں واقع ہے۔

زیر بحث کتاب کے ایک اور حصے سے بھی ہم صرف نظر نہیں کر سکتے اور وہ اس کا „اشاریہ“ ہے۔
محترم مصنف نے القاب کو بھی نام کا جزو بنا دیا ہے اور ناموں کو اپنی اصل جگہ کی بجائے القاب والی حروف میں درج کیا ہے۔ مثلاً یہ القاب: امام، پروفیسر، حضرت، ڈاکٹر، سید، شیخ، ملک، مولانا۔ لقب کو مقدم اور نام کو موخر رکھنے سے اشاریہ کے متعلقہ حصوں کی افادیت ختم ہو گئی ہے۔

اماکن کے اشاریے میں راج گیری اور رام پور اور آنار کے اشاریے میں „طب فیروز شاہی“، „عین العشاق“ اور „فتاویٰ ابراہیمی“ کے لیے متن کے شماره ہائے صفحات نہیں دیے گئے۔
اس اشاریہ کو مکمل بھی نہیں کہا جا سکتا۔ مثلاً متن میں صفحہ ۲۳۳ پر „بہار الفضائل“ (کذا) اور „مخزن اسرار“ نامی کتابوں کا ذکر ہے مگر اشاریہ میں نہیں ہے۔
خلاصہ کلام یہ کہ اس کتاب کا موضوع تو تحقیقی تھا مگر شائع کرتے وقت تحقیق و تدقیق سے کام نہیں لیا گیا۔

سبع سنابل

مصنف: میر عبدالواحد بلگرامی

مترجم: مفتی محمد خلیل خان برکاتی

مقدمہ از: پروفیسر ڈاکٹر محمد ایوب قادری

ناشر: حامد اینڈ کمپنی، مدینہ منزل، ۴۰۔ اردو بازار لاہور

۳۳۹ صفحات - ۳۹ روپے کاغذ اور جلد عمدہ۔

بلگرام کی مردم خیز مٹی کے بارے میں میر عبدالجلیل بلگرامی (م)

۱۷۲۵ء) نے کہا تھا :

ہر گل کہ دمیدہ است زین خاک

خون جگریست سیرھن چاک

اور اسی خاک سے سبع سنابل کے مصنف میر عبدالواحد بلگرامی کو نسبت ہے۔ وہ ۹۱۲ھ یا ۹۱۵ھ میں پیدا ہوئے اور سو سال سے متجاوز عمر پا کر فوت ہوئے۔ درویش و صاحبِ حال تھے مگر شعر و سخن کا ذوق بھی رکھتے تھے۔ خود کو حافظ شیرازی کا معنوی شاگرد کہتے تھے اور اپنے آپ کو حافظ کے اس شعر کا مخاطب سمجھتے تھے۔

ہر کہ در طور غزل کتہ حافظ آموخت

یار شیرین سخن نادرہ گفتار من است

حافظ سے اُن کی ارادت کا یہ عالم تھا کہ اپنے رسالہ حل شبہات میں ایسے مسائل پر بھی قلم اٹھایا جن سے حافظ کے بعض اشعار میں شریعت کے ساتھ تعارض و تخالف کے شائبہ کا ازالہ ہوتا ہے۔

اُن کی فارسی تصانیف کا سلسلہ وسیع ہے مگر ان سب میں قدر مشترک یہ ہے کہ مصنف ہر موضوع کو عرفان و تصوف سے مطابقت دینے کی مہارت رکھتے ہیں۔ ابن حاجب کی نحو پر معروف کتاب ”کافیہ“ کو ہی لیجنرے۔ بلگرامی نے اس کی فارسی شرح لکھتے وقت متنِ نحو سے ایسے مسائل تصوف استخراج کیے ہیں کہ ابن الحاجب کے حاشیہ خیال میں بھی نہ آئے ہوں گے۔ یہی حال اُن کی کتاب ”حقائق ہندی“ کا ہے جس میں ہندی کے عام الفاظ کی عرفانی تشریح کی گئی ہے مثلاً ”مانگ“ سے مراد صراطِ مستقیم لیا گیا ہے۔ مصنف کی دیگر تصانیف میں ”نزہۃ الارواح“ کی شرح، ”رسالہ غوثیہ“ کی شرح، ”مناظرۃ انبہ و خربزہ“، ”شرح معمارے

قصہ چہار برادر ، ، تفسیر مفیض المحبت و مورث المعرفة ، کے نام قابل ذکر ہیں جو سب کی سب فارسی زبان میں ہیں :

میر بلگرامی کی سب سے اہم کتاب ، سبع سنابل ، ہے جو ۹۶۹ھ میں تصنیف ہوئی ۔ اس میں شریعت اور طریقت کے تعلق اور سلوک و تصوف کے اہم اور بنیادی نکات کو واضح کیا گیا ہے ۔ کتاب کے موضوعات پر ایک نظر ڈالیں :

- ۱۔ عقائد اور مذاہب کا بیان ۔
- ۲۔ پیری مریدی اور اس کی حقیقت اور ماہیت کا بیان ۔
- ۳۔ ترک دنیا ، قناعت ، توکل اور تبتل کا بیان ۔
- ۴۔ درویشوں کی عبادتوں اور اچھی عادتوں کا بیان ۔
- ۵۔ خوف اور امید کا بیان ۔
- ۶۔ حقائق وحدت اور آثار معرفت و محبت کے ظہور کا بیان ۔
- ۷۔ متفرقہ فوائد کا بیان ۔

اس فارسی کتاب کا اردو ترجمہ حضرت مفتی محمد خلیل خان قادری برکاتی (متوفی ۱۹۸۵ء) نے کیا ہے ۔ جو رواں اور سلیس ہے ۔ عربی اور فارسی اشعار کا متن بھی دیا گیا ہے ۔ تاکہ اشعار کی حلاوت قائم رہے ۔

کتاب پر ڈاکٹر محمد ایوب قادری مرحوم کا مبسوط فاضلانہ مقدمہ موجود ہے ۔ جس میں مصنف اور کتاب کے بارے میں مرحوم کی تحقیقات جمع ہو گئی ہیں ۔ یہ مقدمہ دیکھ کر قادری صاحب کی ناگہانی وفات کا غم تازہ ہو جاتا ہے ۔ جس ناعاقبت اندیش ڈرائیور نے اُن کی جان لی اُسے کیا خبر تھی کہ وہ ہمیں کس سرآمد روزگار محقق اور خلیق انسان سے محروم کر رہا ہے ۔ رحمۃ اللہ علیہ واسعہ ۔

فارسی اصطلاح سازی

مختابیت

حصہ اول

سید عارف نوشاہی

پروفیسر دانش گاہ علامہ اقبال

حصہ دوم

ڈاکٹر میر نور محمد خان

مقتدرہ قومی زبان اسلام آباد

۱۹۸۵ء

”مقتدرہ قومی زبان“ پاکستان میں اردو زبان کے نفاذ کا داعی سرکاری ادارہ ہے۔ اس کام کے لیے اس نے ضروری سمجھا ہے کہ اپنے قرب و جوار کے ممالک میں وہاں کی قومی زبانوں کے نفاذ کے رجحانات کا بھی جائزہ لے۔ زیر نظر کتاب ایران میں فارسی اصطلاحات پر شائع ہونے والی کتب کی طرف راہنمائی کرتی ہے۔ ایران میں کاروباری اور دفتری ماحول پر فرانسیسی اور عربی زبانوں کا غلبہ ختم کرنے کے لیے ۱۹۳۵ء میں ایک ادارہ ”فرہنگستان ایران“ قائم کیا گیا۔ جس نے فارسی زبان کے عمومی نفاذ کے لیے کئی سفارشات پیش کیں۔ وقت کے ساتھ ساتھ یہ کام مختلف ادارے

انجام دیتے رہے۔ ان متواتر کوششوں کے باعث ایران، ملی زبان کے نفاذ کے سلسلے میں یقیناً اپنے ہمسایہ ممالک سے آگے ہے۔

گذشتہ پچاس سالوں میں ایران میں فارسی اصطلاحات کو متعارف کرنے کے لیے جو کتابیں شائع ہوئی ہیں زیر نظر کتاب انہی کتابوں کی فہرست ہے۔ گو اسے جامع اور مکمل نہیں کہا جا سکتا اور نہ ہی پاکستان میں بیٹھ کر اس کی تکمیل کی جا سکتی تھی پھر بھی اس میں مختلف علوم و فنون کی تقریباً تین سو فارسی کتب اصطلاحات کی نشان دہی کی گئی ہے۔ ان جملہ کتب میں سے ایک کتاب پاکستان کی، ایک روس کی اور ایک افغانستان کی ہے۔ باقی تمام کتابیں ایرانی ہیں۔ اس طرح ہم کہہ سکتے ہیں کہ زیر نظر فہرست مکمل طور پر ایران میں فارسی اصطلاحات کے تداول کے لیے راہ نما کتاب ہے اور فارسی زبان کی قلمرو کے ایک دوسرے اہم ملک افغانستان (جہاں فارسی کے مقابلے میں پشتو زبان کے لیے بھی حمایت پائی جاتی ہے) میں فارسی اصطلاحات کے نفاذ کے لیے ہونے والی کوششوں سے ابھی آگاہی حاصل کرنا باقی ہے۔

مقتدرہ نے یہ کتاب شائع کر کے اولاً اس عمومی تاثر کو زائل کرنے کی کوشش کی ہے کہ مشرقی زبانیں جدید فنون کی ترجمان زبان نہیں بن سکتیں۔ ثانیاً پاکستان میں اردو اصطلاحات وضع کرنے والے اداروں کے لیے یہ راہ نمائی کی ہے کہ وہ مترادفات اور متبادلات تلاش اور وضع کرتے وقت فارسی میں انجام پانے جانے والے کام کو بھی مدنظر رکھیں۔ فارسی زبان بہر حال اس علاقے کی ایک قدیم اور بلیغ زبان ہے اور اردو زبان پر اپنے گہرے اثرات کے باعث لایق اعتنا ہے۔

زیر نظر کتاب کے بین الدفتین دو حصے رکھے گئے ہیں۔ اگر

انہیں مدغم کر دیا جاتا تو اس طرح ایک موضوع کی کتابوں کا اندراج ایک ہی جگہ پر ہو جاتا اور استفادہ کرنا آسان رہتا۔ ایک ہی جلد کے اندر دو الگ الگ حصے قائم کرنے سے نہ صرف موضوعات کی تکرار ہوئی ہے بلکہ عنوانات کتب بھی مکرر درج ہونے ہیں۔ مثلاً مندرجہ ذیل کتب کو دونوں حصوں میں متعارف کیا گیا ہے۔

عنوان کتاب	حصہ اول	حصہ دوم
فرہنگ اصطلاحات علمی	صفحہ ۷	صفحہ ۱۶۳
واژه نامه فلسفی	ص ۱۳	ص ۱۲۵
فرہنگ اصطلاحات منطقی	ص ۱۷	ص ۱۲۷
فرہنگ مصور شیمی	ص ۶۳	ص ۱۷۵

،،نام۔۔،،،،،،لفظ۔ اور ،،اصطلاح۔ میں بڑا لطیف فرق پایا جاتا ہے زیر نظر کتاب کا بنیادی مقصد (جیسا کہ اس کے نام سے ظاہر ہے) فارسی کتب اصطلاحات کی طرف راہ نمائی کرنا ہے مگر اس میں بعض ایسی کتابیں بھی شامل کر لی گئی ہیں جن کا تعلق اسامی اور الفاظ کی فرہنگ سے ہے۔ مثلاً نامہای پرندگان در لہجہ کردی (ص ۹۹)، فرہنگ نامہای ایران (ص ۱۵۰)، پرندگان ایران (ص ۱۸۵)، فرہنگ نامہای پرندگان ایران (ص ۱۸۶) ایسی کتابوں کا تعلق ناموں سے ہے۔ فرہنگ جاوید (ص ۱۱۵)، فرہنگ روز (ص ۱۱۵)، فرہنگ روسی - فارسی (ص ۲۰۰)، فرہنگ مصور فارسی - انگلیسی (ص ۲۰۱) عام کتب لغات ہیں۔ اگر کتب لغات بھی اس فہرست کے دائرہ موضوع میں آتی ہیں تو مزید بیسیوں فرہنگوں کے نام گنوانے جا سکتے ہیں جو قلم انداز ہو گئی ہیں۔ یہی حال حصہ دوم میں شامل دائرۃ المعارف نوعیت کی کتابوں کا ہے۔ یعنی دو ایک کتب دائرۃ المعارف کو تولیے لیا گیا ہے

جب کہ اس قسم کی دیگر اہم کتب کو نظر انداز کر دیا گیا ہے۔ ہمارے خیال میں عام کتب لغت اور عمومی دائرۃ المعارف اور ایران کی علاقائی زبانوں اور لہجوں پر کتب کو اس خصوصی فہرست سے الگ رکھنا چاہیے تھا۔

صفحہ ۱۳۹ پر مندرج کتاب، „فرہنگ البسنۃ مسلمانان“ اور صفحہ ۲۲۳ پر „فرہنگ جغرافیائی جہان“ کا فارسی اصطلاحات سے کوئی تعلق نہیں ہے۔ پہلی کتاب مسلمانوں کے ملبوسات کے بارے میں ہے اور دوسری جغرافیائی نقشہ جات (Atlas) پر مشتمل ہے۔ کتب مراجع کے ساتھ اشاریہ کا ہونا اب ایک علمی ضرورت بن چکا ہے، اگر زیر نظر کتاب کے ساتھ بھی اشاریہ کا اضافہ کر دیا جاتا تو کتاب سے استفادہ مزید آسان اور سہل ہو جاتا۔

کتاب کی طباعت، کاغذ اور جلد عمدہ اور معیاری ہے۔ البتہ حروف چینی (کمپوزنگ) کی اتنا دکا اغلاط پائی جاتی ہیں جن سے آج کل کوئی کتاب بھی خالی نہیں ہے۔

فارسی ادب کے محققین، اساتذہ اور ایران شناسان

ہم پاکستان میں فارسی زبان و ادب کے محققین، اساتذہ اور ایران شناسوں کے کوائف اور علمی کارناموں پر مشتمل ایک کتاب ”کارنامہ استادان و ایران شناسان پاکستان“ مرتب کر کے شائع کرنا چاہتے ہیں۔ ایسے تمام ادیبان علم و فضل سے استدعا ہے کہ وہ اپنا نام اور مکمل پتہ ہمیں مہیا فرمائیں۔ مطلوبہ معلومات کا سوال نامہ ان کے پتے پر بھیج دیا جائے گا۔

رایزنی فرهنگی جمہوری اسلامی ایران اسلام آباد

بیاتا قدر ہمدیگر بدانیم

استاد ڈاکٹر غلام سرور مدظلہ نے اپنی عمر عزیز کے پچاس سال مسلم یونیورسٹی علی گڑھ اور جامعہ کراچی میں فارسی کی تدریس و ترویج میں صرف کیے ہیں اور اب بھی اسی زبان و ادب میں تحقیق و تالیف میں مشغول ہیں۔

دانش کا شمارہ ۵ - بہار ۱۳۶۵ - ۱۹۸۶ء ، محترم ڈاکٹر صاحب کی فارسی زبان و ادبیات کے لیے بیش قدر خدمات کے اعتراف اور قدر دانی کے اظہار کے لیے مخصوص ہوگا۔

مخدومی ڈاکٹر صاحب کی تحقیقات کے موضوعات کے پیش نظر ہم بطور خاص فارسی مخطوطات ، مسائل تدریس زبان فارسی ، اوج * (ضلع بہاول پور) میں علمی مآثر اور افکار عرفانی پر مقالات شائع کرنا چاہتے ہیں۔ فارسی زبان و ادب کے حوالے سے دیگر موضوعات پر مضامین کا بھی خیر مقدم کیا جائے گا۔

اساتذہ ، محققین اور ڈاکٹر صاحب کے احباب اور تلامذہ سے درخواست ہے کہ وہ اس خاص شمارہ کے لیے اپنی نگارشات ۳۰ اپریل ۱۹۸۶ء تک ،،دانش“ کو ارسال فرمادیں۔

* ڈاکٹر صاحب کی بیشتر تحقیقات اوج کے علمی مآثر سے متعلق ہیں۔ مثلاً

فہرست مخطوطات کتب خانہ گیلانیہ اوج ، تصحیح جواہر الاولیاء ،

تصحیح خلاصۃ العلوم۔ یہ دو کتابیں اوج کے بزرگوں کی تصانیف میں سے

ہیں۔

احتجاجات و استدراکات

دانش شماره ۱

جناب رئیس نعمانی مدیر مجلہ „عبارت“ لکھنو نے دانش شماره اول کے مضامین کا دقت نظر سے مطالعہ کیا ہے اور تمام مضامین پر ایک بھرپور تبصرہ ارسال فرمایا ہے۔ چونکہ اُن کا یہ تبصرہ شائع شدہ مضامین کی تصحیح و توضیح کے لیے بے حد اہم ہے اس لیے افادۂ عام کی غرض سے یہاں درج کیا جا رہا ہے۔ دانش

دو اثر غیر چابی یعقوب چرخي

در آثار صوفیہ بسیاری از مطالب غیر اسلامی و بی اعتبار راہ یافتہ است و نباید هیچ یکی از آثار صوفیہ را بدون ثبت یادداشتہای انتقادی از دیدگاہ تعلیمات با اصالت اسلامی انتشار داد و مخصوصاً تفسیراتی کہ صوفیہ از آیات و سور قرآنی کردہ و یا احادیثی کہ در آثار خودشان گنجانندہ اند، از نظر تحقیق در منابع مورد اعتماد اسلامی غالباً از پایۂ اعتبار افتادہ و حتی در بسیاری از موارد با مطالب قرآنی و گفتار ہای پیامبر اسلام (ص) متغایر است۔ دیگر آنکہ برای منابع احادیث باید بہ کتابہای مسلّمہ مسلمانان عالم در نفس موضوع رجوع کرد و در این موارد ارجاع بہ تألیفاتی مانند قدسیہ، المنہج القوی فی احادیث المثنوی یا مرصاد العباد و امثال اینہا بہ هیچ دردی نمی خورد۔

ونکہ ای دیگر و مہم اینست کہ آثار صوفیای کبار باید دقیق تر

بررسی کرد.

در رساله مولانای یعقوب چرخى که در ص ۳۴ - ۳۹ بچاپ رسیده است و حاوی شرح یک رباعی از ابوسعید ابوالخیر است متأسفانه هیچ دلیلی و قرینه ای به آن نیست که بتواند نشان دهد که سراینده رباعی این رباعی را راجع به شرح و تفسیر سوره الحمد سروده باشد. وحتی این مصراع: ابدال زبیم چنگ در مصحف.

اشاره ای به آن نمی کند.

در ص ۲۰ س ۱۴ به جای «الخالق»، الخلق چاپ گردیده است
در ص ۲۵ س ۳ مصراع دوم از وزن افتاده است و مصرعیکه در ص ۴۶ بدل این مصرع نوشته شده است آنهم خارج از وزن است. ممکن است این مصراع بدینگونه بوده باشد: عذر از جمله کسان آمد گناه.

در ص ۴۰ س ۱۳ مصراع اول بیت باید بدینگونه بوده باشد: که پیغمبر به گاه ختم قرآن.
در ص ۴۱ س ۹ در آخر مصراع: سه شنبه... به جای «کرد» باید «کرده» باشد.

شمة ای از زندگی و آثار خواجه اجمیر
هیچ یک از این تألیفات را که در ضمن تألیفات خواجه معین الدین چشتی یاد کرده شده است نتوان بطور قطع تألیف خواجه چشتی قرار داد. آری این قدر میتوان گفت که این تألیفات را بعضی یا بسیاری از تذکره نویسان، فهرست نگاران و افسانه طرازان به وی منسوب داشته اند.

در ص ۵۲ س ۱۵ از نسخه خطی دلیل العارفین یاد آوری شده

است . این کتاب بچاپ هم رسیده است .
 در ص ۵۷ س ۲۴ به جای «طریقه شطار» ، طریقه شکار چاپ
 شده است

یک بیاض نادر خطی

ابیاتی که از یک بیاض نادر شعر فارسی نقل شده است باید همه
 آنها نادر باشد . ولی متأسفانه چنان نیست .

در ص ۶۹ س ۲ - ۵ رباعی ای که در ذیل رباعیات مسعود سعد
 سلمان لاهوری نقل شده است ، در عده ای از منابع بذکر مسعود سعد
 ثبت افتاده است و از حکم نادر خارج است . علاوه برین مصراع سوم
 این رباعی بگونه ای درج شده که از وزن افتاده است و باید
 بدینصورت باشد : ما را رخ دوست باید ای دوست نه گل .
 در همان صفحه سطر ۱۵ بصورت چاپ شده از وزن خارج است
 و باید بدینگونه باشد : باصل تنها کسی را مفاخرت نرسد .

در ص ۷۲ س ۱ - ۴ قطعه دو بیت : ابر بی شرط . . . الخ زیر
 عنوان رباعیات (امیر معزی) آورده شده است که هرگز به وزنی از
 اوزان رباعی نیست و میبایست در ذیل قطعات ثبت می شد .
 در همان صفحه س ۱۶ در مصراع دوم بیت به جای «شرابی»
 باید «شرابی» باشد .

در ص ۷۴ س ۵ - ۸ بازهم قطعه دو بیت در ذیل رباعیات نقل
 شده است که به هیچ وزن از اوزان رباعی سروده نشده است .
 (عمری گذاشتم . . . الخ)

در ص ۷۵ س ۳ - ۱۰ در ضمن ابیات کمال الدین (اسماعیل)
 اصفهانی چهار بیت غزل درج شده است که از غزل مشهوری از

کمال خجندی است و باشتباه فاحش از کمال اصفهانی نشان داده شده است.

در ص ۷۵ س ۱۶ - ۱۹ رباعی ایکه نقل گردیده است در اکثر منابع یافته می شود و ندرت ندارد.

در ص ۷۶ س ۱ واژه „گل“ در مصراع رباعی هم از روی معنی بی محل است و هم مصراع از وزن خارج می کند.

در همان ص ، س ۷ در اول مصراع بجای واژه „از“ باید „ای“ باشد. باز در همان ص ، س ۱۹ - ۲۰ در آغاز هر دو مصراع به جای „نه“ باید „نی“ باشد.

در ص ۷۷ س ۱۰ مصراع رباعی مغلو ط نقل شده و از وزن افتاده است.

در ص ۷۸ س ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۴ باید „نی“ به جای „نه“ باشد.

در ص ۸۰ س ۷ به جایی „مدار“ باید „ندارد“ باشد.

در ص ۸۱ س ۱۰ به جای „منم را“ باید „منم ، مرا“ باشد تا مصراع از وزن نیفتد.

در ص ۸۲ س ۵ تا ۱۴ یک قطعه مسلسل هست و در میان آن ابیات ، خطی که کشیده شده است اشتباه است.

در ص ۸۳ س ۱۶ به جای „نباشد“ باید „نباشد“ خوانده شود.

در ص ۸۴ س ۱ مصراع اول بیت مغلو ط و از وزن افتاده است.

در همان ص ، س ۱۶ باید در مصراع اول بیت میان واژه هم ، و „تست“ حرف ز، اضافه شود تا مصراع موزون گردد.

باز در همان ص ، س ۷ به جای „دور“ باید „درر“ خوانده شود.

دریچه ای به شیراز قرن نوزدهم میلادی

این مقالہ علی الظاہر قبلاً در یکی از مجلات ہند در دہلی بچاپ رسیدہ بود۔

در ص ۹۰ س ۱۰ - واژہ „بخیر“ باید „بحیر“ باشد۔
در ص ۹۲ س ۹ باید بہ جای „نرگس“ واژہ „نرگش“ باشد تا
مصرع بوزن درآید۔
در ص ۹۴ س ۱۷ بہ جای „درگہ“ باید „درکہ“ باشد۔

در ص ۹۶ س ۲ در مصرع دوم بیت بہ جای „روزی“ باید „ز
روی“ باشد تا مصرع از وزن نیفتد و ہم بی معنی نشود۔
برصغیر پاک و ہند میں مطالعہ سعدی
ص ۱۱۲ س ۱۰۔ بظاہر یہ مصرع یوں ہونا چاہیے: با کس مگو
کہ راہ تو گجراتیان زنند۔
ص ۱۳۹ س ۱۸ „گلدستہ جنان“ کی جگہ „گلستہ جنان“
چھپ گیا ہے۔

گلستان کی شروح کے سلسلہ میں بہادر شاہ ظفر کی شرح
گلستان کا ذکر چھوٹ گیا ہے جس کے مطبوعہ نسخے موجود ہیں۔
گلستان کے اردو تراجم میں مولانا آسی اور قاضی سجاد حسین
کے ترجموں کا بھی ذکر نہیں ہوا ہے۔

ایران میں اقبال کی روز افزوں مقبولیت
ص ۱۵۱ س ۱۷ „مسلمان قوموں“ لفظ استعمال کیا گیا ہے
حالانکہ تمام روئے زمین پر مسلمین ایک „قوم“ ہیں نہ کہ „اقوام“۔
ص ۱۷۰ س ۱۱-۱۲۔ علامہ اقبال کی رباعی گوئی کا ذکر ہوا
ہے۔ اقبال سے رباعی گوئی کا انتساب ہمیشہ مشکوک اور مورد تردید
رہا ہے اور اس پر بحث ہوتی رہی ہے۔
ص ۱۷۱ پر ایران میں سبک ہندی کے عدم قبول کا ذکر ہے۔ اس

ناپسندیدگی کا واحد سبب صرف „سبک“ کو ہی قرار نہیں دیا جا سکتا۔

❦❦❦

شرح اسماء الحسنی

اخیراً بہ لطف آقای خلیل الرحمان داودی لاہوری نسخہ خطی کتاب „کفایۃ العباد فی شرح الاوراد“ (در شرح اوراد فتح میر علی ہمدانی) نگاشتہ عبدالملک بن قاضی قاسم بن قاضی محمد ملقب بہ غیاث الماریکلی معروف بہ قاضی زادہ بدستم رسیدہ است۔ این کتاب بسال ۸۶۹ھ بنام سلطان زین العابدین بن سلطان اسکندر شاہ بن سلطان قطب الدین بن سلطان علاء الدین حاکم کشمیر نگاشتہ شدہ است و نسخہ ای کہ در دست داریم بخامہ خود نگارندہ در ۸۷۰ھ تحریر شدہ است و آنجا کہ سخن از اسماء الحسنی بمیان آمدہ بود مؤلف، رسالہ „شرح اسماء الحسنی“ چرخہ را بہ تمام و کمال نقل کردہ است۔ متن این رسالہ در نسخہ یاد شدہ در برگہای ۱۰۲ ب۔ ۱۰۸ ب قرار دارد۔

چرخہ در ۸۵۱ھ در گذشتہ و نسخہ حاضر فقط ۱۹ سال پس از وفات او کتابت شدہ است و کهن ترین تحریر خطی رسالہ چرخہ است بلکہ تا آنجا کہ اطلاع داریم درمیان نسخہ خطی نگاشتہ ہای دیگر چرخہ نیز ہمین تحریر از نظر کهنگی اولویت دارد۔ پس از مقایسہ میان متن چاپی و تحریر خطی نویافتہ این رسالہ غیر از اختلاف لفظی بعضی افزودگہا و کاستی ہا نیز بنظر رسید۔ نشان دادن این گونه اضافات یا کسریات دراین مقالت گنجایش ندارد۔

این عمل بموقع چاپ مستقل این رساله از طرف مصحح محترم آن
امکان پذیر خواهد بود . آنچه که اینجا می آوریم فقط نشان دادن
اختلافات لفظی میان نسخه چاپی و خطی است و آن هم فقط در
مواردی که مفهوم تحریر نسخه خطی نسبت به متن چاپ شده بیشتر
رساتر ، روشن تر و بلیغ تر بوده است .
(ص ۱۶ س ۱۶ - مدیر دانش)

نسخه چاپی

از خداوند قوی للعفو الرجی
(ص ۱۵ س ۶)
و از غیر او ببرد .
(ص ۱۶ س ۱۱ - ۱۲)
غم روزی درویش نماند .
(ص ۱۶ س ۱۵)
... از مسمی مخصوص گردد .
(ص ۱۶ س ۱۴)
و بعلم لذتی که آن علم وراثت است نه علم وراثت .
(ص ۱۶ س ۱۸ - ۱۹)
گرزنام و حرف خواهی بگذری
(ص ۱۴ س ۹)
ان فی الدنيا جنة من دخل فیها لم یشتق الی الجنة وهی معرفة
الله تعالی
(ص ۱۸ س ۱ - ۲)

بفرمان آوردند

(ص ۱۹ س ۱)

از دریافتن کنه ذات او راستگان و خاک کنان افلاک عاجزانه گشتند

(ص ۱۹ س ۲ - ۳)

تا در حیات قدس انس یابد

(ص ۱۹ س ۶)

از اعتراض و اعتذار

(ص ۱۹ س ۱۷)

بزرگ و بزرگواری

(ص ۲۰ س ۷)

هر چند سخت کردار باشد

(ص ۲۰ س ۲۰)

نفاق را سیاست شریعت منکوب گرداند

(ص ۲۱ س ۲)

از فرق مختلفه آنچه دارد باز ندارد

(ص ۲۱ س ۱۳)

باستغفار امری کردند

(ص ۲۲ س ۱۹)

درنماند (به) بی خبران

(ص ۲۴ س ۱۲ - ۱۳)

درچشم بمالد

(ص ۲۵ س ۷)

به نیت نیستی و مسکنیت نصیب خود ستاند

(ص ۲۵ س ۱۴ - ۱۵)

مرشد باید مضطر شده را

(ص ۲۶ س ۱۵ - ۱۶)

همه را سبب بیند

(ص ۲۷ س ۱۵)

اگر نکند ، حکمت او نرسد

(ص ۲۷ س ۱۶ - ۱۷)

باز گرداننده همه هست شده ها

(ص ۲۹ س ۱۳)

مملکت سینه مضطر شده را بنظر قهاری

(ص ۲۹ س ۱۹ - ۲۰)

زندگی او را

(ص ۲۹ س ۲۱)

القديم بذاته المقدم لغيره

(ص ۲۹ س ۲۴)

توانگر گرداننده بردرویش

(ص ۳۲ س ۱۰)

نسخه خطی

از خداوند قوی غفور حیّ

و از غیر نترسد

غم روزی در دلش نماند

از مسمی محفوظ گردد

و بعلم لدنی که آن علم وراثت است نه علم دراست .

گرزنام و حرف خوانی بگذری

ان فی الدنيا جنة من دخلها دخل فیها لم يشوق الى الجنة وهی معرفة
الله تعالی

بفرمان او روند

از دریافتن کنه ذات او را سبکان خاک و قطان افلاک عاجز
تا در جناب قدس انس یابد

از اغترار و اضرار

بزرگی و بزرگواری

هر چند سخت بد کردار باشد

فساق را بسیاست شریعت

منکوب گرداند

از مرزوق مختلفه . . .

باستغفار امر می کردند

تا در نماند در خسران

بر چشم بمالد

به نیستی و مسکنت نصیب خودشناسد

مرشد باید مسترشد را

همه راست بیند

اگر بکنه حکمت او نرسد

. . . همه نیست شده ها

مملکت سینه مسترشد را بسطوات قهاری

زنده که او را

القایم بذاته المقوم لغیره

توانگر گرداننده هر درویش

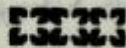
شمہ ای از زندگی و آثار خواجہ اجمیر

دو جگہ ص ۵۵ اور ص ۶۰ پر سلطان شمس الدین التمش لکھا ہے۔ تاریخی نقطہ نظر سے اب یہ تحقیق پایہ ثبوت کو پہنچ چکی ہے کہ „التمش“ کا صحیح تلفظ „ایلتتمش“ ہے۔ مولانا آزاد لائبریری مسلم یونیورسٹی علی گڑھ میں خواجہ صاحب کی ایک اور تصنیف „رسالہ وجودیہ عشقیہ“ ہے جس کے سات اوراق ہیں۔ ممکن ہے یہ وہی رسالہ ہو جس کا تذکرہ ص ۵۵ پر رسالہ وجودیہ کے نام سے آیا ہے۔

کلیم نسہرامی - راجشاہی .

دانش کے شمارہ ۲ کے باب „احتجاجات و استدراکات“ میں صفحہ ۱۴۳ پر جناب خسروی کا ایک خط شائع ہوا ہے جس میں کہا گیا ہے کہ معروف رباعی „شاہ است حسین الخ...“ کا خواجہ اجمیر سے انتساب درست نہیں ہے۔

ہمارے کئی محترم قارئین نے خسروی صاحب کے نظریے کی تردید کی ہے اور اصرار کیا ہے کہ یہ رباعی خواجہ اجمیر ہی کی ہے۔ یہاں یہ وضاحت کر دینا مناسب ہوگا کہ دانش میں جو تحریریں شائع کی جاتی ہیں وہ مضمون نویس کی اپنی تحقیقات اور خیالات کا آئینہ دار ہوتی ہیں البتہ ان شائع شدہ مقالات کے جن نکات کے بارے میں ہمارے قارئین دلائل اور متانت کے ساتھ تعرض اور اختلاف کرتے ہیں اسے ہم „احتجاج اور استدراک“ کے طور پر شائع کر دیتے ہیں۔ دانش .



دانش شماره ۲

مونس العشاق

ص ۵۵ س ۹- ترجمہ منثوری از „مونس العشاق“ شہاب الدین سہروردی است . و نہ ترجمہ منظومی .

ص ۵۶- اشعاری کہ آنجا نقل شدہ است باید چنین خوانندہ شود .
یا نصرت دین خلاصہ عصر
یا ظلّ مدید قدس سرمد .

احمد منزوی - اسلام آباد

ذخیرۃ الملوک

مقالہ نگار نے چند الفاظ کے معانی دئے ہیں جو محل نظر ہیں .
اردو دان اصحاب نیز وہ فارسی دان اصحاب جو عربی زبان نہ جانتے
ہوں وہ عربی الفاظ کی تشریح میں بالعموم لغزش کھا جاتے ہیں
کسی لفظ کا صحیح مفہوم تو اصل عبارت سامنے رکھ کر ہی
سمجھ میں آ سکتا ہے مگر بعض الفاظ از خود واضح ہوتے ہیں
اب میں ڈاکٹر صاحب موصوف کی تشریحات کی چند مثالیں
پیش کرتا ہوں

انقطاع: دریغ و گریز . درست باز آنا - بری عادت کا ترک کر دینا
بشور: چھالا ، ہلاکت . „چھالا“ کے معنوں میں یہ لفظ جمع کا لفظ
ہے اس کا مفرد بشر ہے

صدید: نالہ و فریاد ، گرم پانی - درست پیپ ہے

صاد کے الفاظ میں ایک لفظ صفع دیا ہے - درست ضفع
ہے ضاد کے ساتھ

لحی: شکستہ ہڈی . درست جیڑا
یہی باقی الفاظ کا حال ہے۔
ڈاکٹر پیر محمد حسن - اسلام آباد

مقالہ کے اختتام پر ”بعض لغات“ کے عنوان سے جو لغات اور اُن کے معانی دئیے گئے ہیں اس پر فاضل مقالہ نگار نے غور و فکر سے کام نہیں لیا ہے۔ مثلاً ردیف ص مہملہ کے تحت لفظ ”صفدع“ بصاد مہملہ پیش کیا ہے اور اس کے معنی ”مینڈک“ تحریر فرمائے ہیں جبکہ لفظ ”صفدع“ ہے اور اسے ردیف ”ضاد“ کے تحت ہونا چاہیے تھا۔ قرآن حکیم میں لفظ ”صفدع“ بصورت واحد تو استعمال نہیں ہوا البتہ بصورت جمع ”صفادع“ سورة الاعراف آیت ۱۳۳ میں آیا ہے۔
شمس الحسن شمس بریلوی - کراچی

مجموعی تاثر

دانش کا موجودہ شمارہ سرسری نظر سے دیکھا۔ اس میں وہ بات نظر نہیں آئی جو مولوی مدن میں تھی۔ پہلا شمارہ بدرجہا بہتر ہے۔
نذر صابری - اٹک

شمارہ دوم دانش عزّ وصول ارزانی داشت و نخلِ دیگری از امید در خاطر کاشت . گمان می کنم هر علاقمند بزبان فارسی دری از دیدن این مجلّه غرق شادمانی گردد .

نوشتہ اید : ”دانش چیزی نیست جزّ همزة وصل درمیان فرهنگ و ادب فارسی و اردو“ ، وصل هنگامی است کہ دو چیز از یکدیگر جدا باشند . اگر شاخی نو از درختی کہن رسته باشد درخت و شاخ هر دو

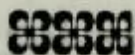
یکی است . آنگاه خدمتی را که ادیبان شبه قاره در گسترش زبان و ادب فارسی کرده اند اگر ارجمند تر از کوشش ایرانیان ندانیم کمتر از خدمت آنان نیست . با همه کوششی که برای بر انداختن زبان فارسی میشود هنوز هم :

به شعر حافظ شیرازی رقصند و می نازند
سبه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

دکتر سید جعفر شهیدی
رئیس مؤسسه لغت نامه دهخدا - تهران

صوابنامه

ص	س	نادرست	درست
۱۹	۱۰	۱۹۲۸	۱۸۳۸
۱۴۳	۱۰	سِرپ سنگه	سِرپ سَکِه
۸۳	۱۴	چیرمین	چَرمین
۸۳	۱۵	مسعود سعدی	مسعود سعد



اشک و خون

برگزیده جبرئیل سوم دیوان

اور اسٹاؤنٹس میں

ایزنی فرجی خانی میری اس کا ایران - اس کا ہمارا

فہرست مشترک
نسخہ‌های خطی فارسی پاکستان

تألیف
احمد منزوی

جلد چہارم



مکتبہ اسلامیہ پاکستان

از کلماتان عجم

أمره وتزجيه

پاکاروان خلد

مالیہ

ڈاکٹر عبدالحسین زرین کوب

 $\bar{J}$

ڈاکٹر فخر نور محمد خان ڈاکٹر کلثوم فاطمہ سید



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
اسلام آباد

پہنچ پشیرف اسلام

دکتر شهیندخت کامران مقدم (صفیاری)



مرکز تحقیقاتی ایرانی پاکستان

THE
GULISTAN OF SHAIKH SA'DI
A COMPLETE ANALYSIS
OF THE
ENTIRE PERSIAN TEXT

BY:
MAJOR R. P. ANDERSON



IRAN-PAKISTAN INSTITUTE OF
PERSIAN STUDIES

حوالہ و آثار و اشار

میر سید علی ہمدانی

ابٹش برلاسلازی

دکتر محمد ریان



مرکز تحقیقات ایرانی و پاکستان

خلاصہ حواہ القرآن
فی بیان معنی العباد للفرق

تألیف
آبہ کرامت بن علی الدین ابی الحسن النعمانی

ترجمہ و تفسیر

دکتر محمد نور الدین احمد



مرکز تحقیقات ایرانی و پاکستان

شہنوی
باید کردشے اقوام

ترجمہ و تفسیر
علامہ

اقبال لاہوری

بنیاد علمی

از اشارات

راہزنسکی ہندی و ہندی

پاکستان

۱۳۴۲

DAHESH

Quarterly Journal
of the
Cultural Consulate, the Islamic Republic of Iran

Vol 1 , No . 3 , Autumn 1985

Editor : S. Arif Naushahi.

Honorary Advisor : Dr. S. Ali Raza Naqvi.

Published by:

Cultural Counsellor of the Islamic Republic of Iran
House No. 25, Street No. 27, F-6/2, Islamabad, Pakistan

Printed at Manza Printing Corporation, Rawalpindi.

DANESH

Quarterly Journal
of the
Cultural Consulate, the Islamic Republic of Iran

Vol , 1 , No 3 , Autumn 1985

A collection of research articles
with background of Persian language
and literature and common cultural heritage
of Iran and Indo-Pak Subcontinent.



Price : Rs. 10